



A T I Y E H N O

نشریه تخصصی رفاه و تأمین اجتماعی

۵۴۹

Sunday \ 18 October \ 2026
Vol.11 \ 30,000 Rls \ No.549

یکشنبه / ۲۶ مهر ماه ۱۴۰۵
سال یازدهم / شماره ۵۴۹ / ۳۰,۰۰۰ ریال

ویترین

فاصله حاشیه نشینی تا بازار کار، شکاف فرصت‌هاست

هزینه رفت و آمد، دوری جغرافیایی
و ضعف شبکه‌های استعدادی،
دسترسی ساکنان محلات محروم
به فرصت‌های شغلی را کاهش
می‌دهد و فقر فضایی را تشدید
می‌کند

یادداشت



علیرضا حیدری

کارشناس رفاه و تأمین اجتماعی

بازتعریف حقوق کار در عصر الگوریتم‌ها

بیش از ۴۳۵ میلیون نفر در جهان از
طریق سکوی دیجیتال کاری می‌کنند؛
نزدیک به ۶۰ درصد آنان...

احیای اداره پرستاری در ساختار تأمین اجتماعی

• در مراسم گرامیداشت روز پرستار، احیای اداره پرستاری در ستاد و
استان‌های تأمین اجتماعی و برنامه برگزاری آزمون جذب ۴ هزار نیروی
درمانی اعلام شد

۲

نقشه تازه قیمت‌ها در محله‌های تهران

طی یک سال گذشته قیمت
آپارتمان در تهران افزایشی
نامتقارن داشت

۷

وام مسکن برای کارگر؛ قسطی فراتر از توان

اقساط سنگین تسهیلات مسکن،
کارگران را از خانه‌دار شدن
باز می‌دارد

۶



قواعد ثابت بیمه در برابر اقتصاد متغیر

گسترش اشتغال غیررسمی و نوسان درآمدها نشان می‌دهد الگوهای سنتی بیمه پردازی دیگر
پاسخگوی همه گروه‌ها نیست؛ بازنگری در روش‌ها برای حفظ حمایت اجتماعی ضرورت دارد ۳

دیگرخواندنی‌های این شماره: ۳ متغیر، آینده بازار سهام را تعیین می‌کنند صفحه ۸ / افت دلار هم تضمین کننده توقف تورم نیست صفحه ۹
تجربه‌های جهانی برای مواجهه با سالمندی جمعیت صفحه ۱۲ / مراقبت از کودکان طلاق؛ فراتر از رأی دادگاه صفحه ۱۱

احیای اداره پرستاری در ساختار تأمین اجتماعی

در مراسم گرامیداشت روز پرستار، احیای اداره پرستاری در ستاد و استان‌های تأمین اجتماعی و برنامه برگزاری آزمون جذب ۴ هزار نیروی درمانی اعلام شد

خدمات سلامت روان در تأمین اجتماعی

سازمان تأمین اجتماعی در سال‌های اخیر، هم‌زمان با توسعه خدمات روان‌پزشکی، پوشش بیمه‌ای خدمات روان‌شناسی را نیز آغاز کرده و با اجرای برنامه‌های غربالگری، پیشگیری و مداخله به‌هنگام را در دستور کار قرار داده است؛ مسیری که به گفته معاون درمان این سازمان، باید برای پاسخگویی به نیاز بیمه‌شدگان، به‌ویژه با اولویت جامعه کارگری، با ادامه و دسترسی بیشتری دنبال شود. محمدعلی همتی، معاون درمان سازمان تأمین اجتماعی، به مناسبت هفته سلامت روان گفت: در سال گذشته، در قالب خرید خدمت، ۲ میلیون و ۱۵۰ هزار ویزیت روان‌پزشکی برای بیمه‌شدگان انجام شده و شمار خدمات روان‌شناسی نیز به حدود ۴۰۰ هزار مورد رسیده است. به گفته او، سازمان برای این خدمات در مجموع حدود ۴۰۰ میلیارد تومان هزینه کرده است. این آمار، علاوه بر نشان‌دادن حجم مراجعه، بیانگر جایگاه رو به گسترش خدمات سلامت روان در سید درمانی سازمان است؛ با این حال، گستردگی اختلالات و نیازهای موجود، توسعه بیشتر این خدمات را ضروری می‌کند. همتی توضیح داد که توسعه خدمات روان‌پزشکی در سازمان طی سال‌های گذشته افزایش یافته و ارائه خدمات روان‌شناسی نیز در چند سال اخیر برای نخستین‌بار در چارچوب پوشش بیمه‌ای مطرح و تصویب شده است. بر اساس مصوبات شورای عالی بیمه، بخشی از خدمات روان‌شناسی از سوی کارشناسان ارشد و دکتری روان‌شناسی بالینی و روان‌شناسی سلامت ارائه می‌شود. این پوشش هنوز به توسعه کامل نرسیده و یکی از محورهای پیش‌رو، افزایش امکان دسترسی بیمه‌شدگان و استفاده عملی آنان از خدمات تخصصی است. همتی تأکید کرد افزایش آگاهی عمومی درباره سلامت روان نیز می‌تواند مراجعه به‌موقع را بیشتر کند؛ به شرط آنکه میان دسترسی به خدمات و میزان استفاده از آنها تناسب برقرار شود. معاون درمان تأمین اجتماعی، غربالگری را بخش دیگری از مسیر توسعه خدمات دانست و گفت همان‌طور که سازمان در حوزه برخی بیماری‌ها، از جمله سرطان، برنامه‌های غربالگری دارد، برای اختلالات روان‌پزشکی نیز باید برنامه‌های مؤثرتری طراحی و اجرا شود. شناسایی زودهنگام علائم و آغاز درمان در زمان مناسب، علاوه بر کاهش عوارض بیماری، می‌تواند از افزایش هزینه‌های درمانی در آینده جلوگیری کند. این موضوع با توجه به افزایش جمعیت سالمند اهمیت بیشتری دارد؛ زیرا هزینه‌های درمانی افراد بالای ۶۵ سال، بنا بر برآوردهای مطرح‌شده، ممکن است پنج تا هفت برابر افراد زیر ۶۵ سال باشد.

در سال‌های اخیر، برخی اختلالات روانی، از جمله افسردگی، ممکن است به شکل دردهای جسمی بروز کند و بدون توجه به منشأ اصلی، به مراجعات درمانی بیشتر بینجامد. همتی با اشاره به تجربه بحران‌های اخیر و پیامدهای روانی جنگ گفت: اختلال‌های مرتبط با استرس افزایش یافته و بازسازی پس از بحران نباید به ساختمان‌ها و زیرساخت‌ها محدود بماند؛ سلامت روان افراد نیز به‌رسیدگی مستمر نیاز دارد. به گفته او، بیمه‌شدگان تأمین اجتماعی در برنامه‌های غربالگری و خدمات حمایتی پس از بحران از جمله گروه‌های دریافت‌کننده خدمت بوده‌اند، اما استمرار این اقدامات در بلندمدت اهمیت دارد. افزایش اضطراب، اختلال خواب و یادگیری، بی‌قراری، پرخاشگری یا انزوا می‌تواند از نشانه‌های فشار روانی باشد و توجه به آنها، به‌ویژه در کودکان و سالمندان، ضرورت دارد.

بیش از ۱۷ هزار پرستار

در مراکز تأمین اجتماعی فعالیت می‌کنند و بیش از ۵ هزار پست بلا تصدی، کمبود نیروی انسانی این بخش را نشان می‌دهد

آیین گرامیداشت روز پرستار با حضور وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی، سرپرست و اعضای هیأت‌مدیره سازمان تأمین اجتماعی، معاون پرستاری وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی، رئیس کل سازمان نظام پرستاری و جمعی از پرستاران مراکز درمانی این سازمان برگزار شد. در این مراسم، احمد میدری، وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی، و غلامحسین محمدی، سرپرست سازمان تأمین اجتماعی، از ابلاغ احکام تعرفه‌های خدمات پرستاری از آبان‌ماه و انجام پرداخت‌های مربوط از آذرماه خبر دادند. برگزاری آزمون استخدامی برای جذب ۴ هزار نفر از کادر درمانی سازمان نیز از دیگر محورهای اعلام‌شده بود. احیای اداره پرستاری در ستاد و استان‌های تأمین اجتماعی، اصلاح ساختارهای مرتبط با این حوزه و توجه به وضعیت معیشتی کارکنان درمانی نیز در سخنان مسئولان مطرح شد.

اقدامات اجرایی در حوزه پرداخت پرستاران

احمد میدری در این مراسم با اشاره به نقش پرستاران در مراقبت از بیماران، پیشگیری از عوارض درمان و کاهش هزینه‌های نظام سلامت، از احیای اداره پرستاری در ستاد و استان‌های سازمان تأمین اجتماعی خبر داد. به گفته او، احیای این ساختار با هدف رسیدگی منسجم‌تر به مسائل حرفه‌ای پرستاران، شناسایی کمبودها و فراهم کردن زمینه تصمیم‌گیری به‌موقع درباره نیازهای این حوزه انجام شده است. وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی همچنین اعلام کرد: احکام مربوط به تعرفه‌های خدمات پرستاری از آبان‌ماه ابلاغ می‌شود. این موضوع یکی از مطالبات جامعه پرستاری سازمان تأمین اجتماعی بوده است. بر اساس توضیحات ارائه‌شده در این مراسم، مقدمات اجرایی طرح، شامل آماده‌سازی سامانه‌ها، اجرای آزمایشی، هماهنگی‌های لازم و آموزش نیروهای مرتبط، انجام شده و تعرفه‌گذاری خدمات پرستاری وارد مرحله اجرا شده است. پرداخت‌های مربوط به این تعرفه‌ها نیز از آذرماه انجام خواهد شد. میدری با اشاره به محدودیت‌های مالی نظام سلامت، تفاوت سطح پرداخت‌ها میان گروه‌های مختلف پزشکی و پرستاری را از مسائل این حوزه دانست. به گفته او، هزینه‌های

تجهیزات پزشکی نیز بخشی از فشار مالی بخش درمان را تشکیل می‌دهد. از این رو، اصلاح نظام ارائه و پرداخت خدمات درمانی باید به گونه‌ای دنبال شود که نقش نیروهای مؤثر در مراقبت از بیماران و پیشگیری از عوارض بیماری در سیاست‌گذاری‌ها و تخصیص منابع مورد توجه قرار گیرد. وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی با اشاره به تجربه خود در دوره دبیری شورای بیمه درمان، تفاوت میان تنظیم‌گری در بخش‌های مختلف و مفهوم مراقبت و مسئولیت‌پذیری در حوزه درمان را مورد توجه قرار داد. او گفت: مراقبت از بیمار و همراهی با او، بخشی اساسی از فرایند درمان است و مسئولان نیز باید در فراهم کردن شرایط مناسب برای فعالیت کادر درمان نقش ایفا کنند.

جایگاه مراقبت در سیاست‌های سلامت

میدری برای توضیح اهمیت فعالیت پرستاران، به تجربه‌ای از دوران جنگ هشت‌ساله ایران و عراق اشاره کرد. به گفته او، در آن دوره مجروحی که از جبهه به تهران منتقل شده بود، برای ادامه درمان به شیراز انتقال یافت و موضوع قطع پای او مطرح شد؛ اما یک پرستار با تأکید بر امکان بهبود وضعیت بیمار از طریق مراقبت مستمر، با این تصمیم مخالفت کرد. میدری گفت مراقبت‌های پرستاری در آن مورد به بهبود بیمار کمک کرد و از انجام عمل جراحی نیز جلوگیری شد. وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی با استناد به این تجربه، مراقبت‌های پیش و پس از جراحی را از اجزای مؤثر فرایند درمان دانست و تأکید کرد که اهمیت فعالیت پرستاران به اقدامات پزشکان و جراحان محدود نمی‌شود. از نگاه او، مراقبت به‌موقع و مستمر می‌تواند علاوه بر ارتقای کیفیت درمان، از بروز عوارض و تحمیل هزینه‌های بیشتر به بیماران و نظام سلامت جلوگیری کند. میدری همچنین نقش نیروهای سلامت در افزایش امید به زندگی را مورد توجه قرار داد و گفت: به‌ورزان و پرستاران در نقاط مختلف کشور، از جمله در دوره جنگ، در ارتقای شاخص‌های سلامت نقش داشته‌اند. او با اشاره به سیاست‌های دولت چهاردهم در زمینه اصلاح شیوه ارائه خدمات درمانی، استقرار نظام ارجاع و پزشک خانواده را از

مسیرهای تقویت مراقبت‌های اولیه و پیشگیری برشمرد. به گفته وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی، در نظام سلامت باید سهم خدمات پیشگیرانه و سطح نخست ارائه مراقبت‌ها روشن‌تر شود تا بیماران در زمان مناسب خدمات مورد نیاز را دریافت کنند. چنین رویکردی می‌تواند از مراجعه‌های غیرضروری به سطوح تخصصی، افزایش هزینه‌های درمان و تشدید مشکلات ناشی از تشخیص یا مداخله دیر هنگام جلوگیری کند. او تأکید کرد که بهبود وضعیت نیروی انسانی، توجه به مراقبت و اصلاح شیوه ارائه خدمات باید در کنار یکدیگر دنبال شوند.

اصلاح ساختار پرستاری در تأمین اجتماعی

غلامحسین محمدی، سرپرست سازمان تأمین اجتماعی، در این مراسم بر ضرورت توجه به وضعیت معیشتی پرستاران و دیگر کارکنان درمانی تأکید کرد. او گفت: سازمان، تقویت معیشت جامعه پرستاری را صرفاً یک هزینه جاری تلقی نمی‌کند، بلکه آن را بخشی از سرمایه‌گذاری برای حفظ ظرفیت‌های نظام سلامت و امنیت کشور می‌داند. محمدی با اشاره به مطالبات پرستاران درباره اجرای تعرفه‌گذاری خدمات پرستاری گفت مصوبات و اقدامات لازم برای اجرای این طرح انجام شده است. به گفته او، پس از آماده‌سازی سامانه‌ها، اجرای آزمایشی و انجام هماهنگی‌ها و آموزش‌های مورد نیاز، اجرای طرح در سراسر کشور آغاز شده و احکام مربوط از آبان‌ماه ابلاغ می‌شود. پرداخت تعرفه‌ها نیز از آذرماه در دستور کار قرار دارد. سرپرست سازمان تأمین اجتماعی افزود: توجه به معیشت بیمه‌شدگان، بازنشستگان، مستمری‌بگیران و کارکنان باید در سیاست‌های سازمان جایگاه مشخصی داشته باشد. او گفت با همراهی وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی، اقداماتی برای توجه بیشتر به وضعیت معیشتی جامعه درمانی در نظر گرفته شده است. محمدی همچنین به نقش پرستاران در دوره همه‌گیری کرونا و جنگ‌های اخیر اشاره کرد و گفت: فعالیت کادر درمان در این دوره‌ها، اهمیت حضور و آمادگی نیروهای درمانی را نشان داده است. او پرستاری و پزشکی را علاوه بر دانش تخصصی، متکی بر تعهد مستمر به

تأمین اجتماعی به دنبال پشتوانه مالی تعهدات

غلامحسین محمدی بر بهره‌گیری بیشتر از ظرفیت طرح همگام برای تأمین منابع مورد نیاز سازمان و تسریع رسیدگی به درخواست‌های مردم تأکید کرد



پاسخگویی و پیگیری مصوبات

جلسه به یک بخش سازمان محدود نبود. فرایندهای مربوط به انتصابات، پروژه‌های عمرانی و ساخت‌وساز، بیمه اقشار خاص و دیگر مسائل مرتبط با حوزه‌های مختلف سازمان نیز بررسی شد. سازمان اعلام کرده است که درخواست‌ها و موضوعات مردمی اولویت‌بندی شده و پیگیری آنها ادامه دارد. براینکه این دوشنست، تمرکز هم‌زمان مدیریت سازمان بر تأمین منابع و پیگیری اجرای مسئولیت‌هاست. در موضوع طرح همگام، محمدی بر ظرفیت ابزار مالی و ضرورت تعامل با کارفرمایان تکیه کرد؛ در شورای معاونان نیز پاسخگویی به مردم، شفافیت فرایندها و پیگیری مصوبات را مورد تأکید قرار داد. هر یک از این محورها ناظر به بخشی از فعالیت سازمان است، اما هر دو در چارچوب تأکید سرپرست سازمان بر ایفای تعهدات و پیگیری امور تا رسیدن به نتیجه قرار می‌گیرند.

در چهارمین جلسه شورای معاونان سازمان تأمین اجتماعی، رسیدگی به درخواست‌های مردمی و پیگیری مصوبات مدیریتی از موضوعات اصلی بود. محمدی پاسخگویی به درخواست‌های مردم را اولویت سازمان دانست و بر لزوم اولویت‌بندی امور، پیگیری مستمر و تسریع در به نتیجه رسیدن اقدامات تأکید کرد. این رویکرد بر رسیدگی به درخواست‌ها و دنبال کردن مراحل انجام کار تادستیایی به نتیجه متمرکز است. او همچنین بر شفافیت فرایندهای اجرایی و تسهیل انجام امور تأکید کرد. در همین جلسه، اقدامات و پیگیری‌های مربوط به مصوبات سومین نشست شورای معاونان مرور و روند اجرای آنها بررسی شد. این تأکیدها، پیگیری تصمیم‌های مدیریتی پس از تصویب را ضروری می‌کند. موضوعات مطرح‌شده در

قواعد ثابت بیمه در برابر اقتصاد متغیر

گسترش اشتغال غیررسمی و نوسان درآمدها نشان می‌دهد الگوهای سنتی بیمه‌پردازی دیگر پاسخگوی همه گروه‌ها نیست؛ بازنگری در روش‌ها برای حفظ حمایت اجتماعی ضرورت دارد



۲۷ درصد جمعیت کشور هنوز از بیمه اجتماعی برخوردار نیستند؛ آماري که فقط از یک خلأ حمایتی خبر نمی‌دهد، بلکه پرسشی مهم درباره کارآمدی شیوه‌های کنونی بیمه‌پردازی مطرح می‌کند. در حالی که بیمه باید پشتوانه‌ای برای دوران بازنشستگی و روزهای دشوار زندگی باشد، میلیون‌ها نفر به دلایل مختلف بیرون از این نظام مانده‌اند. بر اساس آمارهای موجود، ۷۳ درصد جمعیت تحت پوشش بیمه‌های اجتماعی اند؛ ۵۳ درصد از سوی سازمان تأمین اجتماعی و ۲۰ درصد از طریق ۱۷ صندوق دیگر. اما برای بسیاری از افراد، به‌ویژه شاغلان غیررسمی و خویش‌فرمایان، ورود به بیمه به‌سادگی ثبت‌نام نیست. درآمدهای نامنظم، دشواری پرداخت مستمر حق بیمه، آگاهی ناکافی از مزایا و نگرانی درباره آینده صندوق‌ها می‌تواند مانع مشارکت شود. بنابراین، پاسخ به این شکاف صرفاً تشویق مردم به بیمه‌شدن نیست؛ صندوق‌ها باید موانع واقعی را بشناسند و روش‌هایی طراحی کنند که با وضعیت شغلی و توان مالی متقاضیان تناسب داشته باشد. تعادل منابع نیز مهم است.

جذب بیمه‌شدگان؛ ظرفیت مغفول

افراد فاقد بیمه، تنها گروهی نیستند که از حمایت‌های اجتماعی محروم مانده‌اند؛ حضور آنان در بیرون از نظام بیمه‌ای، فرصتی بالقوه برای تقویت منابع صندوق‌ها نیز به شمار می‌رود. افزایش شمار بیمه‌پردازان می‌تواند منابع مالی صندوق‌ها را تقویت کند، اما این نتیجه زمانی پایدار خواهد بود که افراد توان ادامه پرداخت حق بیمه را داشته باشند و صندوق‌ها نیز بتوانند تعهدات خود را مدیریت کنند. از این منظر، مسئله را نمی‌توان صرفاً به تمایل یا بی‌میلی مردم نسبت داد. گاهی فرد با وجود شناخت مزایای بیمه، درآمد کافی برای پرداخت حق بیمه ندارد؛ گاهی هم ساختار پرداخت با نوع اشتغال او سازگار نیست. برای مثال، کسی که هر ماه درآمد متفاوتی دارد، ممکن است در ماه‌های کم درآمد از پرداخت حق بیمه بازماند. چنین وضعیتی لزوماً به معنای بی‌نیازی از بیمه نیست، بلکه از لزوم طراحی راهکارهایی متناسب با الگوی درآمدی گروه‌های مختلف حکایت دارد. نهادهای بیمه‌گر برای جذب این افراد باید موانع ورود را دقیق‌تر شناسایی کنند و خدمات خود را بر اساس نیازهای شغلی و مالی گروه‌های هدف سامان دهند. البته هر تغییر باید بر

محاسبات بیمه‌ای و ارزیابی منابع و مصارف استوار باشد. افزایش تعداد بیمه‌شدگان، بدون توجه به توان پرداخت آنان و هزینه تعهدات آینده، به‌تنهایی موفقیت محسوب نمی‌شود.

قانون؛ پشتوانه گسترش بیمه

گسترش بیمه اجتماعی در ایران پشتوانه قانونی دارد. اصل ۲۹ قانون اساسی، برخورداری از تأمین اجتماعی را حقی همگانی می‌داند و دولت را مسئول تأمین آن می‌شمارد. اصل نخست قانون تأمین اجتماعی نیز بر تعمیم بیمه‌های اجتماعی به همه‌آحاد کشور تأکید دارد. سیاست‌های کلی تأمین اجتماعی و احکام برنامه هفتم پیشرفت نیز زمینه‌پیکری این هدف را فراهم کرده‌اند. با این حال، فاصله میان تکلیف قانونی و وضعیت موجود همچنان چشمگیر است. طبق آمارها، ۷۳ درصد جمعیت کشور تحت پوشش صندوق‌های بیمه اجتماعی قرار دارند؛ از این میزان، ۵۳ درصد مربوط به سازمان تأمین اجتماعی و ۲۰ درصد مربوط به ۱۷ صندوق دیگر است. بنابراین، ۲۷ درصد جمعیت فاقد بیمه اجتماعی هستند. سازمان تأمین اجتماعی که از سال ۱۳۵۴ فعالیت می‌کند، اکنون بیش از ۴۶ میلیون نفر را تحت پوشش دارد. استمرار خدمات بیمه‌ای، درمانی و بازنشستگی به منابع پایدار نیاز دارد؛ بنابراین، جذب بیمه‌شدگان جدید علاوه بر اهمیت اجتماعی، مالی نیز ضروری است. اما توسعه بیمه نباید وظیفه یک سازمان تلقی شود. سایر صندوق‌ها نیز باید متناسب با گروه‌های هدف، در شناسایی افراد فاقد بیمه و تسهیل ورود آنان مشارکت کنند.

الگوهای تازه برای بیمه‌پردازی

توسعه خدمات بیمه‌ای به بازنگری در روش‌های اجرایی نیز نیاز دارد. غلامحسین محمدی، سرپرست سازمان تأمین اجتماعی، هفتم مهرماه در نشست بررسی توسعه پوشش بیمه‌ای بر ضرورت طراحی راهکارهایی برای گروه‌های مختلف مردم تأکید کرد و از پیگیری موضوع در حوزه تأمین مالی و گسترش خدمات سخن گفت. بررسی منطقه امن بیمه‌ای و طراحی سبدهای متنوع برای گروه‌های مختلف نیز از دیگر محورهای مطرح‌شده در این نشست بود. اهمیت این رویکرد در تفاوت شرایط کاری مردم است. وضعیت کارگری که در کارگاهی با دستمزد مشخص فعالیت می‌کند، با فردی که مستقل

کار می‌کند یا درآمدش از چند فعالیت پرانکنده به دست می‌آید، یکسان نیست. از این رو، نمی‌توان انتظار داشت یک روش ثابت پرداخت و دریافت خدمات برای همه این گروه‌ها به یک اندازه مناسب باشد. محمدی با اشاره به تفاوت الگوهای حل مسئله در این حوزه، بر ضرورت بازنگری در خدمات گذشته و استفاده از ابزارهای جدید برای تصمیم‌گیری درباره خدمات تازه تأکید کرده است. در همین راستا، تشکیل مستمر کارگروه‌های تخصصی و دستیابی به چارچوبی مبتنی بر محاسبات بیمه‌ای در دستور کار قرار گرفته است. او همچنین ایجاد صندوقی جدید با متغیرهای مبتنی بر روش‌های نورا به‌عنوان یکی از مسیرهای مورد بررسی مطرح کرده است. اجرای چنین طرحی مستلزم تعیین دقیق گروه‌های هدف، شیوه تأمین منابع، میزان تعهدات و سازوکار اداره صندوق خواهد بود. نوآوری زمانی به نتیجه می‌رسد که هم ورود افراد را آسان‌تر کند و هم تعادل مالی نظام بیمه‌ای را در بلندمدت حفظ کند. برای این منظور، شناسایی نیازهای واقعی گروه‌های فاقد بیمه و ارزیابی توان پرداخت آنها باید پیش از طراحی محصولات جدید انجام شود تا روش‌های تازه صرفاً روی کاغذ باقی نمانند.

اولویت با شاغلان غیررسمی

خویش‌فرمایان و شاغلان غیررسمی از جمله گروه‌هایی هستند که شرایط کاری‌شان، طراحی شیوه‌های متناسب بیمه‌پردازی را ضروری می‌کند. در این مشاغل، درآمد الزاماً منظم و قابل پیش‌بینی نیست. ممکن است فردی در یک ماه سفارش‌های زیادی داشته باشد و ماه بعد با افت فعالیت و کاهش درآمد مواجه شود. در چنین وضعیتی، پرداخت منظم حق بیمه می‌تواند دشوار باشد؛ حتی اگر فرد به حمایت‌های بیمه‌ای نیاز داشته باشد. نرگس اکبرپور روشن، استاد دانشگاه و عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، می‌گوید حدود نیمی از افراد فعال در قالب خویش‌فرمایی تحت پوشش هیچ بیمه‌ای قرار ندارند. این برآورد به گروه خویش‌فرمایان مربوط است و نباید با سهم کل جمعیت فاقد بیمه یکسان تلقی شود. به باور او، بخش مهمی از جمعیت فاقد بیمه در مشاغل غیررسمی فعالیت می‌کند و با طراحی سازوکارهای مناسب می‌توان زمینه ورود این افراد را فراهم کرد. سازمان تأمین اجتماعی اکنون مسیرهایی مانند بیمه اجباری، اختیاری، توافقی و بیمه صاحبان حرف و مشاغل آزاد را در اختیار دارد. استفاده

بیمه اجتماعی؛ سرمایه‌ای برای آینده

که طراحی خدمات نیز نمی‌تواند بدون توجه به هزینه‌های آینده انجام شود. پایداری نظام بیمه‌ای به تعادل میان سه عامل وابسته است: توان مشارکت مردم، مدیریت منابع و تعهدات صندوق‌ها و اعتماد عمومی به سازوکارهای بیمه‌ای. نادیده گرفتن هر یک از این عوامل می‌تواند اثر بخشی دو عامل دیگر را کاهش دهد. از این رو، گسترش بیمه اجتماعی نه صرفاً با دعوت مردم به بیمه‌شدن، بلکه با ایجاد شرایطی امکان‌پذیر می‌شود که مشارکت در آن برای گروه‌های مختلف، قابل دسترس و در بلندمدت پایدار باشد.

یادداشت
O P I N I O N

غلامحسین عابدی‌روش

کارشناس بیمه‌های اجتماعی

نظام چندلایه در گرو اصلاحات بیمه‌ای

نظام چندلایه تأمین اجتماعی زمانی به هدف خود می‌رسد که همه لایه‌های جامعه را دربرگیرد و اجزای آن در ساختاری منسجم و یکپارچه عمل کنند. سیاست‌گذاری دولت‌ها باید این یکپارچگی را هدف بگیرد و به اصول بیمه‌ای پایبند بماند. یکی از موانع، تصویب قوانینی است که تعهدات تازه‌ای بر صندوق‌ها تحمیل می‌کنند، بی‌آنکه منابع و پیامدهای مالی آن‌ها محاسبه شده باشد. این مسئله در سیاست‌های کلی تأمین اجتماعی و برنامه هفتم پیشرفت مورد توجه قرار گرفته است. بنابراین، مقررات مغایر با اصول بیمه‌ای بهتر است اساساً در قالب طرح یا قانون مطرح نشوند. گاهی مشکل یک گروه شغلی به تصویب قانونی تازه و واگذاری مسئولیت اجرای آن به سازمان تأمین اجتماعی می‌انجامد. هنگامی که معدن‌کاران با دشواری روبه‌رو می‌شوند، ممکن است قانونی تصویب و سازمان به اجرای تازه ملزم شود؛ حال آنکه باید آثار هر تصمیم پیش از تصویب، با محاسبات دقیق بیمه‌ای سنجیده شود. نادیده گرفتن این محاسبات، مسئله‌ای مقطعی را به تعهدی پایدار برای صندوق تبدیل می‌کند. همچنین، نبود یکپارچگی میان حوزه‌های بیمه‌ای و حمایتی ضرورت استقرار نظام چندلایه را برجسته می‌کند.

حمایت از زنان سرپرست خانوار نمونه‌ای روشن است: پشتیبانی امدادی و معیشتی از آنان باید با امکان برخورداری از بیمه اجتماعی همراه شود؛ هدفی که هماهنگی صندوق‌ها و نهادهای مسئول را می‌طلبد. پوشش‌های حمایتی و بیمه‌ای را نمی‌توان به تصمیم‌های مقطعی برقرار کرد. این برنامه‌ها باید مرحله‌ای و در چارچوب بودجه‌های سنواتی و برنامه هفتم پیشرفت اجرا شوند تا از تداوم و پشتوانه مالی برخوردار باشند.

در همین چارچوب، اصلاح قوانین صندوق‌های بیمه‌ای نیز ضرورتی جدی است. برای نمونه، قانون سال ۱۳۵۶ بازنشستگی را با ۳۰ سال سابقه پرداخت حق بیمه و ۵۰ سال سن مجاز می‌داند، اما ارزیابی این ضابطه باید با مقایسه آمی‌ده به زندگی در زمان تصویب قانون و امروز انجام شود. با وجود اهمیت این بازنگری، تعلل در اصلاح مقررات پرسش‌برانگیز است.

در این مسیر، صندوق‌های بین‌نسلی باید اولویت داشته باشند؛ زیرا منافع آن‌ها به جامعه بازمی‌گردد و طبق داده‌های آماری، حدود ۷۰ تا ۸۰ درصد جامعه از منافع بیمه‌های اجتماعی بین‌نسلی بهره می‌برند. اجرای این اصلاحات بدون مشارکت شرکای اجتماعی ممکن نیست. این شرکا، به‌عنوان ذی‌نفعان نهادهای بیمه‌گر، باید در راهبری صندوق‌ها و تصویب قوانین نقشی واقعی داشته باشند؛ زیرا قوانین فراگیر بدون توجه به دیدگاه آنان و واقعیت‌های محیط کسب‌وکار، اثرگذاری لازم را نخواهند داشت. مشارکت شرکای اجتماعی می‌تواند اجرای سیاست‌های کلی تأمین اجتماعی را تقویت کند. عدالت اجتماعی نیز بدون حضور سازمان تأمین اجتماعی، بزرگ‌ترین نهاد بیمه‌گر کشور، کامل نخواهد شد.

مehناز بیرانوند

روزنامه نگار

ریشه‌های بی‌میلی به بیمه

مؤثرتر از این ظرفیت‌ها می‌تواند به افراد بیشتری امکان دهد متناسب با وضعیت شغلی خود بیمه شوند. با این حال، لازم است اطلاعات مربوط به شرایط هر نوع بیمه، میزان پرداخت و تعهدات آن روشن و دسترس‌پذیر باشد تا افراد بتوانند با شناخت کافی تصمیم بگیرند. انعطاف‌پذیری در این مسیر به معنای کنار گذاشتن محاسبات بیمه‌ای نیست؛ هدف، ایجاد تناسب میان توان پرداخت بیمه‌شده و تعهدات صندوق است. اگر سازوکارها با واقعیت اقتصادی مشاغل غیررسمی هماهنگ شوند، ورود به نظام بیمه‌ای برای بخشی از نیروی کار که اکنون بیرون از آن قرار دارد، عملی‌تر خواهد شد. در کنار این تغییرات، ساده‌سازی فرایند ثبت‌نام و پرداخت نیز می‌تواند هزینه و دشواری اداری بیمه‌شدن را کاهش دهد.

ریشه‌های بی‌میلی به بیمه

چرا برخی افراد با وجود امکان استفاده از بیمه‌های اجتماعی، حاضر به پرداخت حق بیمه نیستند؟ پاسخ، ترکیبی از موانع اقتصادی، آگاهی ناکافی و نگرانی درباره آینده است. برای خانواری که درآمدش صرف هزینه‌های ضروری زندگی می‌شود، پرداخت حق بیمه ممکن است در اولویت‌های بعدی قرار گیرد. فردی که درآمد نامنظم دارد نیز ممکن است نگران باشد که نتواند پرداخت‌های خود را ادامه دهد. عامل دیگر، فاصله زمانی میان پرداخت حق بیمه و دریافت بسیاری از مزایای آن است. منافع بیمه معمولاً در بلندمدت آشکار می‌شود، در حالی که هزینه آن از درآمد امروز پرداخت می‌شود. در نتیجه، برخی افراد در شرایط فشار مالی، نیازهای فوری را بر حمایت‌های آینده ترجیح می‌دهند. این تصمیم همیشه ناشی از بی‌اطلاعی نیست؛ گاهی حاصل محدودیت واقعی توان پرداخت است. نگرانی درباره آینده صندوق‌ها و تناسب مزایای بازنشستگی با هزینه‌های زندگی نیز می‌تواند بر تصمیم افراد اثر بگذارد. اگر مردم درباره تعهدات صندوق‌ها، شرایط دریافت خدمات یا ارزش واقعی مزایای آینده اطمینان کافی نداشته باشند، انگیزه آنها برای پرداخت حق بیمه کاهش می‌یابد. به همین دلیل، اطلاع‌رسانی به‌تنهایی کافی نیست. نهادهای بیمه‌گر باید شرایط و مزایای هر طرح را شفاف توضیح دهند، فرایندهای اداری را ساده کنند و پاسخ‌گوی پرسش‌های متقاضیان باشند. همچنین باید می‌توانند توان پرداخت نداشته و افرادی که به دلیل بی‌اطلاعی یا ناآگاهی از بیمه فاصله گرفته‌اند، تفاوت گذاشت؛ زیرا هر گروه به راهکاری متفاوت نیاز دارد. برای گروه نخست، سازوکارهای مالی متناسب با درآمد اهمیت بیشتری دارد؛ برای گروه دوم، شفافیت، اطلاع‌رسانی دقیق و کیفیت خدمات می‌تواند در تصمیم‌گیری مؤثر باشد.

اعتماد؛ شرط پایداری بیمه

گسترش بیمه اجتماعی به همکاری نهادهایی فراتر از سازمان تأمین اجتماعی و صندوق‌های بازنشستگی وابسته است. سیاست‌گذاران حوزه فاه، دستگاه‌های مرتبط با بازار کار، رسانه‌ها و مجموعه‌های اقتصادی نیز در این مسیر نقش دارند. شرایط کسب‌وکار، رونق تولید و فرصت‌های اشتغال بر ثبات درآمد مردم اثر می‌گذارد و همین عوامل می‌توانند توان آنها برای پرداخت حق بیمه را تقویت یا تضعیف کنند. اکبرپور روشن بر اهمیت نهادینه‌شدن فرهنگ بیمه‌ای و اعتماد مردم به سازمان تأمین اجتماعی و صندوق‌های مشابه تأکید می‌کند. از نگاه او، بخشی از بی‌میلی به بیمه به درآمد پایین و ناتوانی در پرداخت حق بیمه مربوط است و بخشی دیگر از ترجیح نیازهای کوتاه‌مدت بر منافع بلندمدت ناشی می‌شود. بنابراین، سیاست مؤثر باید میان موانع مالی، دشواری‌های اجرایی و نگرانی‌های مربوط به آینده تفکیک قائل شود. برای گروهی از شاغلان، انعطاف در روش پرداخت اهمیت بیشتری دارد؛ برای گروهی دیگر، دسترسی آسان به اطلاعات و اطمینان از تعهدات صندوق تعیین‌کننده است. رسانه‌ها نیز می‌توانند با ارائه اطلاعات دقیق و توضیح روشن حقوق و تعهدات بیمه‌ای، به تصمیم‌گیری آگاهانه‌تر مردم کمک کنند. معیار موفقیت فقط افزایش تعداد بیمه‌شدگان نیست؛ باید دید آیا افرادی که پیش‌تر از حمایت‌های اجتماعی برخوردار نبودند، می‌توانند وارد نظام بیمه‌ای شوند و پرداخت‌های خود را ادامه دهند یا نه. رسیدن به این هدف، به طراحی متناسب خدمات، مدیریت مسئولانه منابع و اعتمادسازی مستمر نیاز دارد. شکاف موجود زمانی کاهش می‌یابد که بیمه‌شدن برای افراد فاقد پوشش امکان‌پذیر باشد و صندوق‌ها نیز بتوانند با اتکا به منابع پایدار، تعهدات خود را در برابر بیمه‌شدگان ایفا کنند.

تعریف جدید اشتغال در اقتصاد دیجیتال

در اقتصاد پلتفرمی، قیمت گذاری، تقسیم سفارش و حتی قطع دسترسی به کار می‌تواند به تصمیم سامانه‌ها وابسته باشد؛ مسئله‌ای که تعریف سنتی رابطه کار را به چالش می‌کشد

یادداشت
N E W S



علیرضا حیدری

کارشناس رفاه و تأمین اجتماعی

بازتعریف حقوق کار در عصر الگوریتم‌ها

بیش از ۴۲۵ میلیون نفر در جهان از طریق سکوه‌های دیجیتال کار می‌کنند؛ نزدیک به ۶۰ درصد آنان از بیمه درمان و پوشش‌های پایه محروم‌اند. این شکاف، اصلاح قوانین کار و تعیین مسئولیت شرکت‌های پلتفرمی در قبال نیروی کار را به یکی از چالش‌های اقتصاد جهانی تبدیل کرده است. چارچوب‌های حقوقی بسیاری از کشورها هنوز در عمل با این شکل از کار سازگار نیستند. در اقتصاد پلتفرمی، افراد ممکن است برای یک سکو کار کنند، اما از نظر قراردادی خویش فرما شناخته شوند؛ وضعیتی که مسئولیت کارفرمایی شرکت‌ها را مبهم می‌کند و دسترسی شاغلان به بیمه و بازنشستگی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. مسئله، تعیین قواعدی روشن برای رابطه پلتفرم و نیروی کار است. تجربه کشورهای مختلف نشان می‌دهد قوانین سنتی کار برای مواجهه با پیچیدگی‌های مدیریت الگوریتمی کفایت نمی‌کنند. اتحادیه اروپا با تصویب دستورالعمل ویژه کار پلتفرمی، اصل «فرض رابطه استخدامی» را مبنا قرار داده است؛ یعنی اگر نشانه‌های وجود رابطه کاری دیده شود، سکو باید مستقل بودن شاغل را اثبات کند، نه آنکه فرد به‌تنهایی برای اثبات رابطه استخدامی تلاش کند. این رویکرد می‌تواند مانع آن شود که شرکت‌ها صرفاً با نامیدن افراد به‌عنوان «بیمانکار مستقل»، از پرداخت سهم خود در حق بیمه و بازنشستگی شانه خالی کنند. این دستورالعمل همچنین حق بازبینی انسانی تصمیم‌های الگوریتمی را به رسمیت می‌شناسد تا تصمیم‌هایی مانند قطع همکاری یا اخراج، صرفاً به سامانه‌های خود کار واگذار نشوند. در سوی دیگر، مسیر اصلاحات یکسان نیست. اسپانیا با قانون رانندگان پلتفرمی، سکوه‌های حمل‌ونقل و توزیع غذا را به استخدام رسمی نیروهای خود ملزم کرد؛ با این حال، اجرای این الگو در برخی مناطق با مقاومت شرکت‌ها و تعدیل نیرو همراه شد. کالیفرنیا در مقابل، الگوی مزایای قابل انتقال را پیش برد؛ شاغلان می‌توانند خویش فرما باقی بمانند، اما پلتفرم‌ها باید متناسب با میزان فعالیت آنان، مبالغی را به صندوق مزایای همراشان واریز کنند تا برای هزینه‌های درمان و بازنشستگی به کار رود. تفاوت این دو تجربه نشان می‌دهد که انتخاب الگوی تنظیم‌گری، علاوه بر موقعیت حقوقی شاغلان، بر رفتار شرکت‌ها و میزان اشتغال نیز اثر می‌گذارد. نوسان درآمد نیز مسئله‌ای محوری است. بنا بر گزارش‌های مجمع جهانی اقتصاد، بیش از ۸۰ درصد کسانی که کار پلتفرمی منبع اصلی درآمدشان است، توان پرداخت هزینه‌ای پیش‌بینی نشده در حدود هزار دلار را ندارند. از همین رو، وصول دیجیتال حق بیمه از هر سفارش، به جای اتکا به مبلغ ثابت ماهانه، به‌عنوان راهکاری برای پیوند دادن پرداخت‌ها با درآمد واقعی مطرح شده است. کسر خودکار سهم بیمه از تراکنش‌ها می‌تواند با نوسان درآمد سازگارتر باشد و از وقفه در پرداخت‌ها بکاهد. در نهایت، آینده حقوق کار به عبور از دوگانه سنتی «کارگر رسمی یا خویش فرما» وابسته است. تدوین قواعدی که مسئولیت سکوها را روشن کند و در عین حال امکان نوآوری را از میان نبرد، ضرورتی برای پایداری اشتغال در اقتصاد دیجیتال است.

پیام عابدی

روزنامه نگار



اقتصاد دیجیتال، فرصت‌های شغلی تازه ایجاد کرده است؛ اما هم‌زمان، مسئله‌ای قدیمی را پیش روی نظام‌های کار و تأمین اجتماعی گذاشته است: چه کسی مسئول امنیت شغلی و آینده معیشتی فردی است که کار می‌کند، درآمد دارد و تحت نظارت یک سکوی اینترنتی فعالیت می‌کند، اما لزوماً کارگر شناخته نمی‌شود؟ رانندگان تاکسی‌های اینترنتی، پیک‌های موتور، نیروهای توزیع کالا و متخصصان دورکار، بخشی از بازاری را تشکیل می‌دهند که در آن مرز میان کارگر و خویش فرما روشن نیست. این افراد ممکن است در انتخاب ساعت فعالیت آزادی داشته باشند، اما قیمت خدمات، نحوه دریافت سفارش، رتبه‌بندی عملکرد و حتی امکان ادامه کارشان به تصمیم‌های یک سامانه دیجیتال وابسته باشد. در چنین شرایطی، دسترسی به بیمه بیکاری، بازنشستگی، غرامت بیماری و حمایت در برابر حوادث شغلی با ابهام روبه‌رو می‌شود. هم‌زمان، منابع مالی صندوق‌های تأمین اجتماعی نیز تحت تأثیر قرار می‌گیرد؛ زیرا خروج بخشی از نیروی کار از چارچوب‌های متعارف بیمه‌ای می‌تواند درآمدهای ورودی این صندوق‌ها را کاهش دهد. مسئله مهم، مقابله با فناوری یا محدود کردن کسب‌وکارهای نوآور نیست؛ بلکه ایجاد قواعدی است که توسعه بازار دیجیتال را با حقوق شغلی، امنیت اجتماعی و پایداری منابع بیمه‌ای همراه کند. تحقق این هدف، مستلزم بازنگری در قوانین کار، شیوه محاسبه حق بیمه و مسئولیت پلتفرم‌هاست.

مرز مبهم رابطه کاری

در بازار کار سنتی، تشخیص رابطه میان کارگر و کارفرما معمولاً بر پایه عواملی مانند قرارداد استخدامی، ساعات کار، محل فعالیت و میزان نظارت مستقیم انجام می‌شود. کارگر در چارچوبی مشخص وظایف خود را انجام می‌دهد و در مقابل، از حقوقی مانند دستمزد قانونی، بیمه و حمایت‌های مرتبط با حوادث شغلی برخوردار است. اقتصاد پلتفرمی این مرزبندی را پیچیده کرده است. در بسیاری از این مشاغل، محل کار ثابت نیست و ساعات فعالیت نیز از پیش تعیین نمی‌شود؛ اما نبود این نشانه‌های سنتی به معنای فقدان نظارت نیست. سکوی دیجیتال می‌تواند با الگوریتم‌ها سفارش‌ها را توزیع کند، قیمت خدمت را تعیین کند، عملکرد شاغلان را بسنجد و رتبه آنان را تغییر دهد. بنابراین، ممکن است فرد از نظر قراردادی مستقل معرفی شود، اما در عمل بخش مهمی از تصمیم‌های کاری او به سامانه‌ای وابسته باشد که قواعد

می‌دهد اتکای صرف به سازوکارهای اختیاری، پاسخ‌گوی تمام نیازهای شاغلان پلتفرمی نیست. درآمد این افراد معمولاً ثابت نیست و میزان فعالیتشان با تعداد سفارش‌ها، تقاضای بازار و شرایط اقتصادی تغییر می‌کند. فردی که در یک ماه درآمد مناسبی دارد، ممکن است ماه بعد با کاهش سفارش‌ها مواجه شود و توان پرداخت منظم حق بیمه را از دست بدهد. خطرهای شغلی نیز بخش دیگری از مسئله‌اند. رانندگان و پیک‌های موتوری به دلیل حضور مستمر در معابر و جاده‌ها در معرض حادثه قرار دارند. یک حادثه می‌تواند هزینه درمان ایجاد کند و هم‌زمان امکان کسب درآمد را برای مدتی از بین ببرد. اگر حمایت بیمه‌ای و سازوکار جبران خسارت کافی نباشد، فشار مالی مستقیماً به فرد و خانواده‌اش منتقل می‌شود. گسترش پوشش بیمه‌ای این گروه‌ها، هم از حقوق شاغلان محافظت می‌کند و هم مانع انتقال بی‌ضابطه هزینه‌های ناشی از کار به جامعه می‌شود.

معیارهای جهانی کار شایسته

سازمان بین‌المللی کار با توجه به تحولات فناوری و گسترش شیوه‌های جدید اشتغال، بر ضرورت حفظ حقوق بنیادین نیروی کار تأکید دارد. اصل اساسی این است که تغییر شکل ارائه خدمات نباید به حذف حمایت‌های اجتماعی منجر شود. دستمزد منصفانه، ایمنی و بهداشت محیط کار، شفافیت قراردادهای پاسخ‌گویی در مدیریت و امکان نمایندگی برای مذاکرات جمعی، از پایه‌های این رویکردها، شاغل باید بداند بر چه اساسی رتبه‌بندی می‌شود، چرا سفارش‌های کمتری می‌گیرد و در صورت مسدود شدن حساب خود، از چه مسیری می‌تواند اعتراض کند. اگر تصمیم‌های مهم شغلی صرفاً به وسیله الگوریتم‌ها گرفته شوند و مرجع انسانی برای بررسی اعتراض‌ها وجود نداشته باشد، شفافیت و پاسخ‌گویی کاهش می‌یابد. به همین دلیل، دسترسی به مرجع رسیدگی، توضیح دلایل تصمیم‌های خودکار و امکان بررسی درخواست بازگشت حساب، بخشی از الزامات حمایت از کرامت شغلی در اقتصاد دیجیتال است. با این حال، مقررات حمایتی نباید انعطاف‌پذیری را نوآوری را از بین ببرند. سکوه‌های دیجیتال امکان دسترسی سریع‌تر به مشتریان، کاهش برخی هزینه‌های مبادله و ایجاد فرصت‌های تازه برای فعالیت اقتصادی را فراهم کرده‌اند. استناداردهای بین‌المللی می‌توانند مبنایی برای سیاست‌های ملی باشند، اما اجرای آنها باید با قوانین داخلی و شرایط

فعالیت را تعیین می‌کند. این وضعیت زمینه طرح مفهوم «خویش فرمایی کاذب» را فراهم کرده است؛ یعنی فرد مسئولیت هزینه‌ها و خطرهای فعالیت خود را بر عهده دارد، اما نه از استقلال واقعی یک فعال اقتصادی برخوردار است و نه حقوق متعارف کارگر را دریافت می‌کند. عنوان قراردادی به‌تنهایی نمی‌تواند ماهیت رابطه کاری را توضیح دهد. یکی از جلوه‌های روشن این مسئله، قطع دسترسی به حساب کاربری است. اگر سکویی بدون توضیح کافی یا امکان اعتراض مؤثر، حساب راننده یا پیک را مسدود کند، فرد ممکن است ناگهان منبع درآمد خود را از دست بدهد؛ بی‌آنکه از حمایت‌های متعارف در برابر اخراج برخوردار باشد. این نوع محرومیت از کار که گاه «اخراج خاموش» نامیده می‌شود، نشان می‌دهد کنترل شغلی می‌تواند بدون دستور مستقیم یک مدیر انسانی اعمال شود. در اتحادیه اروپا، مقررات مرتبط با بهبود شرایط کار پلتفرمی برای کاهش این ابهام تدوین شده‌اند. یکی از رویکردها، ایجاد اساره قانونی رابطه استخدامی در صورت وجود نشانه‌های مشخص کنترل نظارت سکوست. در این حالت، با احراز شرایط قانونی، رابطه می‌تواند استخدامی فرض شود و سکو مسئولیت اثبات خلاف آن را بر عهده بگیرد.

فرسایش پایه مالی صندوق‌ها

گسترش اشتغال پلتفرمی، شیوه تأمین منابع نظام‌های بیمه اجتماعی را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. در الگوهای متعارف، بخشی از هزینه بیمه را کارفرما و بخشی را کارگر می‌پردازد. این مشارکت، منابع لازم برای پرداخت مستمری بازنشستگی، حمایت در برابر از کار افتادگی و دیگر تعهدات بیمه‌ای را فراهم می‌کند. هنگامی که گروهی از شاغلان بیرون از این چارچوب فعالیت می‌کنند، بخشی از منابع باقوه صندوق‌ها تأمین نمی‌شود. افرادی که امروز بدون پوشش بیمه‌ای کار می‌کنند، ممکن است در سال‌های آینده با بیماری، از کار افتادگی یا سالمندی روبه‌رو شوند، بی‌آنکه مستمری و حمایت متناسب داشته باشند. در چنین شرایطی، بخشی از هزینه‌های معیشتی و درمانی آنان ممکن است به خانواده‌ها یا بودجه عمومی منتقل شود. به این ترتیب، کاهش هزینه بیمه برای برخی فعالیت‌های اقتصادی می‌تواند هزینه‌های اجتماعی آینده را افزایش دهد. بیمه‌پردازی اختیاری نیز به‌تنهایی راه‌حل کاملی نیست. بررسی‌های اتحادیه بین‌المللی تأمین اجتماعی نشان

امنیت شغلی در اقتصاد پلتفرمی

بیمه مشارکت کنند. ثبت دقیق درآمد، محاسبه متناسب حق بیمه و امکان تجمیع سوابق حاصل از چند شغل، از ابزارهای این مسیر است. حمایت مؤثر همچنین به قراردادهای شفاف، امکان اعتراض به تصمیم‌های خودکار و دسترسی به مرجع رسیدگی نیاز دارد. هدف، محدود کردن فناوری نیست، بلکه جلوگیری از آن است که مزایای توسعه دیجیتال نصیب کسب‌وکارها شود و هزینه خطرهای شغلی عمدتاً بر دوش نیروی کار باقی بماند برای بسیاری از خانواده‌ها.

اقتصاد پلتفرمی شیوه اشتغال را تغییر داده است، اما انعطاف‌پذیری این بازار به معنای بی‌نیازی شاغلان از حمایت اجتماعی نیست. فردی که از طریق یک سکوی اینترنتی فعالیت می‌کند، در معرض بیماری، حادثه و افت درآمد است. تفاوت این است که سازوکارهای سنتی بیمه و قانون کار همیشه پاسخ‌گوی شرایط اونیستند. برای حل این مسئله، باید مسئولیت هر طرف روشن شود. شاغل، سکوی دیجیتال و دولت می‌توانند متناسب با نوع فعالیت و توان مالی خود در تأمین هزینه‌های

اقتصادی هر کشور تناسب داشته باشد. موفقیت این سیاست‌ها به آن وابسته است که حقوق شاغلان، توان ادامه فعالیت کسب‌وکارها و پایداری منابع بیمه‌ای هم‌زمان در نظر گرفته شوند.

وصول دیجیتال حق بیمه

یکی از موانع پوشش بیمه‌ای در اقتصاد پلتفرمی، ناکارآمدی روش‌های سنتی ثبت اشتغال و محاسبه دستمزد است. وقتی شاغل محل کار ثابتی ندارد، ساعات فعالیتش تغییر می‌کند و درآمدش از سفارش‌های متعدد به دست می‌آید، ثبت ماهانه دستمزد به شیوه متعارف ممکن است تصویر دقیقی از وضعیت او ارائه نکند. یکی از راهکارها، اتصال سامانه‌های بانکی، مالیاتی، بیمه‌ای و پلتفرم‌هاست. با ایجاد ارتباط میان این سامانه‌ها، می‌توان درآمد واقعی شاغل را ثبت و سهم حق بیمه را متناسب با میزان فعالیت یا دستمزد او محاسبه کرد. در چنین الگویی، حق بیمه می‌تواند هم‌زمان با پرداخت درآمد کسر و به صندوق بیمه‌ای واریز شود. این روش نیاز به پیگیری‌های اداری مکرر را کاهش می‌دهد و احتمال ثبت ناقص درآمد یا پرداخت نشدن حق بیمه را محدود می‌کند. شاغلی که در روزهای مختلف سفارش‌های متفاوتی دریافت می‌کند، لزوماً توان پرداخت مبلغ ثابتی را در تمام ماه‌ها ندارد. محاسبه متناسب با درآمد واقعی می‌تواند فشار پرداخت را در دوره‌های کم‌کاری کاهش دهد و استمرار بیمه‌پردازی را افزایش دهد. اجرای این روش، البته به تعیین روشن نرخ حق بیمه، سهم هر طرف و نحوه محاسبه سوابق نیاز دارد. داده‌های پلتفرم‌ها همچنین می‌توانند به نهادهای بیمه‌ای کمک کنند ساعات فعالیت، میزان درآمد و وضعیت اشتغال را دقیق‌تر ارزیابی کنند. اتصال سامانه‌ها ممکن است رسیدگی به درخواست‌های حمایتی، از جمله غرامت بیماری، را نیز سریع‌تر کند. با این حال، دسترسی به داده‌ها باید به حفاظت حریم خصوصی و امنیت اطلاعات وجود داشته باشد.

حمایت متناسب با تنوع اشتغال

حمایت اجتماعی باید با واقعیت‌های متنوع اشتغال پلتفرمی سازگار شود؛ زیرا شاغلان این حوزه از نظر ساعات کار، درآمد، وابستگی به سکو و خطرهای شغلی شرایط یکسانی ندارند. رانندگان و پیک‌ها بر برنامه‌نویسان و طراحانی که خدمات خود را از راه دور و گاه برای مشتریان خارجی ارائه می‌دهند، نیازهای متفاوتی دارند. افرادی که پلتفرم منبع اصلی درآمدشان است، به پوشش بیمه‌ای گسترده‌تری نیاز دارند؛ در مقابل، برای فعالیت پاره‌وقت، می‌توان الگویی منعطف‌تر در نظر گرفت تا حق بیمه متناسب با میزان اشتغال محاسبه شود. بی‌آنکه حمایت‌های بلندمدت از بین برود، فعالیت هم‌زمان در چند پلتفرم نیز ضرورت یکپارچگی سوابق بیمه‌ای را برجسته می‌کند. اگر اطلاعات هر سکو جداگانه ثبت شود، سابقه واقعی اشتغال ممکن است ناقص بماند. ایجاد حساب بیمه‌ای واحد برای هر شاغل می‌تواند پرداخت‌های حاصل از فعالیت در سکوه‌های مختلف را در یک پرونده تجمیع کند و حفظ سوابق را هنگام تغییر پلتفرم امکان‌پذیر سازد. در این چارچوب، میزان حمایت و مشارکت مالی باید با درآمد واقعی تناسب داشته باشد. اصلاح این نظام بدون بازنگری در قوانین کار و روشن شدن مسئولیت‌ها کامل نخواهد شد. مقرراتی که بر محل کار ثابت، ساعات مشخص و رابطه مستقیم کارگر و کارفرما استوارند، برای همه شکل‌های اشتغال دیجیتال کفایت نمی‌کنند. بازنگری در تعاریف قانونی با ایجاد جایگاهی متناسب برای شاغلان پلتفرمی می‌تواند حداقل‌هایی مانند ایمنی شغلی، قرارداد منصفانه، خدمات درمانی و بازنشستگی را تضمین کند، بی‌آنکه همه الزامات شاغل سنتی اعمال شود. اجرای چنین اصلاحاتی به گفت‌وگوی دولت، پلتفرم‌ها و نمایندگان شاغلان نیاز دارد. بررسی تجربه کشورهای دیگر، توجه به توان مالی کسب‌وکارهای کوچک، مشوق‌های بیمه‌ای و مالیاتی و مشارکت موقت دولت در پرداخت حق بیمه گروه‌های کم‌درآمد می‌تواند تسهیل کند. شفافیت الگوریتم‌ها، امکان رسیدگی انسانی به اعتراض‌ها و آموزش مهارت‌های دیجیتال نیز برای افزایش امنیت شغلی اهمیت دارد. گردآوری داده‌های درآمدی باید ضوابط روشن حریم خصوصی داشته باشد تا دقت بیمه‌پردازی به افشای اطلاعات شخصی منجر نشود. هدف، محدود کردن نوآوری نیست؛ بلکه باید حمایت اجتماعی با تغییرات بازار کار هماهنگ شود تا گسترش اقتصاد دیجیتال به بهای کاهش حقوق پایه شاغلان تمام نشود.

فاصله حاشیه‌نشینی تا بازار کار، شکاف فرصت‌هاست

هزینه رفت‌وآمد، دوری جغرافیایی و ضعف شبکه‌های استخدامی، دسترسی ساکنان محلات محروم به فرصت‌های شغلی را کاهش می‌دهد و فقر فضایی را تشدید می‌کند



فرصت‌های اقتصادی و اجتماعی را نیز در برمی‌گیرد. از همین رو، ارزیابی وضعیت حاشیه‌نشینی فقط با شمارش جمعیت ساکن در سکونتگاه‌های غیررسمی، تصویر کاملی از ابعاد مسئله به دست نمی‌دهد. در چنین شرایطی، یکی از پرسش‌های اساسی درباره سیاست‌های سامان‌دهی این مناطق آن است که برنامه‌های اشتغال‌زایی تا چه اندازه می‌توانند به بهبود پایدار وضعیت اقتصادی ساکنان منجر شوند. آیا صرف ورود افراد به بازار کار برای توانمندسازی اقتصادی کافی است، یا باید میان ایجاد شغل و دسترسی به اشتغال با کیفیت تمایز گذاشت؟

اشتغال‌زایی به تنهایی کافی نیست

اشتغال یکی از ابزارهای مهم کاهش فقر است؛ اما همه مشاغل به یک اندازه امکان خروج از فقر را فراهم نمی‌کنند. فردی که با قرارداد موقت، دستمزد روزانه یا درآمد متغیر کار می‌کند، ممکن است در آمارهای بازار کار شاغل محسوب شود، اما همچنان در تأمین هزینه‌های ضروری زندگی با مشکل مواجه باشد. فقدان بیمه، نبود امنیت شغلی و ناتوانی در پس‌انداز می‌تواند حتی در صورت اشتغال مستمر، آسیب‌پذیری اقتصادی او را حفظ کند. این مسئله برای ساکنان مناطق کم‌برخوردار اهمیت ویژه‌ای دارد. خانواری که بخش بزرگی از درآمد خود را صرف مسکن، خوراک و رفت‌وآمد می‌کند، در برابر افزایش قیمت‌ها یا از دست دادن چند روز درآمد آسیب‌پذیر است. در چنین وضعیتی، اشتغال بی‌ثبات ممکن است تنها امکان تأمین بخشی از هزینه‌های جاری را فراهم کند، بی‌آنکه چشم‌اندازی برای بهبود پایدار زندگی ایجاد شود. گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس مستقیماً آثار تفصیلی

درباره سهم مشاغل موقت، روزمزدی یا فاقد بیمه در میان ساکنان سکونتگاه‌های غیررسمی ارائه نمی‌کند؛ بنابراین نمی‌توان درباره میزان رواج این مشاغل در این مناطق به عدد مشخصی استناد کرد. با این حال، چارچوب مفهومی گزارش امکان طرح این مسئله را فراهم می‌کند که سیاست‌های توانمندسازی اقتصادی نباید صرفاً بر تعداد فرصت‌های شغلی ایجادشده متمرکز باشند. در این چارچوب، مشاغل خدماتی کم‌درآمد، کار روزمزدی، فعالیت‌های غیررسمی و برخی شکل‌های اشتغال پلتفرمی باید با توجه به شرایط واقعی آن‌ها ارزیابی شوند. کار پلتفرمی یا خوداشتغالی لزوماً نامطلوب نیست؛ با این حال، مسئله آنجاست که هزینه ابزار کار، نوسان درآمد و ریسک بیماری یا بیکاری بر دوش نیروی کار باقی بمانند و حمایت‌های اجتماعی کافی در دسترس نباشند.

فقر فضایی؛ محدودی۳ت اشتغال

یکی از مفاهیم مهم این گزارش، «تله فقر فضایی» است؛ به این معنا که توزیع نابرابر زمین، مسکن، خدمات و زیرساخت‌ها می‌تواند گروه‌های کم‌درآمد را به مناطق کم‌برخوردار و دورافتاده سوق دهد. این جدایی فضایی، از طریق افزایش هزینه رفت‌وآمد و کاهش دسترسی به اشتغال، آموزش و خدمات، به بازتولید فقر و نابرابری منجر می‌شود. این مفهوم نشان می‌دهد که توانمندسازی اقتصادی را نمی‌توان تنها به آموزش مهارت یا معرفی افراد به کارفرمایان محدود کرد. اگر دسترسی به فرصت‌های شغلی به دلیل هزینه حمل‌ونقل، فاصله جغرافیایی یا محدودیت دسترسی به شبکه‌های استخدامی دشوار باشد، حتی افراد دارای مهارت نیز ممکن است نتوانند از فرصت‌های موجود

بهره‌مند شوند. از سوی دیگر، آموزش حرفه‌ای زمانی به توانمندسازی منجر می‌شود که به نیازهای واقعی بازار کار متصل باشد. دوره‌های آموزشی بدون شناخت ظرفیت‌های اقتصادی هر محله، تقاضای کارفرمایان و امکان دسترسی افراد به فرصت‌های شغلی، ممکن است به افزایش مهارت بدون بهبود متناسب درآمد بینجامد. بنابراین، برنامه‌های مهارت‌آموزی باید با حمایت از کسب‌وکارهای کوچک، دسترسی به بازار فروش، تأمین مالی مناسب و ایجاد ارتباط میان کارجویان و کارفرمایان همراه شوند.

بهبودی محله و توانمندسازی

یکی از نقدهای مهم گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس به سیاست‌های گذشته، غلبه رویکرد کالبدی و پراکندگی اقدامات است. با مرور مطالعات پیشین، گزارش به این موضوع اشاره می‌کند که با وجود تعدد برنامه‌ها، جمعیت و مساحت سکونتگاه‌های غیررسمی افزایش یافته‌اند و ابعاد اجتماعی و مشارکتی در سیاست‌گذاری‌ها به اندازه کافی مورد توجه قرار نگرفته‌اند. این یافته اهمیت پیوند میان بهسازی محیط زندگی و بهبود وضعیت اقتصادی ساکنان را برجسته می‌کند. ساخت معبر، توسعه زیرساخت و ارتقای خدمات شهری ضروری است، اما اگر این اقدامات با ایجاد فرصت‌های اقتصادی پایدار همراه نباشند، به تنهایی نمی‌توانند مانع بازتولید فقر شوند. گزارش در بخش پیشنهادها خود بر گذار از مداخلات صرفاً کالبدی به توانمندسازی جامع اجتماعی، اقتصادی و کالبدی تأکید می‌کند. ایجاد فرصت‌های اشتغال، تقویت سرمایه اجتماعی، ارتقای دسترسی به خدمات و افزایش توانمندی ساکنان و مشارکت آنان در طراحی، اجرا و ارزیابی برنامه‌ها، از جمله الزامات بهبود پایدار شرایط این محلات معرفی شده‌اند.

معیار موفقیت؛ کیفیت اشتغال

اگر هدف سیاست‌های مقابله با حاشیه‌نشینی، توانمندسازی اقتصادی باشد، ارزیابی برنامه‌ها باید از تعداد افراد آموزش‌دیده، وام‌های پرداخت‌شده یا مشاغل ایجادشده فراتر برود و مشخص شود چه تعداد از افراد پس از پایان برنامه همچنان شغل مانده‌اند، چه میزان درآمد کسب می‌کنند، تا چه اندازه از بیمه و حمایت‌های اجتماعی برخوردارند و آیا درآمد آن‌ها امکان تأمین هزینه‌های ضروری و پس‌انداز را فراهم می‌کند یا خیر. در عین حال، باید بررسی شود که فرصت‌های شغلی ایجادشده تا چه اندازه در دسترس زنان، جوانان و افراد فاقد تحصیلات دانشگاهی قرار گرفته‌اند و آیا برنامه‌ها متناسب با ظرفیت‌های اقتصادی هر محله طراحی شده‌اند. این گزارش تأکید می‌کند که گرچه ایجاد شغل نقطه شروع مهمی در مسیر توانمندسازی اقتصادی است، اما شغلی که درآمد کافی، ثبات نسبی و حمایت اجتماعی نداشته باشد، لزوماً به خروج از فقر منجر نمی‌شود. سیاست‌های شهری زمانی می‌توانند به بهبود پایدار زندگی در محلات کم‌برخوردار کمک کنند که علاوه بر افزایش فرصت‌های شغلی، کیفیت این فرصت‌ها و امکان بهره‌مندی واقعی ساکنان از آن‌ها را نیز در مرکز توجه قرار دهند.

از فشار اجاره تا جابه‌جایی اجباری

گرچه هر خانوار مستأجر فقیری الزاماً به حاشیه شهر منتقل نمی‌شود و هر جابه‌جایی به محله‌ای ارزان‌تر نیز به معنای حاشیه‌نشینی نیست، اما افزایش فقر مستأجران را می‌توان یکی از عوامل زمینه‌ساز تشدید ناامنی سکونت دانست؛ وضعیتی که در آن، خانوارها برای حفظ سرپناه ناچارند از کیفیت مسکن، دسترسی به خدمات یا نزدیکی محل زندگی به محل کار صرف‌نظر کنند. برای خانوارهای کارگری، این مسئله اهمیت ویژه‌ای دارد. هنگامی که درآمد حاصل از کار برای تأمین هم‌زمان اجاره، خوراک، درمان، آموزش و رفت‌وآمد کافی نیست، انتخاب محل سکونت نیز به تصمیمی اجباری تبدیل می‌شود.

دور شدن از مراکز اشتغال می‌تواند هزینه و زمان رفت‌وآمد را افزایش دهد و بخشی از صرفه اقتصادی اجاره پایین‌تر را از بین ببرد. در چنین شرایطی، خانوار ممکن است میان پرداخت اجاره سنگین در محدوده شهری و انتقال به محیطی با دسترسی کمتر به خدمات و فرصت‌های شغلی گرفتار شود.

یادداشت

O P I N I O N



محمدرضا تاجیک

فعال کارگری

اجاره‌بها؛ فراتر از توان دستمزد

برای بسیاری از خانوارهای کارگری، دستمزد پیش از آنکه به سفره برسد، در حساب صاحبخانه می‌نشیند. برآوردها نشان می‌دهد در برخی از این خانوارها، حدود ۷۰ درصد درآمد ماهانه صرف مسکن و اجاره‌بها می‌شود؛ سهمی که جایی اندک برای دیگر نیازهای زندگی باقی می‌گذارد. وقتی هزینه سقفی بالای سر، بخش عمده مزد یک ماه کار را می‌بلعد، تأمین خوراک، درمان و آموزش فرزندان به میدان تازه‌ای از تنگنای اقتصادی تبدیل می‌شود. مسکن فقط یک نیاز اساسی نیست؛ عاملی است که می‌تواند فقر را بازتولید کند و امنیت زندگی شاغلان را نیز به مخاطره بیندازد و امکان برنامه‌ریزی برای آینده را از آنان می‌گیرد. ریشه این وضعیت، شکاف فزاینده میان دستمزد و هزینه‌های زندگی است. افزایش اسمی حقوق، هنگامی که از رشد مخارج ضروری عقب می‌ماند، به بهبود واقعی قدرت خرید منجر نمی‌شود. اگر اجاره‌بها سریع‌تر از دستمزد افزایش یابد، حتی با اشتغال تمام‌وقت، سهم کمتری از درآمد برای سایر هزینه‌های خانوادگی می‌ماند و سفره خانوار کوچک‌تر می‌شود. فشار بازار مسکن همچنین خانواده‌ها را به انتخاب خانه‌های کوچک‌تر، سکونت در مناطق دورتر از محل کار یا نقل مکان به محله‌های کم‌برخوردار وادار می‌کند. چنین جابه‌جایی‌هایی هزینه و زمان رفت‌وآمد را افزایش می‌دهد و دسترسی به خدمات آموزشی، درمانی و امکانات شهری را دشوارتر می‌سازد؛ وضعیتی که می‌تواند فرصت‌های آموزشی و رفاهی کودکان و نوجوانان را نیز محدود کند. فشار هزینه مسکن، توان خانواده را برای پس‌انداز و مقابله با اتفاقات پیش‌بینی‌نشده کاهش می‌دهد. بیکاری، تأخیر در پرداخت حقوق یا بیماری ممکن است خانواری را که بخش عمده درآمدش صرف اجاره می‌شود، در نبود پس‌انداز کافی به سرعت گرفتار بدهی و حتی در معرض از دست دادن محل سکونت قرار دهد. به این ترتیب، مسئله مسکن با ناامنی شغلی و ضعف حمایت‌های اجتماعی پیوند می‌خورد و آسیب‌پذیری خانوارهای کارگری را تشدید می‌کند. از همین رو، حل این بحران را نمی‌توان به ساخت واحدهای مسکونی یا پرداخت تسهیلات محدود کرد؛ سیاست‌گذاری باید هم‌زمان توان مالی خانوار و دسترسی پایدار آن به خانه‌ای مناسب را هدف بگیرد. بازنگری دستمزد‌ها بر مبنای هزینه واقعی زندگی، توسعه مسکن استیجاری با اجاره متناسب با درآمد و ارائه تسهیلات مؤثر و کم‌بهره برای تأمین ودیعه، می‌تواند بخشی از فشار را کاهش دهد. دولت نیز باید با نظارت بر بازار اجاره و به کارگیری ابزارهای مالیاتی مناسب، دسترسی خانوارهای کم‌درآمد به مسکن را تقویت کند و مانع از آن شود که نگاه صرفاً سرمایه‌ای، نیاز اساسی به سرپناه را به امتیازی دور از دسترس تبدیل کند. برنامه‌های مسکن کارگری نباید به وعده‌های مقطعی بسا طرح‌های فاقد پشتوانه اجرایی محدود بمانند؛ منابع مالی، شیوه اجرا، گروه‌های هدف و معیارهای ارزیابی آنها باید شفاف باشد و نظارت مستمر تضمین شود.

وام مسکن برای کارگر؛ قسطی فراتر از توان

تسهیلاتی که اقساط ماهانه‌شان با دخل کارگر تناسب ندارد، به جای گشودن مسیر خانه‌دار شدن، بسیاری از متقاضیان را از خرید در بازار امروز مسکن دور می کند

یادداشت



مهناز حسینی نیری

کارشناس اشتغال

۵ کشور با معضل اشتغال غیررسمی

سهم ۳۹ درصدی گردشگری از تولید ناخالص داخلی کارائیب شرقی، مانع از گسترش اشتغال غیررسمی و محرومیت بخشی از نیروی کار این صنعت از حمایت‌های قانونی نشده است. گزارش تازه سازمان بین‌المللی کار درباره پنج کشور منطقه نشان می‌دهد بسیاری از کارکنان گردشگری بادرآمدهای بی‌ثبات، دسترسی محدود به تأمین اجتماعی و ضعف امنیت شغلی روبه‌رو هستند؛ چالش‌هایی که به گفته این سازمان، مقابله با آن‌ها به اصلاح شرایط فعالیت بنگاه‌ها، تقویت اجرای قوانین کار و گسترش پوشش‌های حمایتی نیاز دارد. گزارش با عنوان «اشتغال غیررسمی در بخش گردشگری کارائیب شرقی»، وضعیت اشتغال در آنتیگوا و باربودا، باربادوس، دومینیکا، گرنادا و سنت لوسیا را بررسی کرده است. بر اساس یافته‌های آن، گردشگری به‌طور متوسط بیش از ۱۱ درصد از کل اشتغال منطقه را تشکیل می‌دهد، اما بخش قابل توجهی از فعالیت‌های این صنعت همچنان در قالب اشتغال غیررسمی انجام می‌شود. بهره‌وری پایین بنگاه‌های کوچک و خرد، دشواری دسترسی به منابع مالی، ناهماهنگی میان مهارت‌های نیروی کار و نیازهای بازار، پراکندگی مقررات و ضعف در اجرای قوانین کار، از جمله موانعی هستند که رسمی‌شدن فعالیت‌های غیررسمی را ایجاد می‌کند. با کیفیت‌تر ادشوار می‌کنند. این موانع، ثبت رسمی اشتغال را برای بسیاری از بنگاه‌های کوچک دشوارتر می‌کند. کارکنان غیررسمی ممکن است از بیمه و حمایت‌های تأمین اجتماعی، مرخصی با حقوق و دیگر مزایای شغلی محروم بمانند و با درآمدهای نامطمئن، ساعات کاری نامنظم یا طولانی و استانداردهای ناکافی ایمنی و بهداشت حرفه‌ای روبه‌رو شوند. گزارش همچنین فصلی‌بودن تقاضا در صنعت گردشگری و آسیب‌پذیری اقتصادهای منطقه در برابر تغییرات اقلیمی را از عوامل تشدیدکننده بی‌ثباتی شغلی می‌داند. کاهش ورود گردشگران یا وقوع بحران‌های اقلیمی می‌تواند ساعات کار و درآمد کارکنان را کاهش دهد. آوا و برجینا موریرا گومز، مدیر منطقه‌ای سازمان بین‌المللی کار برای آمریکای لاتین و کارائیب، گفته است هدف نباید فقط کاهش اشتغال غیررسمی باشد، بلکه باید گردشگری به بستری برای تحقق کار شایسته، توسعه مولد و مشارکت اجتماعی گروه‌های کم‌برخوردار تبدیل شود. در این چارچوب، رسمی‌شدن قراردادهای به‌تنهایی کافی نیست و بهبود شرایط اشتغال به دست‌مزد مناسب، ایمنی محیط کار، فرصت پیشرفت و دسترسی به حمایت‌های اجتماعی نیز وابسته است. سازمان بین‌المللی کار تأکید دارد که رسمی‌سازی اشتغال باید هم‌زمان با افزایش بهره‌وری، ارتقای مهارت‌ها، گسترش حمایت‌های اجتماعی و صیانت از حقوق کارگران پیش برود. این طالع‌به با اتکاب به چارچوب‌های هنجاری سازمان و دستورالعمل‌های کار شایسته، مسیر عملیاتی برای مقابله با اشتغال غیررسمی پیشنهاد می‌کند. ارتقای مهارت‌های شغلی، توسعه بنگاه‌های خرد، گسترش بیمه‌های اجتماعی، تقویت نظارت بر اجرای قوانین کار و حمایت از زنان شاغل، از محورهای این پیشنهادهاست.

نسرتین هزاره مقدم

روزنامه نگار



وعده‌های مسکن کارگری
برآوردهای مطرح‌شده نشان می‌دهد حدود نیمی از کارگران شاغل و بازنشسته کشور مستأجر و فاقد مسکن ملکی‌اند. بااین حال، نمایندگان کارگری از فاصله میان وعده‌های طرح‌های مسکن کارگری و نتایج عملی آن‌ها انتقاد دارند. محسن باقری، نماینده کارگری در شورای عالی کار، می‌گوید در سال‌های فعالیت خود کارگر یا بازنشسته‌ای را ندیده است که از طریق این برنامه‌ها صاحب خانه شده باشد. به گفته او، کارگران نه توان مالی لازم برای مشارکت در بسیاری از طرح‌های ساخت مسکن را دارند و نه می‌توانند از تسهیلات بانکی با اقساط سنگین استفاده کنند. وامی که بازپرداخت آن با درآمد متقاضی تناسب نداشته باشد، عملاً از دسترس او خارج می‌ماند. باقری حمایت از تعاونی‌های مسکن کارگری را یکی از مسیرهای قابل پیگیری می‌داند؛ مسیری که به گفته او، بدون زمین مناسب، تسهیلات بدون بهره و مصالح و تجهیزات با قیمت قابل قبول، به نتیجه نمی‌رسد. تجمیع تقاضای کارگران در قالب تعاونی می‌تواند امکان ساخت را فراهم کند، اما به پشتیبانی مالی و اجرایی نیاز دارد. در شهریور ۱۴۰۴، مسئولان دولتی از اجرای طرح مسکن کارگری در ۹ استان و آغاز عملیات ساخت ۱۱۷ هزار واحد خبر دادند. طبق برنامه اعلام‌شده، کارفرمایان ۲۰ درصد هزینه ساخت را تقبل می‌کردند، وزارت راه و شهرسازی زمین در اختیار سرمایه‌گذاران می‌گذاشت و تسهیلات بانکی نیز اختصاص می‌یافت. هدف، استفاده از ظرفیت بنگاه‌های اقتصادی برای تأمین مسکن کارکنان بود، اما تحقق آن به روشن بودن سهم هر طرف و تأمین منابع وابسته است.

در همان مقطع، علی نبیان، مدیرعامل سازمان ملی زمین و مسکن، گفت در چارچوب نهضت ملی مسکن، زمین‌های دولتی می‌تواند به‌صورت رایگان و در قالب واگذاری ۹۹هزار برای ساخت مسکن کارگری اختصاص یابد. در مناطقی که زمین دولتی در مجاورت کارخانه‌ها وجود داشته باشد و کارگران اعلام نیاز کنند، امکان واگذاری زمین به کارفرمایان برای ساخت مسکن، مطابق تفاهم‌های انجام‌شده، فراهم می‌شود. بااین حال، اختصاص زمین به‌تنهایی خانه نمی‌سازد. پروژه به تأمین مالی، آماده‌سازی زیرساخت‌ها، مجوزها و شروع عملیات ساختمانی نیاز دارد. اگر این مراحل به‌موقع پیش نروند، زمین واگذارشده در کوتاه‌مدت به سرپناه تبدیل نمی‌شود. فاصله میان تخصیص منابع و اجرای پروژه، معیار مهم ارزیابی این طرح‌هاست.

اجاره قابل پرداخت باشد، اختصاص بخش عمده حقوق به مسکن، منابع لازم برای خوراک، درمان، رفت‌وآمد، آموزش فرزندان و نیازهای روزمره را به‌شدت محدود می‌کند. این شکاف میان درآمد و هزینه سکونت، دیگر به کارگران حداقل‌بگیر محدود نیست. معلمان، پرستاران، مهندسان، نیروهای متخصص و دیگر حقوق‌بگیرانی که شغل ثابت دارند نیز زیر فشار اجاره‌بها قرار گرفته‌اند. اشتغال به‌تنهایی تضمین‌کننده امنیت سکونت نیست؛ حتی دو درآمد در یک خانواده هم ممکن است برای تأمین خاندهای متناسب با نیازهای آن کافی نباشد.

کوچ اجباری از محله
روایت یک پرستار شاغل در بخش دولتی، ابعاد اجتماعی این فشار را روشن می‌کند. او که ماهانه حدود ۳۰ میلیون تومان حقوق می‌گیرد، پس از سه دهه زندگی در شرق تهران، امسال ناچار شده همراه خانواده به شهر جدید پردنقل مکان کند. همسرش نیز در یک شرکت خصوصی شاغل است و حدود ۳۰ میلیون تومان درآمد دارد. با وجود درآمد مجموعاً ۶۰ میلیون تومانی، این خانواده نتوانسته اجاره خانه‌ای متناسب با نیازهایش را در تهران‌پارس تأمین کند. به گفته این پرستار، اجاره یک آپارتمان ۸۰ متری مناسب خانواده چهار نفره آن‌ها در تهران‌پارس دست کم ۴۰ میلیون تومان است.

پرداخت این مبلغ، بخش عمده درآمد را مصرف می‌کند و هزینه‌های زندگی و تحصیل دو فرزند را تحت فشار می‌گذارد. خانواده ناچار شده از محله‌ای خارج شود که سال‌ها در آن زندگی کرده و شبکه‌ای از روابط اجتماعی در آن شکل داده بود. انتقال به حاشیه شهر، اگر با دسترسی مناسب به محل کار، مدرسه، درمان و حمل‌ونقل همراه نباشد، ممکن است بخشی از صرفه‌جویی در اجاره را با افزایش هزینه‌رفت‌وآمد و زمان از دست‌رفته جبران کند. کوچ از متن شهرها به مناطق پیرامونی را نمی‌توان صرفاً ترجیح خانواده‌ها برای زندگی ارزان‌تر دانست. وقتی مزدبگیران از محله‌های خود رانده می‌شوند، مسئله به کیفیت زندگی و ثبات اجتماعی نیز مربوط است. اصل ۳۱ قانون اساسی بر حق برخورداری از مسکن متناسب با نیاز تأکید دارد و دولت را موظف می‌کند با اولویت‌بازمندان، به‌ویژه کارگران و روستائینشان، زمینه اجرای این حق را فراهم کند.

افزایش هزینه مسکن، دیگر فقط خانوارهای کم‌درآمد را از خانه‌دار شدن دور نکرده است؛ خانواده‌هایی که دو نفر شاغل دارند و مجموع درآمدشان به ۶۰ میلیون تومان می‌رسد نیز برای ماندن در محله‌ای آشنا با مشکل روبه‌رو هستند. مسئله فقط ناتوانی در خرید خانه نیست؛ اجاره‌نشینی بخش بزرگی از درآمد را می‌بلعد و خانواده‌ها را به انتخابی دشوار میان محل زندگی، هزینه‌های ضروری و آینده فرزندان وادار می‌کند. برای بسیاری از مزدبگیران، کوچ از مرکز شهر به مناطق پیرامونی دیگر انتخابی برای زندگی ارزان‌تر نیست، بلکه راهی ناخواسته برای حفظ حداقل ثبات اقتصادی خانواده است.

براساس داده‌های مرکز ملی آمار ایران، تورم ماهانه مسکن و اجاره در شهر یور ۱۴۰۵ به ۳.۶ درصد رسید؛ درحالی‌که این رقم در مرداد ۲.۵ درصد بود. تورم نقطه‌به‌نقطه مسکن به ۳۳.۵ درصد و تورم سالانه این بخش به ۳۲.۷ درصد رسید. هم‌زمان، هزینه تعمیر و نگهداری واحدهای مسکونی در مقایسه با ماه مشابه سال قبل ۸۳.۹ درصد افزایش یافت. طرح‌های مسکن کارگری قرار بود بخشی از این فشار را کاهش دهند؛ برنامه‌هایی با وعده تأمین زمین، مشارکت کارفرمایان و اختصاص تسهیلات.

با این حال، فاصله میان اعلام برنامه‌ها و آغاز ساخت‌وساز نشان می‌دهد مسئله فقط تأمین زمین نیست؛ توان مالی متقاضیان، تسهیلات و مسئولیت دولت نیز تعیین‌کننده‌اند.

اجاره‌بها از توان مزد گذشت
برآوردهای برگرفته از آگهی‌های اجاره مسکن در تهران نشان می‌دهد هزینه ماهانه سکونت در یک آپارتمان ۷۰ تا ۹۰ متری در محدوده مرکزی شهر، با محاسبه معادل اجاره برای مبلغ ودیعه، به حدود ۴۱ میلیون تومان می‌رسد. در مناطق جنوبی تهران نیز اجاره چنین واحدی، بین ۳۰ تا ۳۵ میلیون تومان برآورد می‌شود.

این ارقام مربوط به خانه‌ای با متراژ متناسب برای زندگی یک خانواده است، نه ملکی لوکس یا واقع در محله‌های گرانیقیمت پایتخت. در مقابل، حداقل دریافتی کارگری دارای دو فرزند، با احتساب مزایای مربوط، در بهترین حالت حدود ۲۵ میلیون تومان عنوان می‌شود. بنابراین، هزینه اجاره یک واحد معمولی در بسیاری از مناطق شهر می‌تواند از کل درآمد ماهانه این خانوار بیشتر باشد. در مواردی که

ارزیابی طرح مسکن فقط با اعلام تعداد زمین‌های اختصاص یافته به متقاضیان ثبت‌نام‌شده کامل نمی‌شود. باید تعداد زمین‌های واگذارشده، اراضی آماده ساخت، پروژه‌های آغازشده، واحدهای تکمیل‌شده و زمان پیش‌بینی شده تحویل به‌طور منظم منتشر شود. منابع مالی هر پروژه نیز اهمیت دارد: سهم دولت و کارفرما، میزان تسهیلات بانکی، هزینه آماده‌سازی و آورده موردنیاز متقاضی باید روشن باشد. شاخص مهم دیگر، تناسب هزینه نهایی خانه با درآمد خانوار کارگری است.

ارزیابی طرح مسکن فقط با اعلام تعداد زمین‌های اختصاص یافته به متقاضیان ثبت‌نام‌شده کامل نمی‌شود. باید تعداد زمین‌های واگذارشده، اراضی آماده ساخت، پروژه‌های آغازشده، واحدهای تکمیل‌شده و زمان پیش‌بینی شده تحویل به‌طور منظم منتشر شود. منابع مالی هر پروژه نیز اهمیت دارد: سهم دولت و کارفرما، میزان تسهیلات بانکی، هزینه آماده‌سازی و آورده موردنیاز متقاضی باید روشن باشد. شاخص مهم دیگر، تناسب هزینه نهایی خانه با درآمد خانوار کارگری است.

مسکن کارگری با چه معیارهایی سنجیده می‌شود؟

اگر اقساط وام یا آورده اولیه از توان پرداخت متقاضی فراتر برود، افزایش تعداد واحدهای برنامه‌ریزی شده الزاماً دسترسی کارگران به مسکن را بیشتر نمی‌کند. موقعیت زمین و دسترسی آن به حمل‌ونقل عمومی، مدرسه، درمانگاه و محل کار نیز باید سنجیده شود. انتشار منظم این داده‌ها نشان می‌دهد هر طرح چه میزان پیشرفت داشته و تا چه اندازه به هدف تأمین سرپناه قابل دسترس برای خانوارهای مزدبگیر نزدیک شده است.

زمین هست، خانه نیست
در میانه مهر ۱۴۰۵، علی نبیان درباره زمین‌های اختصاص یافته به بنگاه‌های اقتصادی هشدار داد که اگر متقاضیان در مهلت تعیین‌شده ساخت‌وساز را آغاز نکنند، زمین‌ها براساس ماده ۱۲ قانون جهش تولید مسکن بازپس گرفته می‌شوند. او گفت قراردادهای واگذاری معمولاً یک‌ساله یا ۱۸ ماهه‌اند و در صورت آغاز نشدن ساخت در این بازه، امکان بازپس‌گیری وجود دارد. نبیان همچنین اعلام کرد در توافق با بنگاه‌های متقاضی مسکن کارگری، ۶ هزار و ۲۲۵ هکتار زمین در ۱۶ استان شناسایی شده که برای تأمین مسکن حدود ۱۸۰ هزار نفر در نظر گرفته شده است. به گفته او، یک‌هزار و ۳۹۹ هکتار از این اراضی در برنامه تأمین زمین قرار گرفته و فرایند تأمین زمین برای بخشی از این جمعیت انجام شده است. آماده‌سازی بخشی از اراضی نیز ادامه داشته و پس از تکمیل آن باید ساخت‌وساز آغاز شود. این ارقام مشخص نمی‌کنند چه تعداد واحد به مرحله ساخت رسیده، چه میزان منابع مالی تأمین شده و خانه‌ها چه زمانی تحویل داده خواهند شد. شناسایی زمین و آغاز آماده‌سازی را نمی‌توان معادل ساخت واحد یا تحویل خانه دانست. پرسش‌های اجرایی همچنان پابرجاست: زمین‌ها به کدام بنگاه‌ها واگذار شده‌اند؟ معیار انتخاب متقاضیان چه بوده است؟ تسهیلات ساخت چقدر است و هزینه آماده‌سازی زیرساخت‌ها را چه کسی می‌پردازد؟ چه نهادی بر پیشرفت پروژه‌ها نظارت دارد و اطلاعات واحدهای آغازشده یا تکمیل‌شده چگونه منتشر می‌شود؟

مسیر هر پروژه، از شناسایی زمین تا تحویل، باید قابل پیگیری باشد. واگذاری زمین بدون ساخت‌وساز مشکل را حل نمی‌کند؛ علت تأخیر، از کمبود منابع تا موانع اداری، نیز باید روشن شود. بازپس‌گیری زمین زمانی به پیشبرد هدف کمک می‌کند که با اصلاح سازوکار اجرا همراه باشد.

مسئولیت دولت کجاست؟
اصغر آهنی‌ها، نماینده کارفرمایان در شورای عالی کار، تأمین مسکن کارگران را در چارچوب اصل ۳۱ قانون اساسی از مسئولیت‌های دولت می‌داند و می‌گوید نباید بار اصلی این وظیفه بر دوش کارفرمایانی قرار گیرد که خود با رکود، تورم و محدودیت نقدینگی روبه‌رو هستند. به گفته او، بخش بزرگی از اشتغال در بنگاه‌های کوچک و متوسط است و بسیاری از این واحدها برای تأمین مواد اولیه و ادامه فعالیت روزمره مشکل دارند. انتظار تأمین هزینه ساخت خانه از بنگاه کوچک، بدون حمایت مالی دولت، با محدودیت روبه‌روست؛ توان کارفرمایان نیز یکسان نیست. آهنی‌ها می‌پرسد کارفرمایی که برای سرمایه در گردش و مواد اولیه مشکل دارد، چگونه هزینه ساخت خانه کارکنان را برپا دارد؟ او بر ضرورت تسهیلات متناسب و مصالح ارزان تأکید می‌کند و خواستار نقش روشن‌تر دولت در سیاست مسکن کارگری است. مدیرعامل سازمان ملی زمین و مسکن گفته است تأمین زمین براساس تقاضای بنگاه‌ها و کارگران انجام می‌شود، اما دریافت تسهیلات و آماده‌سازی اراضی بر عهده متقاضیان است. اگر متقاضی نهایی کارگری باشد که درآمدش به‌سختی اجاره و مخارج ضروری را پوشش می‌دهد، تأمین آورده اولیه و پرداخت اقساط وام می‌تواند مانعی جدی باشد. اگر کارفرما باید منابع را تأمین کند، توان مالی بنگاه باید پیش از واگذاری زمین بررسی شود؛ وگرنه پروژه ممکن است به دلیل کمبود منابع متوقف بماند. مسئله، نفی مشارکت کارفرمایان یا ضرورت بررسی تقاضا نیست؛ سازوکار طرح باید با توان واقعی طرف‌ها تناسب داشته باشد. مسئولیت هر دستگاه، سهم مالی کارفرما، ظرفیت پرداخت کارگر، شیوه تأمین تسهیلات و هزینه زیرساخت‌ها باید از ابتدا روشن باشد. اصل ۳۱ قانون اساسی، برخورداری از مسکن متناسب با نیاز را حق عمومی می‌داند و دولت را به فراهم کردن زمینه اجرای آن مکلف می‌کند. این تکلیف با اعلام طرح تازه یا واگذاری زمین پایان نمی‌یابد؛ معیار اصلی، نتیجه‌ای است که در زندگی خانوارها دیده می‌شود. طرح مسکن کارگری را باید با تعداد واحدهایی سنجید که ساختشان آغاز شده، پیشرفتشان قابل پیگیری است و با هزینه‌ای متناسب با توان خانوار به کارگران می‌رسند. تا وقتی فاصله وعده و اجرا کاهش نیابد، برنامه‌ها ممکن است نام و آمار داشته باشند، اما اثرشان در زندگی مستأجران دیده نشود. گزارش‌های دوره‌ای درباره قراردادهای منابع تخصیص یافته، پیشرفت فیزیکی و موانع هر پروژه روشن می‌کند مسئولیت تأخیر متوجه کدام بخش است و چه اقدامی برای رساندن واحدها به بهره‌برداری ضرورت دارد و اقلاً.

نقشه تازه قیمت‌ها در محله‌های تهران

طی یک سال، رشد قیمت آپارتمان در مناطق مختلف پایتخت یکسان نبود؛ منطقه ۳ با افزایش حدود ۱۴۶ درصدی، بیشترین جهش را در داده‌های بررسی شده ثبت کرد



بازار مسکن تهران در یک سال گذشته با جهش قیمت روبه‌رو شده، اما این افزایش نتوانسته جایگاه ملک را در رقابت با دیگر دارایی‌ها تقویت کند. متوسط قیمت هر مترمربع آپارتمان، طبق آگهی‌های فروش، از شهریور ۱۴۰۴ تا شهریور ۱۴۰۵ حدود ۱۰۰ درصد افزایش یافته و به ۲۳۶ میلیون تومان رسیده است. با این حال، میانگین بازدهی صندوق‌های طلا در همین دوره حدود ۱۶۶ درصد و رشد دلار بازار آزاد حدود ۱۲۳ درصد بوده است. بنابراین، دو برابر شدن قیمت خانه الزاماً به معنای پیشتازی آن در حفظ ارزش سرمایه نیست، به‌ویژه آنکه فروش ملک برخلاف خرید و فروش طلا و ارز معمولاً زمان‌بر است. بازار اکنون میان دو فشار متضاد قرار دارد. افزایش قیمت زمین، مصالح و دستمزد، هزینه ساخت را بالا برده و کاهش قیمت را دشوار کرده است؛ در مقابل، افت قدرت خرید خانوارها اجازه نمی‌دهد قیمت‌های بالاتر به رونق واقعی معاملات منجر شود. قیمت‌ها افزایش می‌یابند، اما شمار خریدارانی که توان پرداخت دارند بالا نمی‌رود. پرسش این است که آیا مسکن در نیمه دوم سال ۱۴۰۵ عقب‌ماندگی خود را جبران می‌کند یا فشار هزینه‌ها در کنار ضعف تقاضا، رکود تورمی را ادامه می‌دهد. پاسخ به مسیر هزینه ساخت، تحولات بازارهای موازی و هم‌تراز همه، توان مالی متقاضیان بستگی دارد.

بازدهی مسکن عقب ماند

قیمت آپارتمان در مناطق مختلف تهران افزایش زیادی داشته، اما رشد در همه محدوده‌ها یکسان نبوده است. منطقه ۳ با افزایش حدود ۱۴۶ درصدی بیشترین رشد را در داده‌های بررسی شده ثبت کرده است؛ قیمت هر مترمربع در این محدوده از ۱۸۷ میلیون تومان به ۴۵۹ میلیون تومان رسیده است. در منطقه یک، گران‌ترین محدوده تهران، متوسط قیمت از ۲۴۰ میلیون تومان در شهریور سال گذشته به ۵۴۳ میلیون تومان در شهریور امسال افزایش یافته؛ رشدی حدود ۱۲۶ درصد. در منطقه ۵، که معمولاً از پرمعامله‌ترین محدوده‌های پایتخت است، قیمت متوسط هر مترمربع از ۱۲۳ میلیون تومان به ۲۷۸ میلیون تومان رسیده است. منطقه ۴ نیز افزایش چشمگیری را تجربه کرده و میانگین قیمت آن از ۱۱۲ میلیون تومان به ۲۶۶ میلیون تومان رسیده است. با وجود این جهش‌ها، مسکن از نظر

بازدهی از برخی دارایی‌های دیگر عقب مانده است. میانگین بازدهی صندوق‌های طلا در یک سال منتهی به پایان شهریور ۱۴۰۵ حدود ۱۶۶ درصد و افزایش قیمت دلار بازار آزاد حدود ۱۲۳ درصد بوده است. بازار سهام نیز با وجود نوسان‌های شدید، در همین بازه بازدهی بالاتری از دلار و مسکن ثبت کرده است. بنابراین، خرید ملک یک سال قبل لزوماً بهترین انتخاب برای افزایش ارزش سرمایه نبوده است. افزایش قیمت آگهی با سود قطعی مالک برابر نیست؛ قیمت نهایی معامله، مخارج نگهداری و مدت انتظار برای فروش نیز اهمیت دارند. مسکن نسبت به طلا و ارز نقدشوندگی کمتری دارد و فروش آن ممکن است هفته‌ها یا ماه‌ها طول بکشد. این میانگین تفاوت سن بنا، متراژ و کیفیت آپارتمان‌ها را پنهان می‌کند.

هزینه ساخت همچنان بالاست

یکی از تناقض‌های بازار مسکن، هم‌زمانی افت معاملات با رشد قیمت است. معمولاً کاهش تقاضا باید قیمت را پایین بیاورد یا رشد آن را متوقف کند؛ اما بهای تمام‌شده ساخت‌وساز مانع واکنش سریع بازار به افت تقاضاست. قیمت زمین، مصالح، دستمزد، مجوزها، عوارض تأمین مالی و دیگر مخارج در قیمت نهایی ساختمان سهم دارند. سازنده ممکن است ملک را بسیار پایین‌تر از هزینه جایگزینی نفروشد. کیانوش گودرزی، رئیس اتحادیه مشاوران املاک تهران، وضعیت فعلی را رکود تورمی توصیف کرده است؛ یعنی معاملات کم است، اما رشد هزینه‌ها مانع افت محسوس قیمت‌ها می‌شود. به گفته او، هزینه ساخت در تهران و کلان‌شهرها، بدون محاسبه بهای زمین، به حدود ۴۰ تا ۶۰ میلیون تومان برای هر مترمربع رسیده است. آمار نهاده‌های ساختمانی نیز این فشار را نشان می‌دهد. بر اساس گزارش‌های مبتنی بر داده‌های مرکز آمار ایران، شاخص قیمت نهاده‌های ساختمان‌های مسکونی شهر تهران در بهار ۱۴۰۵ نسبت به فصل مشابه سال قبل ۱۰۶.۸ درصد افزایش داشته است. این رقم رشد بهای نهاده‌ها را نشان می‌دهد، نه افزایش یکسان هزینه نهایی همه ساختمان‌ها؛ سهم هر عامل در پروژه‌ها متفاوت است. گودرزی می‌گوید جهش حدود ۱۰۰ درصدی قیمت مسکن در یک سال، تدریجی و یکپارچه نبوده و بخش مهمی از آن بلافاصله پس از جنگ ۴۰ روزه رخ داده است. پس از آن، بازار وارد

نرخ آگهی، قیمت معامله نیست

خریداران توانمند کمتر شود و فروش واحدها زمان بیشتری ببرد. در این شرایط، رشد قیمت روی کاغذ لزوماً به معنای افزایش نقدشونده ارزش دارایی نیست. قدرت خرید خانوارها نیز مهم است. قیمت خانه زمانی به تقاضای واقعی تبدیل می‌شود که متقاضی بتواند از محل درآمد، پس‌انداز و تسهیلات مالی هزینه خرید را تأمین کند. بنابراین، بررسی هم‌زمان قیمت قطعی معاملات، حجم خرید و فروش، هزینه ساخت و توان پرداخت خانوارها، تصویر روشن‌تری از بازار واقعی می‌دهد.

انتظارات تورمی نیز اثر می‌گذارد. وقتی سازندگان انتظار افزایش قیمت‌ها را دارند، ممکن است ملک را بر پایه هزینه‌های آینده قیمت‌گذاری کنند یا برای فروش عجله نداشته باشند. منصور غیبی، کارشناس بازار مسکن، گفته است افزایش نرخ ارز اثر آتی بر قیمت ملک ندارد و انتقال آن به هزینه ساخت و بهای آپارتمان زمان‌بر است.

همین تفاوت زمانی یکی از دلایل عقب‌ماندن مسکن از طلا و ارز در دوره‌های جهش سریع است. قیمت طلا و ارز ممکن است در فاصله‌ای کوتاه تغییر کند، اما انعکاس افزایش هزینه‌ها در ملک به محاسبات سازنده، تصمیم‌فروشنده و توافق با خریدار وابسته است. ممکن است ابتدا طلا و دلار رشد کنند و بعد بخشی از افزایش در مسکن منعکس شود؛ اما عقب‌ماندگی گذشته تضمین نمی‌کند ملک همان بازدهی را ثبت کند. محدودیت قدرت خرید می‌تواند انتقال کامل افزایش هزینه‌ها به قیمت معاملات را متوقف کند. به همین دلیل، ارتباط ارز و مسکن یک رابطه مکانیکی و هم‌اندازه نیست؛ شدت اثر به ترکیب نهاده‌ها، زمان اجرای پروژه و وضعیت تقاضا بستگی دارد.

قیمت‌ها بالا: معاملات کم

با وجود رشد حدود ۱۰۰ درصدی قیمت مسکن تهران طی یک سال، بازار همچنان از رونق معاملات فاصله دارد. افزایش قیمت‌ها بخشی از متقاضیان را از بازار خارج کرده و شکاف میان درآمد خانوارها و بهای خانه را عمیق‌تر ساخته است. خانواده‌هایی که پیش‌تر با پس‌انداز، وام و فروش دارایی می‌توانستند آپارتمانی متوسط بخرند، اکنون به منابع مالی بیشتری نیاز دارند؛ زیرا درآمد هم‌پای قیمت مسکن رشد نکرده‌اند. افزایش قیمت اسمی، ارزش دارایی مالکان را بالا می‌برد، اما ورود خانه‌اولی‌ها و خریداران مصرفی را دشوارتر می‌کند. وقتی توان پرداخت خریدار کافی نباشد، معامله انجام نمی‌شود یا فروشنده ناچار به تخفیف می‌شود. باید میان قیمت پیشنهادی در آگهی و مبلغ قطعی معامله تفاوت گذاشت؛ نرخ آگهی انتظار فروشنده را نشان می‌دهد و تخفیف چند واحد در بازار به معنای کاهش عمومی قیمت‌ها نیست. هزینه بالای زمین و ساخت، افت قیمت را دشوار می‌کند، درحالی که ضعف قدرت خرید مانع افزایش نامحدود آن می‌شود. تا زمانی که فاصله درآمد و قیمت خانه کاهش نیابد، قیمت‌های بالا و معاملات اندک ادامه خواهد داشت. کاهش قراردادهای تنها یک آمار نیست؛ نشانه آن است که بخشی از تقاضای بالقوه توان تبدیل شدن به خرید واقعی را ندارد.

مسیرهای پیش روی بازار

برای نیمه دوم سال ۱۴۰۵ سه سناریو مطرح است. محتمل‌ترین سناریو، ادامه رکود تورمی در بازار مسکن است؛ هزینه زمین و ساخت بالا می‌ماند و ارزش می‌تواند قیمت‌ها را بالا ببرد، اما قدرت خرید خانوارها بهبود نمی‌یابد؛ بنابراین قیمت اسمی رشد می‌کند و معاملات کم‌رونق می‌مانند. سناریوی دوم، جبران بخشی از عقب‌ماندگی مسکن است. اگر رشد طلا و ارز محدود شود، اما هزینه ساخت و زمین بالا بماند، ممکن است سرمایه‌ها به سمت ملک حرکت کنند. با این حال، کاهش بازدهی بازارهای موازی کافی نیست و چشم‌انداز و امکان فروش نیز مؤثرند. سناریوی سوم، رونق واقعی با بازگشت خریداران مصرفی است. این سناریو به کنترل تورم، ثبات بازار، افزایش درآمدها و تسهیلات مناسب نیاز دارد. اگر وام سهم بیشتری از هزینه خرید را پوشش دهد، بخشی از تقاضای بازمی‌گردد؛ اما تحقق این شرایط دشوار است. کاهش گسترده قیمت‌ها نیز بعید است؛ زیرا هزینه زمین و ساخت بالاست و افت قیمت به تغییر جدی در هزینه‌ها، عرضه یا تقاضا نیاز دارد. فروشنندگان نیازمند نقدینگی ممکن است تخفیف بدهند، اما این نشانه افت عمومی قیمت نیست. با وجود دو برابر شدن قیمت مسکن تهران در یک سال، طلا، دلار و بورس بازدهی بیشتری داشته‌اند. افت شدید قیمت با ساختار هزینه‌ای بازار سازگار نیست و جهش نیز با ضعف قدرت خرید و رکود معاملات همخوانی ندارد. بنابراین، محتمل‌ترین چشم‌انداز، رشد اسمی کنترل‌شده همراه با رکود یا رونق محدود است. جبران عقب‌ماندگی قطعی نیست؛ معیار مهم این است که آیا خرید خانه با درآمد و پس‌انداز خانوارها دست‌یافتنی‌تر می‌شود یا فاصله آنها با بازار بیشتر خواهد شد.

یادداشت
O P I N I O N

مهدی زرقانی

دیر انجمن انبوه‌سازان استان تهران

خانه‌سازی روی کاغذ: رکود در میدان

دو برابر شدن تقریبی هزینه ساخت مسکن در مقایسه با سال گذشته، به کاهش محسوس فعالیت‌های ساختمانی انجامیده است؛ به‌طوری‌که ساخت مسکن اکنون به حدود ۳۸۰ هزار واحد رسیده و تنها نزدیک به یک‌سوم نیاز بازار را پوشش می‌دهد. این فاصله میان عرضه و نیاز، در شرایطی که هزینه‌های تولید همچنان افزایش می‌یابد، می‌تواند زمینه‌ساز موج تازه‌ای از رشد قیمت‌ها باشد. رکود معاملات مانع از آن شده که فشار هزینه‌ها در قیمت نهایی منعکس شود، اما نمی‌توان فرض کرد این وضعیت ادامه خواهد داشت. تداوم افت تولید، ظرفیت بازار برای پاسخ‌گویی به تقاضای آینده را محدود می‌کند و خطر بازگشت فشار قیمتی را افزایش می‌دهد. بازار مسکن اکنون با تناقضی جدی روبه‌روست: قدرت خرید خانوارها به‌شدت کاهش یافته و خرید و فروش در سطحی پایین قرار دارد، اما هزینه ساخت بالا می‌رود. در چنین شرایطی، افزایش هزینه‌ها لزوماً به معنای رونق تولید یا رشد قیمت معاملات نیست؛ ممکن است سازندگان را از آغاز پروژه‌های تازه منصرف کند، بی‌آنکه خانوارها توان خرید واحدهای موجود در به‌دست آورد. بنابراین، سیاست مسکن باید دو هدف مکمل را هم‌زمان دنبال کند: اقتصادی‌تر کردن ساخت‌وساز برای سازندگان و افزایش امکان دسترسی خانوارها به مسکن.

رشد اسمی نرخ آپارتمان تهران در یک سال به حدود ۱۰۰ درصد رسید، اما نقدشوندگی پایین، هزینه‌های نگهداری و بازدهی بیشتر برخی دارایی‌ها محاسبه سود را پیچیده می‌کند

در این میان، ظرفیت تشکّل‌های بخش خصوصی نیز به اندازه کافی به کار گرفته نمی‌شود. انبوه‌سازان به‌واسطه حضور مستقیم در بازار، شناختی عملی از هزینه‌ها، گره‌های اجرایی و دشواری‌های تأمین مالی دارند؛ تجربه‌ای که می‌تواند سیاست‌گذاری را واقع‌بینانه‌تر کند. دولت ناگزیر است روشن کند منابع تکمیل پروژه‌های حمایتی از کجا تأمین می‌شود، چگونه می‌توان بانک‌ها را به اجرای مؤثر تعهدات قانونی واداشت، هزینه ساخت را در سطحی قابل تحمل نگه داشت و چه چشم‌اندازی می‌تواند سرمایه‌گذاران را به ادامه فعالیت در بازار داخلی ترغیب کند. پاسخ به این پرسش‌ها در یک اقدام منفرد خلاصه نمی‌شود و به مجموعه‌ای هماهنگ نیاز دارد: تعیین تکلیف پروژه‌های نیمه‌تمام، ایجاد سازوکارهای شفاف‌ت‌ها، بهبود دسترسی به تسهیلات، ثبات مقررات و تقویت قدرت خرید متقاضیان. ارزیابی وضعیت ساختمان نیز نباید به شمار واحدهای وعده‌داده‌شده یا پروانه‌های صادرشده محدود بماند. معیار اصلی، تبدیل سرمایه و مجوز به واحدی تکمیل‌شده و قابل سکونت است؛ واحدی که ساخت آن برای سازنده توجیه اقتصادی داشته باشد و قیمتش با توان مالی خریدار تناسب پیدا کند.

۳ متغیر، آینده بازار سهام را تعیین می کنند

نرخ بهره حقیقی، نرخ ارز توافقی و آزادی تعدیل قیمت فروش، ۳ عامل مهم آینده بورس اند؛ تغییر هر کدام می تواند بر سود مورد انتظار سرمایه گذاران اثر بگذارد

هزار واحد مثبت بود، اما در پایان با افتی نزدیک به ۲۵ هزار واحد بسته شد. این رفت و برگشت ها نشان می دهد پس از صعود پرشتاب، احتمال تعدیل قیمت در برخی سهم ها وجود دارد؛ به ویژه شرکت هایی که قیمت شان به محدوده ارزش ذاتی رسیده است. ابهام های ناشی از تحریم ها و شرایط ژئوپلیتیکی و نظامی نیز بر تصمیم سرمایه گذاران اثر می گذارند. با فرض تداوم شرایط فعلی، آقابزرگی شرکت هایی را قابل بررسی می داند که برای تأمین مواد اولیه و ماشین آلات وابستگی کمتری به واردات دارند؛ از جمله صنایع غذایی، تا حدودی دارویی و سیمان که از مواد اولیه داخلی و انرژی ارزان بهره می برد. این مزیت ها به تنهایی سودآوری را تضمین نمی کنند و تقاضا، هزینه تولید و توان فروش محصولات همچنان اهمیت دارند. وضعیت هر شرکت باید جداگانه بررسی شود. گروه دیگر، شرکت هایی هستند که مواد اولیه را داخل کشور تأمین می کنند، اما درآمد شان از قیمت جهانی کالاها اثر می پذیرد؛ از جمله برخی شرکت های پالایشی و پتروشیمی. عملکرد این بنگاه ها به قیمت خوراک، نرخ فروش، هزینه های عملیاتی و محدودیت های ناشی از تحریم بستگی دارد. تغییر شرایط اقتصادی و ژئوپلیتیکی می تواند مزیت صنایع را جابه جا کند؛ بنابراین، معرفی یک گروه صنعتی به معنای توصیه یکسان برای خرید همه شرکت های آن نیست. وضعیت صادرات، هزینه حمل و نقل و امکان دریافت پول حاصل از فروش نیز بر عملکرد بنگاه ها اثر می گذارند.

تورم، فروش و سودآوری

برخی کارشناسان بازار سهام، موتور اصلی حرکت اخیر را انتظار برای افزایش نرخ فروش شرکت ها می دانند. رشد نرخ ارز توافقی در کنار افزایش عمومی قیمت ها این تصور را ایجاد کرده که بخش بیشتری از تورم در درآمد شرکت های بورسی منعکس شود. سرمایه گذاران ممکن است پیش از آنکه این تغییرات به طور کامل در گزارش های مالی ظاهر شوند، بخشی از سود احتمالی آینده را در قیمت سهام لحاظ کنند. رفتار دولت در حوزه قیمت گذاری نیز اهمیت دارد. اگر بنگاه ها نتوانند قیمت محصولات را متناسب با افزایش هزینه ها تعدیل کنند، فرصت بیشتری برای حفظ حاشیه سود خواهند داشت. اما اگر قیمت فروش محدود بماند و هزینه مواد اولیه، انرژی، دستمزد و تأمین مالی بالا برود، تورم الزاماً به افزایش سود منجر نمی شود و حتی می تواند فشار بیشتری بر شرکت ها وارد کند. اثر نهایی به توان بنگاه ها برای انتقال هزینه ها به قیمت فروش، حفظ مشتریان و جلوگیری از افت حجم فروش بستگی دارد. در مجموع، نرخ بهره حقیقی، امکان افزایش نرخ فروش شرکت ها و روند نرخ ارز توافقی از عوامل تعیین کننده مسیر بورس هستند. نرخ بهره حقیقی رابطه نرخ سود اسمی با تورم را نشان می دهد و بر جذابیت سپرده گذاری در مقایسه با سهام اثر می گذارد. تا وقتی عوامل اصلی ثابت باشند، فاصله بورس با بازار ارز و طلا محدود می ماند. با این حال، تغییر هر یک می تواند بر برآورد سرمایه گذاران از سود آینده شرکت ها اثر بگذارد. ادامه مسیر به تحقق انتظارات و توان شرکت ها برای افزایش سودآوری وابسته است. این رویکرد از تصمیم گیری شتاب زده و پیروی از موج بازار جلوگیری می کند.



فعالیت بنگاه، وابستگی به واردات، هزینه تولید و نحوه قیمت گذاری محصولات بستگی می کند. آقابزرگی می گوید ابتدای سال ۱۴۰۵ انتظار داشت شاخص کل در محدوده چهار تا پنج میلیون واحد قرار بگیرد، اما در ادامه به حدود ۸ میلیون و ۵۰۰ هزار واحد رسید. نرخ ارز، سیاست های ارزی، تحریم ها و محدودیت های صنعتی از عوامل مؤثر بر سودآوری هستند. بسیاری از شرکت ها مواد اولیه را از داخل کشور تأمین می کنند، اما محصولات شان را بر مبنای قیمت جهانی می فروشند. در این وضعیت، تغییر نرخ ارز و قیمت کالاها می تواند درآمد را افزایش دهد، هر چند رشد هزینه های تولید ممکن است بخشی از این اثر را خنثی کند. از نگاه آقابزرگی، مزیت بازار سرمایه امکان بررسی عملکرد شرکت ها بر پایه اطلاعات منتشر شده است. گزارش های میان دوره ای، صورت های مالی و گزارش های تفسیری داده هایی درباره فروش، هزینه ها و سودآوری در اختیار تحلیلگران قرار می دهند و به ارزیابی دقیق تر کمک می کنند. بازارهایی مانند مسکن و خودرو نیز از سیاست واردات و رکود معاملات اثر می پذیرند. تورم و حجم نقدینگی نیز بر بورس اثر دارند، اما مهم است که این عوامل چگونه به درآمد و سود واقعی شرکت ها منتقل شوند؛ افزایش فروش اسمی، بدون کنترل هزینه ها، لزوماً سود بیشتری به همراه ندارد.

مرتبه بود، اما اکنون از ۹ مرتبه فراتر رفته است. این نسبت، قیمت سهم را با سود شرکت مقایسه می کند؛ افزایش آن یعنی خریداران برای هر واحد سود، بهای بیشتری می پردازند. به گفته این کارشناس، حدود ۳۰ تا ۴۰ درصد شرکت های بورسی همچنان پایین تر از ارزش ذاتی معامله می شوند؛ برآوردی از ارزش شرکت بر پایه دارایی ها، درآمد و چشم انداز سودآوری آن. در مقابل، بیش از ۵۰ درصد شرکت ها در محدوده ارزش ذاتی یا بالاتر از آن قرار دارند. این تفاوت، لزوم بررسی جداگانه شرکت ها را نشان می دهد. حتی معامله زیر ارزش برآوردی نیز به تنهایی خرید را توجیه نمی کند؛ بدهی بالا، افت فروش، افزایش هزینه ها یا محدودیت تولید می تواند چشم انداز شرکت را تضعیف کند. یکی دیگر از عوامل مورد اشاره آقابزرگی، کاهش ارزش دلاری بورس تهران است. ارزش دلاری بازار اکنون حدود ۱۲۰ تا ۱۳۰ میلیارد دلار برآورد می شود، در حالی که شش تا هشت سال پیش در محدوده ۳۳۰ میلیارد دلار قرار داشت. این فاصله به تنهایی ارزان بودن همه شرکت ها را ثابت نمی کند. ترکیب صنایع، میزان سودآوری، دارایی ها و شرایط اقتصادی نیز در این مقایسه نقش دارند.

ارز و سودآوری شرکت ها

کاهش فاصله نرخ ارز دولتی و بازار آزاد، عامل دیگری است که می تواند بر درآمد شرکت ها اثر بگذارد. در گذشته، نرخ ارز دولتی یا یارانه ای فاصله زیادی با نرخ آزاد داشت و این شکاف زمینه ایجاد رانت را فراهم می کرد. به اعتقاد آقابزرگی، کمتر شدن این فاصله می تواند درآمد فروش، سود ناخالص و سود عملیاتی برخی شرکت ها را افزایش دهد. البته اثر آن به نوع

جهش بورس تهران، مسئله سرمایه گذاران را از یافتن بازاری پربازده به تشخیص سهم های مستعد تغییر داده است. پس از افت دوره جنگ و بازگشت تقاضا، بازار وارد مرحله ای شده که همه سهام از ظرفیت یکسانی برای رشد برخوردار نیستند. بخشی از شرکت ها همچنان فرصت رشد دارند؛ در مقابل، قیمت برخی دیگر خوش بینی سرمایه گذاران را منعکس کرده است. از این رو، برای ارزیابی آینده بورس، دنبال کردن شاخص ها به تنهایی کافی نیست؛ وضعیت مالی شرکت ها، توان افزایش فروش و تأثیر هزینه ها بر سودآوری، معیارهای مهم تری برای انتخاب سهام به شمار می روند و در شرایط اقتصادی پرابهام، بررسی ریسک سرمایه گذاری نیز اهمیت دارد. فردین آقابزرگی، کارشناس بازار سرمایه، می گوید بازده بورس در پنج ماه اخیر به حدود ۱۳۰ درصد رسیده است؛ رقمی که شاخص کل، شاخص هم وزن و شاخص شاور آزاد نیز آن را تأیید می کنند. اگر تعطیلی بازار در اسفندماه به دلیل جنگ کنار گذاشته شود و محاسبه از مقطع پیش از آن انجام گیرد، بازده به حدود ۲۱۵ درصد می رسد. در مقابل، بازده بورس از ابتدای سال ۱۴۰۴ تا نیم اسفندماه همان سال حدود ۳۷ تا ۴۰ درصد بود. این فاصله از تغییر رفتار سرمایه گذاران و هدایت بخشی از نقدینگی به سمت سهام حکایت دارد.

بازار پس از افت

آقابزرگی بخشی از وضعیت کنونی را واکنشی به افت قیمت ها در دوره جنگ می داند. به گفته او، بدبینی شدید در آن مقطع قیمت عمومی سهام را به میزان قابل توجهی پایین آورد. متوسط نسبت قیمت به درآمد شرکت های بورسی در نیم اسفندماه حدود ۵.۸ تا ۶

۶۶

جهش بازار فرصت های تازه ای برای سرمایه گذاری ایجاد کرده، اما فاصله شرکت ها از نظر سودآوری و هزینه ها نشان می دهد انتخاب سهام به بررسی دقیق تری نیاز دارد

یادداشت N E W S



نسرین یوسفی

عضو اتاق بازرگانی خراسان رضوی

تبعات ناترازی گاز برای صنایع تولیدی

جنگ تجملی رمضان، حدود ۲۵۰ میلیون مترمکعب از ظرفیت تولید گاز کشور را از مدار خارج کرده است؛ ظرفیتی که با وجود تلاش ها برای احیای آن، بعید است با نزدیک شدن فصل سرما و کاهش دما، به سرعت به شبکه بازگردد. این اتفاق در شرایطی رخ می دهد که تجربه سال های گذشته، انتقال بار ناترازی انرژی به بخش صنعت را نشان می دهد؛ روندی که احتمالاً امسال نیز ادامه خواهد یافت. صنایع انرژی بر، به ویژه فولاد و سیمان، از نخستین بخش هایی هستند که با محدودیت گاز مواجه می شوند؛ محدودیتی که می تواند تولید برق مورد نیاز همین صنایع را نیز تحت تأثیر قرار دهد و ناترازی گاز را به تشدید کمبود برق پیوند بزند. بخش قابل توجهی از گاز کشور در نیروگاه ها مصرف می شود و این نیروگاه ها تأمین کننده برق خانوارها و صنایع هستند. از این رو، هر میزان کاهش وابستگی تولید برق به گاز، می تواند فشار بر شبکه انرژی را کاهش دهد. توسعه نیروگاه های خورشیدی در تابستان امسال به مدیریت شبکه برق کمک کرد و ظرفیت انرژی های تجدیدپذیر را در مواجهه با ناترازی نشان داد. در این میان، استفاده از سامانه های ذخیره سازی برق نیز اهمیت دارد؛ تجهیزاتی که امکان ذخیره انرژی در ساعات کم مصرف و تزریق آن به شبکه در زمان اوج تقاضا را فراهم می کنند. گسترش این راهکار می تواند به تأمین برق پایدارتر و کاهش شدت محدودیت ها برای خانوارها و صنایع کمک کند. با این حال، توسعه انرژی های تجدیدپذیر باید در کنار مدیریت مصرف و بهینه سازی زیرساخت ها دنبال شود. در شرایط کمبود گاز، نیروگاه ها معمولاً نخستین بخش هایی هستند که محدودیت تأمین را تجربه می کنند و پس از آن، صنایع پرمصرف در اولویت کاهش سهمیه قرار می گیرند؛ درحالی که بخش خانگی در آخرین اولویت محدودیت است. برخلاف شبکه برق که با تجهیزات هوشمند امکان مدیریت مصرف در سطح مشترکان و مناطق وجود دارد، قطع و وصل گاز خانگی به دلیل محدودیت زیرساخت ها و ملاحظات ایمنی پیچیده تر است. همین تفاوت، مدیریت تقاضای گاز را به مسئله ای دشوارتر تبدیل می کند و ضرورت پیشگیری از کمبود را افزایش می دهد. در این زمینه، ظرفیت های قانونی برنامه هفتم توسعه برای بهینه سازی مصرف انرژی می تواند راهگشا باشد. کارورهای مدیریت مصرف و واسطه های صرفه جویی برق و گاز می توانند با مشارکت مصرف کنندگان، کاهش مصرف را به فرصتی اقتصادی تبدیل کنند. در این سازوکار، انرژی صرفه جویی شده قابلیت عرضه در بورس دارد و درآمد حاصل می تواند به مصرف کنندگان یا مجریان طرح های بهینه سازی برسد. همچنین، ائتلاف قابل توجه انرژی در ساختمان ها و سایر بخش ها، علاوه بر کاستن از فشار بر شبکه، امکان تأمین پایدارتر انرژی برای صنایع را فراهم می کند.

سرمایه خصوصی محرک نیروگاه های پاک

پروژه های تجدیدپذیر کشور با منابع صندوق توسعه ملی و مشارکت بخش خصوصی تأمین مالی می شوند

استقبال، زمینه افزایش ظرفیت این صندوق فراهم شود. طر زطلب ابراز امیدواری کرد نماد صندوق به زودی بازگشایی شود تا پذیرنده نوسان امکان بهره مندی از منافع سرمایه گذاری خود را داشته باشند. برای هر یک از ۳۱ استان کشور سهم مشخصی از توسعه نیروگاه های تجدیدپذیر تعیین شده است.

رفع موانع اجرای طرح ها

طر زطلب از فعالان بخش خصوصی خواست مشکلات خود را در زمینه اجرا، تأمین تجهیزات و اتصال به شبکه اعلام کنند تا برای رفع آن ها اقدام شود. او گفت اولویت وزارت نیرو در شرایط فعلی، تحقق پروژه های تعیین شده است و شرکت های فعال در استان ها باید برای پیشبرد طرح های تجدیدپذیر از حمایت لازم برخوردار شوند. بر این اساس، مجوزهای صادر شده در حوزه برق و انرژی های تجدیدپذیر باید در چارچوب اولویت های فعلی پیگیری شوند و بخش های توزیع، انتقال و ستاد وزارت نیرو بر تحقق پروژه های پیش بینی شده تمرکز کنند.

طر زطلب گفت ظرفیت تجدیدپذیرها در مقایسه با ابتدای دوره مورد بررسی حدود هشت برابر شده و هدف، رساندن آن به ۱۵ برابر تا ابتدای سال آینده است. او جایگاه ایران را از نظر سرعت توسعه این نیروگاه ها در منطقه قابل توجه دانست، اما تأکید کرد این میزان رشد از نگاه رئیس جمهور کافی نیست و افزایش ظرفیت ها همچنان باید با جدیت دنبال شود.

تأمین مالی با مشارکت

توسعه نیروگاه ها بر پایه منابع پیش بینی شده در برنامه های مصوب و با اتکا به منابع صندوق توسعه ملی و سرمایه گذاری بخش خصوصی دنبال می شود. طر زطلب تأکید کرد نیروگاه هایی که ساتبا احداث کرده یا در دست ساخت دارد، با مشارکت بخش خصوصی اجرا می شوند؛ رویکردی که نقش سرمایه گذاران غیردولتی را در پیشبرد برنامه توسعه ظرفیت برجسته می کند. به گفته رئیس ساتبا، صندوق پروژه ۵۰۰ مگاواتی نیروگاه های تجدیدپذیر نیز در اختیار بخش خصوصی قرار خواهد گرفت. استقبال از «صندوق پروژه نور» مطلوب ارزیابی شده و بورس انرژی پیشنهاد داده است با توجه به میزان

ظرفیت نیروگاه های تجدیدپذیر کشور از مرز ۶۲۰۰ مگاوات عبور کرده و وزارت نیرو می خواهد این رقم را پیش از اوج مصرف برق در سال آینده به ۱۲ هزار مگاوات برساند؛ هدفی که تحقق آن، علاوه بر تأمین منابع مالی، به رفع گره های اجرایی، تسهیل اتصال به شبکه و همراهی مؤثر بخش خصوصی وابسته است. رئیس سازمان انرژی های تجدیدپذیر و بهره وری انرژی برق (ساتبا) می گوید حمایت از سرمایه گذاران، رفع موانع تأمین تجهیزات و هماهنگی میان بخش های توزیع، انتقال و ستاد وزارت نیرو در شمار اولویت های اصلی توسعه این ظرفیت قرار دارد.

عبور ظرفیت از مرز

محسن طر زطلب با اشاره به روند توسعه نیروگاه های تجدیدپذیر اعلام کرد ظرفیت نصب شده این نیروگاه ها از ۶۲۰۰ مگاوات فراتر رفته است. به گفته او، نیروگاه های خورشیدی سهم عمده ظرفیت موجود را تشکیل می دهند و استان های مرکزی و اصفهان در این زمینه پیشرو هستند. در بخش انرژی بادی نیز قزوین و آذربایجان شرقی از استان های فعال به شمار می روند.

افت دلار هم تضمین کننده توقف تورم نیست

کاهش نرخ ارز به تنهایی هزینه‌های داخلی را پایین نمی‌آورد؛ تا وقتی مواد اولیه، تأمین مالی و کسری بودجه فشار می‌آورند، خانوار اثر گرانی را احساس می‌کند



قیمت دلار آزاد به محدوده ۲۷۰ هزار تومان رسیده است؛ سطحی که در مقایسه با هشت ماه پیش، یعنی پیش از آغاز جنگ ۴۰ روزه در ۹ اسفند، حدود ۷۳ درصد بالاتر است. فقط در یک ماه گذشته نیز نرخ اسکناس آمریکایی از حدود ۲۲۰ هزار تومان به ۲۶۹ هزار تومان رسیده و نزدیک به ۲۱ درصد افزایش یافته است. این ارقام در نگاه اول ممکن است به بازاری محدود به معامله‌گران ارز مربوط باشند، اما اثر آنها به صرافی‌ها و تابلوهای قیمت ختم نمی‌شود. در اقتصادی که بخش مهمی از مبادا اولیه، قطعات، تجهیزات و کالاهای واسطه‌ای آن به واردات وابسته است، بالا رفتن نرخ ارز می‌تواند هزینه تولید را افزایش دهد و پس از عبور از زنجیره تأمین و توزیع، خود را در قیمت کالاها و خدمات نشان دهد.

خانواری که نه درآمد ارزی دارد و نه خریدوفروشی در بازار ارز انجام می‌دهد نیز در نهایت با همین افزایش هزینه‌ها روبه‌رو می‌شود. هم‌زمانی این تحولات با تورم نقطه‌به‌نقطه در محدوده ۹۰ درصد، فشار بر قدرت خرید را تشدید می‌کند. تحریم‌ها، فشارهای خارجی و محاصره دریایی نیز در این وضعیت بی‌تأثیر نیستند؛ با این حال، ریشه تورم و دوام آن را نمی‌توان تنها با نرخ دلار توضیح داد.

مسیر دلار تا سفره

افزایش نرخ ارز از چند مسیر به زندگی روزمره راه پیدا می‌کند. نخست، هزینه تأمین کالاهایی بالا می‌رود که مستقیم یا غیرمستقیم به واردات وابسته‌اند. ممکن است محصول نهایی در داخل ساخته شود، اما مواد اولیه، قطعات یا ماشین‌آلات آن از خارج تأمین شود. در این حالت، گران شدن ارز هزینه جایگزینی نهاده‌ها را افزایش می‌دهد؛ اثری که زمان بروز آن به موجودی انبار و توان مالی بنگاه بستگی دارد.

مسیر دوم، انتظار افزایش قیمت هاست. بنگاه‌ها ممکن است هزینه احتمالی تأمین مواد اولیه در آینده را در قیمت امروز محاسبه کنند؛ فروشندگان نیز نگران‌اند پس از فروش نتوانند همان کالا را با قیمت قبلی جایگزین کنند.

البته این رفتار در همه بازارها یکسان نیست و به رقابت، وضعیت عرضه و تقاضا و قدرت خرید مشتریان بستگی دارد. مسیر سوم از درآمد خانوار می‌گذرد. اگر قیمت کالاها و خدمات سریع‌تر از درآمد بالا برود، مردم ناچار می‌شوند بخشی از خریدها را حذف یا محدود

کنند. در نتیجه، شوک ارزی هم هزینه تولید را افزایش می‌دهد و هم می‌تواند بازار فروش کالاهای داخلی را کوچک‌تر کند. فشار در نهایت از بازار ارز به کارخانه، فروشگاه و سفره خانوار می‌رسد.

تورم فراتر از دلار

دلار آزاد به محدوده ۲۷۰ هزار تومان رسیده؛ افزایشی حدود ۷۳ درصدی در مقایسه با هشت ماه پیش و نزدیک به ۲۱ درصدی طی یک ماه. هم‌زمانی این جهش با تورم نقطه‌ای نزدیک به ۹۰ درصد، فشار بر معیشت خانوارها را تشدید کرده است. افزایش ارز، واردات مواد اولیه، قطعات، تجهیزات و ماشین‌آلات را گران‌تر می‌کند و قیمت کالاها را بالا می‌برد؛ بنابراین خانوارهای فاقد درآمد ارزی آسیب می‌بینند.

با این حال، دلار تنها عامل تورم نیست. رشد نقدینگی، کسری بودجه، ناترازی بانک‌ها، هزینه تولید و انتظارات تورمی نیز در افزایش قیمت‌ها نقش دارند و میان تورم و نرخ ارز چرخه‌ای شکل می‌گیرد. بانک مرکزی از تزریق دو میلیارد دلار، کنترل نقدینگی، مهار بانک‌های ناتراز و بازگرداندن ارز صادراتی خبر داده است؛ اما موفقیت این اقدامات به اثر آنها بر قیمت‌ها بستگی دارد.

حسین راغفر تأکید می‌کند گران شدن ارز، بدون افزایش بهره‌وری و کاهش هزینه‌های تولید، لزوماً رقابت‌پذیری یا صادرات را تقویت نمی‌کند. فرشاد مؤمنی نیز هشدار می‌دهد شوک ارزی، وقتی درآمد مردم هم‌پای قیمت‌ها رشد نمی‌کند، قدرت خرید و تقاضا را کاهش می‌دهد و به تولید و اشتغال آسیب می‌زند.

تحریم‌ها و محدودیت‌های خارجی فشار را بیشتر کرده‌اند، اما ماندگاری اثر آنها به سیاست‌های داخلی نیز وابسته است. مهار تورم به هماهنگی سیاست‌های ارزی، پولی و مالی، ثبات تصمیم‌گیری و حمایت مؤثر از تولید و معیشت نیاز دارد.

فشار ارزی بر تولید

افزایش نرخ ارز فقط کالاهای وارداتی را گران نمی‌کند؛ هزینه تولید داخلی نیز بالا می‌رود، زیرا بسیاری از کارخانه‌ها برای مواد اولیه، قطعات و ماشین‌آلات به واردات وابسته‌اند. نهاده‌ها گران‌تر و سود تولیدکنندگان کمتر می‌شود. بنگاه‌ها ممکن است قیمت‌ها را افزایش دهند، از سود خود بکاهند،

تولید را محدود کنند یا سرمایه‌گذاری را عقب ببنند. این انتخاب به توان مالی بنگاه و وضعیت تقاضا بستگی دارد. اگر تقاضا ضعیف باشد، هزینه‌ها به قیمت نهایی منتقل نمی‌شود و کاهش تولید، افت سرمایه‌گذاری یا خروج واحدها محتمل است. حسین راغفر، اقتصاددان، می‌گوید افزایش نرخ ارز به تنهایی تولید و صادرات را تقویت نمی‌کند؛ هزینه بالا و ضعف ساختاری مانع رقابت‌پذیری‌اند. جهش ارزی بدون بهره‌وری، دسترسی پایدار به نهاده‌ها و کاهش هزینه‌ها، توان رقابت را افزایش نمی‌دهد و ممکن است تولیدکننده را با مواد اولیه گران‌تر و مشتریان کم‌توان‌تر روبه‌رو کند. تقویت تولید به نرخ ارز محدود نیست و به تأمین مالی، ثبات اقتصادی و بهبود محیط کسب‌وکار نیاز دارد. سیاست ارزی زمانی مؤثر است که با اصلاحات مکمل، هزینه فعالیت بنگاه‌ها را کاهش دهد و شرایط بهتری برای سرمایه‌گذاری و صادرات فراهم کند.

نقش انتظارات در قیمت‌ها

بازار ارز در اقتصاد ایران فقط محل تأمین نیازهای تجارت خارجی نیست؛ تحولات آن برای مردم و بنگاه‌ها نشانه‌ای از آینده اقتصاد نیز به شمار می‌رود. از همین رو، نوسان نرخ ارز می‌تواند پیش از انتقال کامل هزینه واردات به قیمت کالاها، بر تصمیم‌های اقتصادی اثر بگذارد. خانوارنگران کاهش ارزش پس‌انداز ممکن است به خرید ارز یا طلا روی بیاورد. بنگاه نیز ممکن است هزینه احتمالی تأمین دوباره مواد اولیه را در قیمت‌گذاری لحاظ کند.

انتظار گرانی می‌تواند رفتار بازار را تغییر دهد. فروشنده شاید قیمت امروز را بر پایه هزینه جایگزینی فردا تعیین کند و مصرف‌کننده برای پرهیز از خرید گران‌تر، خریدش را جلو بیندازد. شدت این اثر به رقابت، میزان عرضه و تقاضا و اعتبار سیاست‌های اقتصادی بستگی دارد.

اگر مردم و بنگاه‌ها به پایداری تصمیم‌های سیاست‌گذار اطمینان نداشته باشند، مداخله کوتاه‌مدت در بازار ارز لزوماً انتظارات تورمی را تغییر نمی‌دهد. سیاست‌های روشن و قابل‌سنجش می‌توانند از ابهام درباره آینده بکاهند. مدیریت بازار ارز، بنابراین، تنها با افزایش عرضه یا اعلام نرخ هدف ممکن نیست؛ سیاست‌گذار باید درباره سیاست‌های پولی و مالی، تأمین کسری بودجه و حمایت از تولید

نیز تصویری قابل اتکا ارائه کند. در غیر این صورت، افزایش ارز می‌تواند قیمت‌ها را بالا ببرد و تورم نیز تقاضا برای ارز را تقویت کند.

شوگ درمانی و سفره مردم

فرشاد مؤمنی، اقتصاددان و استاد دانشگاه علامه طباطبایی، با اشاره به تجربه حذف ارز ترجیحی درباره پیامدهای شوک درمانی هشدار می‌دهد. به گفته او، افزایش ناگهانی نرخ ارز و تغییرات پرشتاب در سیاست‌های حمایتی می‌تواند تورم و بی‌ثباتی را تشدید کند و هزینه تصمیم‌های اقتصادی را بر دوش مردم و تولیدکنندگان بگذارد.

بنابراین، سیاست‌ها باید بر اساس اثر واقعی بر تولید، توزیع درآمد و قدرت خرید خانوار ارزیابی شوند. مؤمنی می‌گوید افزایش نرخ ارز لزوماً واردات را کاهش نمی‌دهد و به تقویت تولید داخلی منجر نمی‌شود. به گفته او، جهش‌های ارزی در تجربه تاریخی با افزایش واردات نیز همراه بوده‌اند.

بنابراین، گران شدن ارز به تنهایی زمینه رشد صادرات، سرمایه‌گذاری و اشتغال را فراهم نمی‌کند. اگر این افزایش با اصلاح ساختار تولید، رشد بهره‌وری و بهبود شرایط فعالیت بنگاه‌ها همراه نشود، هزینه تأمین مواد اولیه و تجهیزات را بالا می‌برد و ممکن است به سود فعالیت‌های واردات‌محور و مونتاژ کاری تمام شود.

وقتی درآمد مردم متناسب با قیمت‌ها رشد نکند، خانوارها بخشی از خریدها را کنار می‌گذارند و تقاضا برای کالاهای داخلی نیز کاهش می‌یابد. در پی افت فروش، توان بنگاه‌ها برای حفظ تولید و سرمایه‌گذاری محدودتر می‌شود.

در نتیجه، شوک ارزی هم مواد اولیه و تجهیزات را گران‌تر می‌کند و هم با کاهش قدرت خرید، بازار فروش را کوچک‌تر می‌سازد. این ترکیب می‌تواند فعالیت بنگاه‌ها را دشوار کند و به کاهش تولید و اشتغال بینجامد. مؤمنی بر ضرورت ارزیابی پیامدهای سیاست ارزی پیش از اجرا تأکید دارد و معتقد است اصلاحات باید به گونه‌ای طراحی شوند که هزینه بی‌ثباتی بیش از همه بر دوش تولیدکنندگان و گروه‌های کم‌درآمد قرار نگیرد. کاهش قدرت خرید ممکن است بدون کمبود کالا رخ دهد؛ محصول در بازار هست، اما بخشی از مردم توان خرید آن را ندارند. اگر تقاضای مؤثر و فروش کاهش یابد، تولید و سرمایه‌گذاری نیز آسیب می‌بیند. از همین رو، سنجش سیاست ارزی باید پیامد آن را بر زندگی مردم و فعالیت اقتصادی نیز در نظر بگیرد.

عوامل داخلی و خارجی

اقتصاد ایران هم‌زمان با محدودیت‌های داخلی و فشارهای بیرونی روبه‌روست. تحریم‌ها، دشواری دسترسی به منابع ارزی، اختلال در مسیرهای انتقال پول و محاصره دریایی می‌توانند عرضه ارز و هزینه مبادلات خارجی را تحت تأثیر قرار دهند. دشوارتر شدن انتقال ارز، تأمین مواد اولیه، قطعات و کالاهای مورد نیاز تولید را نیز پرهزینه‌تر می‌کند و بر انتظارات فعالان اقتصادی اثر می‌گذارد. با این حال، نسبت دادن تمام افزایش نرخ ارز به عوامل خارجی تصویر کاملی ارائه نمی‌کند. وضعیت مالی دولت، رشد نقدینگی، ناترازی شبکه بانکی و شیوه مدیریت بازار ارز از متغیرهای داخلی هستند که میزان آسیب‌پذیری اقتصاد در برابر شوک‌های بیرونی را تعیین می‌کنند. تحریم‌ها را باید جدی گرفت، اما شرایط داخلی نیز تعیین‌کننده است. شوک خارجی ممکن است آغازگر نوسان باشد، اما شدت و ماندگاری اثر آن به توان اقتصاد برای جذب فشار و کیفیت پاسخ سیاست‌گذار نیز بستگی دارد.

اگر ناترازی‌های مالی و بانکی باقی بمانند و انتظارات تورمی مهار نشوند، اثر شوک بیرونی طولانی‌تر می‌شود. در مقابل، ثبات در تصمیم‌گیری، شفافیت سیاست‌ها، مدیریت رشد نقدینگی و شرایط مناسب برای تولید می‌تواند از شدت انتقال فشار بکاهد. مسئله فقط این نیست که دلار در چه محدوده‌ای قرار می‌گیرد؛ مهم آن است که تغییرات ارزی با چه سرعتی به قیمت کالاها می‌رسد، درآمد خانوار تا چه حد توان همراهی با قیمت‌ها را دارد و بنگاه‌ها چه اندازه می‌توانند هزینه‌های تازه را تحمل کنند. تداوم تورم و جهش‌های ارزی طی دهه‌های گذشته، سفره گروه‌های محروم را کوچک‌تر کرده است. تجربه نشان می‌دهد اصلاح اقتصادی تنها با تغییر نرخ‌ها یا جابه‌جایی منابع به نتیجه نمی‌رسد؛ نحوه اجرا، زمان اجرا و چگونگی توزیع هزینه‌ها و منافع نیز اهمیت دارند.



کیانوش گودرزی

رئیس اتحادیه مشاوران املاک تهران

بازار مسکن و معمای اطلاعات ناقص

در بازار مسکن، تصمیم‌گیری بدون دسترسی به تصویر روشن معاملات، بیشتر به حدس متکی است تا تحلیل؛ با این حال، با وجود راه‌اندازی سامانه‌های متعدد برای ثبت قراردادهای مدیریت اطلاعات، هنوز داده‌های لازم به‌صورت منسجم و در دسترس همه نهادهای مرتبط قرار ندارد. این خلأ فقط کار تحلیلگران را دشوار نمی‌کند؛ تشکلهایی مانند اتحادیه مشاوران املاک نیز برای پاسخگویی درباره تعداد معاملات، پراکندگی قراردادهای تغییرات قیمت، ابزار کافی در اختیار ندارند. وقتی اطلاعات قابل مقایسه و سابقه معاملات در دسترس نباشد، ارزیابی روند بازار و سنجش آثار سیاست‌ها نیز با محدودیت روبه‌رو می‌شود. نتیجه آن است که وجود سامانه به‌خودی‌خود نشانه دسترسی، پاسخگویی یا شفافیت نیست. مسئله اصلی، کارآمدی این ابزارها، هماهنگی میان آنها و امکان دسترسی قانونی و عملی به اطلاعات مورد نیاز است. اتحادیه مشاوران املاک برای اظهارنظر درباره تعداد معاملات، پراکندگی قراردادهای مناطق مختلف، تغییرات قیمت و نحوه اجرای دستورالعمل‌ها، به اطلاعاتی نیاز دارد که اکنون دسترسی به آنها آسان نیست. نبود آمار سال‌های گذشته نیز مقایسه قیمت‌ها، سنجش رشد یا افت خریدوفروش و ارزیابی تحولات بازار را دشوار می‌کند. در چنین شرایطی، انتظار تحلیل دقیق از نهادهای که ابزار لازم‌رادر اختیار ندارند، با واقعیت‌های اجرایی همخوانی نخواهد داشت. این شکاف میان مسئولیت‌های مورد انتظار و امکانات موجود، اظهارنظرهای صنفی را محدود می‌کند و ارزیابی واقع‌بینانه بازار را با مشکل روبه‌رو می‌سازد. از

سوی دیگر، تعدد سامانه‌ها لزوماً به بهبود عملکرد بازار نمی‌انجامد و در صورت نبود هماهنگی، ممکن است ثبت قراردادهای و فعالیت روزمره مشاوران املاک را پیچیده‌تر کند. اصل استفاده از فناوری و ثبت الکترونیکی قراردادهای محل اختلاف نیست؛ مسئله، چگونگی طراحی سامانه‌ها، ارتباط آنها با یکدیگر و عملی فراهم بودن دسترسی قانونی و عملی به اطلاعات مورد نیاز است. این کاستی‌ها در قراردادهای تنظیم‌شده با اسناد عادی و همچنین پیش‌فروش مسکن اهمیت بیشتری دارند. آماده نبودن زیرساخت‌ها می‌تواند روند انعقاد قرارداد را مختل کند؛ موضوعی مهم برای سازندگان کوچک که برای تأمین بخشی از منابع مالی و ادامه پروژه‌های خود به پیش‌فروش واحدها متکی‌اند. سیاست اجرایی باید مسیر قانونی را روشن کند، نه آنکه به دلیل ناهماهنگی فنی، انجام معامله را دشوارتر سازد. اختلال در پیش‌فروش فقط به مشاوران املاک یا طرفین قرارداد محدود نمی‌ماند. اگر ناهماهنگی سامانه‌ها تأمین مالی پروژه‌ها را دشوار کند، تکمیل برخی واحدهای در دست ساخت به تأخیر می‌افتد و در نهایت عرضه مسکن نیز آسیب می‌بیند. بنابراین، اجرای الزامات قانونی و نظارتی باید ضمن تحقق اهداف خود، از ایجاد موانع غیرضروری برای ساخت‌وساز جلوگیری کند.

“

رشد
نقدینگی،
کسری بودجه
و هزینه‌های
تولید نیز
قیمت‌ها را
بالا می‌برند؛
تمرکز صرف
بر نرخ دلار،
تصویر ناقصی
از ریشه‌های
گرانی به
دست می‌دهد

از نمایشگاه تا صادرات؛ تجربه تازه شستا

صادرات مستقیم محصولات لبنی زاگشیر به سوریه، پس از حضور در نمایشگاه تخصصی آگروفود، نشان می دهد ارتباطات نمایشگاهی با برنامه ریزی و پیگیری می تواند به فرصت های واقعی فروش خارجی تبدیل شود

دیگر شرکت های زیرمجموعه شستا نیز نمایشگاه های مرتبط فرصتی برای معرفی قابلیت هایی فراهم می کنند که به محصول نهایی محدود نیستند. توان تأمین مستمر، دانش فنی و ظرفیت همکاری بلندمدت می تواند برای شرکای خارجی اهمیت داشته باشد. فعالیت شرکت ها در صنایع متفاوت همچنین امکان تبادل تجربه در بازاریابی بین المللی و مدیریت ارتباط با مشتریان خارجی را فراهم می کند؛ با این شرط که نیازهای تخصصی هر شرکت جداگانه در نظر گرفته شود. فایده نمایشگاه ها به فروش مستقیم محدود نمی شود. این رویدادها ممکن است زمینه آشنایی با فناوری های تازه، تأمین کنندگان مواد اولیه و تجهیزات، شرکای فنی و شرکت های فعال در حوزه های مکمل را فراهم کنند. چنین ارتباطاتی می تواند به همکاری صنعتی، بهبود فرایند تولید یا دسترسی به دانش تخصصی بینجامد. این ارتباطات برای صادرات نیز مهم اند؛ زیرا بنگاه در کنار یافتن مشتری باید کیفیت و توان رقابتی خود را حفظ کند و ظرفیت تأمین سفارش را داشته باشد. آشنایی با استانداردهای مورد انتظار بازارهای مختلف و روندهای فنی هر صنعت نیز به شرکت ها کمک می کند نقاط قابل بهبود را بشناسند. پیوند دادن اطلاعات نمایشگاه با تصمیم های اجرایی نیز می تواند به ارتقای محصول، اصلاح شیوه عرضه و افزایش آمادگی شرکت برای رقابت کمک کند.

پیگیری؛ حلقه تکمیل همکاری ها

اثربخشی حضور در نمایشگاه به روزهای برگزاری محدود نیست؛ برنامه ریزی باید پیش از رویداد آغاز شود و پیگیری ها پس از پایان آن ادامه یابد. شرکت باید از پیش، بازارها و مخاطبان اولویت دار را مشخص کند، اطلاعات محصولات را آماده نگه دارد و برای گفت وگوهای تجاری برنامه داشته باشد. انتخاب نمایشگاه نیز باید بر پایه نوع صنعت، ویژگی محصول و بازارهای مورد نظر باشد؛ صرف حضور در رویدادی با مخاطب، لزوماً به معنای دسترسی به مشتری مناسب نیست. ثبت اطلاعات تماس، نیازهای اعلام شده و توافقی های اولیه در جریان نمایشگاه، پیگیری بعدی را آسان تر می کند. ارسال مشخصات تکمیلی محصول، ارائه پیشنهاد تجاری و ادامه مذاکرات، مراحل تبدیل آشنایی اولیه به همکاری احتمالی هستند. اگر پیگیری انجام نشود، ارتباط هایی که برای ایجاد آن ها وقت و هزینه صرف شده است، ممکن است در حد یک دیدار کوتاه باقی بمانند. شرکت باید منابع خود را بر فرصت هایی متمرکز کند که قابلیت ادامه و توجیه اقتصادی دارند. ارزیابی نتایج هر نمایشگاه نیز بخش دیگری از این فرایند است. کیفیت مذاکرات، فرصت های شناسایی شده و میزان پیشرفت آن ها پس از رویداد می تواند تصویری از اثربخشی حضور ارائه دهد. این ارزیابی انتخاب رویدادهای مناسب در آینده را دقیق تر می کند. شناخت بازار، یافتن شریک مناسب و دستیابی به اطلاعات کاربردی نیز دستاورد محسوب می شود. تجربه زاگشیر پیوند میان حضور در نمایشگاه و پیگیری فرصت های صادراتی را برجسته می کند. برای شرکت های زیرمجموعه شستا، انتخاب نمایشگاه تخصصی مناسب و پیگیری ارتباط با مخاطبان خارجی می تواند زمینه توسعه بازار را تقویت کند. برنامه ریزی همراه با شناخت دقیق تقاضا و ارزیابی اقتصادی بازار مقصد، گزینه های بیشتری برای گسترش فروش و معرفی محصولات ایرانی در بازارهای منطقه ای فراهم می آورد.



حمیدرضا بیانی

روزنامه نگار



حسین شهرستانی

نایب رئیس اتحادیه لوازم خانگی

رکود پشت دحل، گرانی روی فاکتور

بازار لوازم خانگی با وجود افزایش قیمت ها، فعلاً با کمبود فراگیر کالا روبرو نیست؛ مسئله اصلی، افت تقاضا و دشوارتر شدن فروش است. از آغاز جنگ تحمیلی رمضان و اختلال در فعالیت برخی صنایع، قیمت لوازم خانگی حدود ۸۰ درصد افزایش یافته است. این رشد به گروه خاصی محدود نمانده و همه اقلام را دربر گرفته است؛ زیرا افزایش قیمت مواد اولیه و محصولات صنایع بالادستی، از پتروشیمی تا فولاد، هزینه تولید را بالا برده و به قیمت مصرف کننده منتقل شده است. بنابراین، گرانی بازار را نمی توان در همه موارد به گران فروشی فروشندگان نسبت داد؛ بخشی از افزایش قیمت پیش از رسیدن کالا به واحد صنفی شکل گرفته است. در شرایط عادی، کاهش تولید یا واردات می توانست به کمبود برخی کالاها منجر شود، اما افت قدرت خرید خانوارها و کاهش تقاضا مانع کمبود محسوس شده است. کالا هست، اما افت توان خرید، فروش را دشوار کرده است. تولید کنندگان داخلی با افزایش هزینه مواد اولیه ناچار به اصلاح قیمت ها شده اند؛ کالاهایی هم که مستقیماً با ارز وارد می شوند، از نوسان نرخ ارز تأثیر می پذیرند. در محصولات داخلی، فهرست قیمت شرکت معمولاً تا زمان تغییر جدی هزینه ها مبنای فروش است. اما در کالاهای وارداتی و بخشی از اقلام عرضه شده از مسیرهای ملوانی و کولبری، ارتباط مستقیم با ارز، تغییرات قیمت را سریع تر به بازار منتقل می کند. در چنین فضای تورمی، فروش اقساطی برای واحدهای صنفی کوچک دشوارتر شده است. فروشنده ای با سرمایه محدود نمی تواند بخش بزرگی از موجودی خود را برای ماه ها قسطی و گذار کند؛ زیرا تا وصول کامل مطالبات، ممکن است افزایش قیمت ها از سود فروش بیشتر شود. مشکل وقتی جدی تر می شود که بسیاری از کارخانه ها فروش نقدی را در پیش گرفته اند یا مهلت تسویه را کوتاه کرده اند. سیاست های اعتباری بانک ها نیز بر این فشار افزوده است؛ دسترسی کسبه خرد به تسهیلات دشوار شده و سیاست های انقباضی، امکان تأمین منابع بانکی را محدود کرده است. در مقابل، فروشگاه های بزرگ با اتکا به قراردادهای و همکاری با شبکه بانکی می توانند طرح های اقساطی تبلیغ شده را اجرا کنند؛ امکانی که معمولاً در اختیار واحدهای کوچک نیست، زیرا بانک ها بیشتر با مشتریان بزرگ همکاری می کنند. افزایش مبلغ ریالی تراکنش ها را نباید با بهبود وضعیت صنف اشتباه گرفت. ممکن است فروشنده همان تعداد کالای گذشته را با چند برابر قیمت عرضه کند و رقم تراکنش او بالا برود، اما این افزایش به معنای رشد درآمد یا سود نیست. کاهش تقاضا و رقابت شدید، حاشیه سود فروشندگان را پایین آورده و در کنار محدودیت سرمایه و دشواری فروش اعتباری، فشار بر کسب وکارهای خرد را تشدید کرده است. پس افزایش قیمت لزوماً نشانه رونق نیست؛ گاه از گران تر شدن کالاهایی خبر می دهد که مشتریان کمتری توان خریدشان را دارند. بهبود شرایط اقتصادی و تقویت قدرت خرید خانوارها می تواند دسترسی مردم به لوازم مورد نیاز را آسان تر کند و زمینه فعالیت پایدارتر کسبه را فراهم آورد.

شستا

شرکت های زیرمجموعه شستا با حضور در نمایشگاه های تخصصی می توانند خود را معرفی کنند، شرکای خارجی بالقوه بیابند و وضعیت بازارهای تازه صادراتی را بسنجند

البته حضور در نمایشگاه به خودی خود فروش ایجاد نمی کند؛ ارزش آن زمانی آشکار می شود که ارتباطات به دست آمده با برنامه تجاری مشخص دنبال شوند. برای شرکت هایی که قصد ورود به بازارهای جدید را دارند، ارتباط مستقیم با خریدار فرصتی برای معرفی محصول، پاسخ به پرسش ها و دریافت بازخورد است. از این منظر، نمایشگاه بخشی از زیرساخت ارتباطی تجارت خارجی و زمینه ساز شکل گیری همکاری است، نه صرفاً ویتربینی برای نمایش کالا. این ارتباط برای خریدار سودمند است؛ او می تواند مشخصات کالا را بررسی کند، درباره توان تولید و شیوه تأمین پرسش بپرسد و بسنجد که همکاری با آن بنگاه با نیازهای سازگار است یا نه.

شناخت دقیق تر بازارهای هدف

یکی از دستاوردهای مهم نمایشگاه های بین المللی، اطلاعاتی است که شرکت ها از گفت وگو با خریداران و فعالان اقتصادی به دست می آورند. این گفت وگوها روشن می کند مشتری در بازار مقصد چه می خواهد، چه ویژگی هایی را مهم می داند، چه سطحی از کیفیت را انتظار دارد و برای همکاری چه شرایطی را ترجیح می دهد. چنین شناختی، تصمیم گیری درباره بازارهای هدف را از حد حدس و گمان فراتر می برد و به انتخاب واقع بینانه تر مقصد صادراتی کمک می کند. بررسی محصولات مشابه، نحوه عرضه کالاهای رقیب، فناوری های مورد استفاده و روندهای تازه هر صنعت نیز به شرکت امکان می دهد موقعیت خود را دقیق تر ارزیابی کند. بازخورد خریداران ممکن است نشان دهد تغییر در بسته بندی، روشن تر کردن مشخصات محصول، ارتقای خدمات پس از فروش یا بازنگری در قیمت گذاری، عرضه کالا را برای بازار مقصد مناسب تر می کند. این اطلاعات می تواند مبنای تصمیم گیری آگاهانه تر مدیران باشد. شناخت بازار همچنین به معنای بررسی موانع ورود

آغاز صادرات مستقیم محصولات لبنی شرکت زاگشیر به سوریه، پس از حضور در نمایشگاه تخصصی آگروفود، نمونه ای از تبدیل ارتباط نمایشگاهی به فرصت تجاری است. اهمیت این تجربه در فروش محصول به بازاری تازه خلاصه نمی شود؛ این اتفاق نشان می دهد نمایشگاه های تخصصی، اگر با هدف گذاری و پیگیری همراه باشند، می توانند مسیر آشنایی با خریداران خارجی، شناخت نیاز بازار و شکل گیری همکاری های اقتصادی را هموار کنند. شرکت های زیرمجموعه شرکت سرمایه گذاری تأمین اجتماعی (شستا) نیز با توجه به تنوع فعالیت های تولیدی و صنعتی خود، امکان استفاده از این فرصت ها را دارند؛ فرصتی برای معرفی توانمندی ها، شنجش ظرفیت بازارهای مقصد و گسترش صادرات.

نمایشگاه؛ نقطه آغاز تجارت

نمایشگاه تخصصی را نباید صرفاً محلی برای چیدن کالاها، توزیع بروشور یا معرفی نام یک شرکت دانست. در این رویدادها، تولید کنندگان در کنار صادر کنندگان، سرمایه گذاران، وارد کنندگان، توزیع کنندگان و دیگر فعالان زنجیره تأمین قرار می گیرند و می توانند مستقیم با کسانی گفت وگو کنند که به دنبال محصول، تأمین کننده یا شریک تجاری هستند. همین ارتباط رو در رو، نمایشگاه را به ابزاری برای توسعه روابط اقتصادی تبدیل می کند. شرکت های صنایع غذایی، پتروشیمی، دارویی، معدنی، تجهیزات صنعتی، مصالح ساختمانی و کالاهای مصرفی، هر یک در رویدادهای متناسب با حوزه فعالیت خود فرصت دارند محصولات و خدماتشان را به مخاطبانی معرفی کنند که شناخت تخصصی تری از آن صنعت دارند. گفت وگوها می تواند از معرفی اولیه آغاز شود و به مذاکره در باره قیمت، کیفیت، ظرفیت تأمین، شرایط تحویل یا شکل های همکاری برسد.

جهش درآمدی تmad در نیم سال

فروش شهر یور شرکت تولید مواد اولیه داروپخش از هزار میلیارد تومان عبور کرد

شرکت تولید مواد اولیه داروپخش (تماد)، از شرکت های تابعه هلدینگ دارویی تأمین (تیبیکو)، شهر یور ۱۴۰۵ را با فروش بیش از هزار میلیارد تومان پشت سر گذاشت؛ رقمی که از رشد ۲۳۲ درصدی فروش نسبت به ماه مشابه سال قبل حکایت دارد. عملکرد تجمعی شرکت نیز از ثبت ۴ هزار و ۱۰۹ میلیارد تومان فروش در شش ماهه نخست سال خبر می دهد؛ رقمی که در مقایسه با مدت مشابه سال گذشته، ۱۷۴ درصد افزایش یافته است. این ارقام تصویری از رشد درآمدی تmad ارائه می کنند، هرچند ارزیابی پایداری این روند به بررسی عواملی فراتر از مبلغ فروش نیاز دارد.

جهش فروش، ظرفیت تولید

رشد فروش تmad در بازاری رخ داده که تولید مواد اولیه دارویی در آن نقشی کلیدی در تداوم فعالیت کارخانه های داروسازی دارد. دسترسی پایدار به مواد اولیه، از پیش نیازهای استمرار تولید دارو است و عملکرد شرکت های فعال

در این بخش می تواند بر توان تأمین تولید کنندگان پایین دستی اثر بگذارد. افزایش درآمد تmad همچنین اهمیت ظرفیت های داخلی تولید مواد اولیه و نقش این بخش در زنجیره تأمین را برجسته می کند. با این حال، رشد درآمد فروش به تنهایی برای قضاوت درباره میزان افزایش تولید، بهبود سودآوری یا تقویت جریان نقدی کافی نیست. ترکیب محصولات فروخته شده، مقدار فروش، قیمت ها، هزینه های تولید و زمان وصول مطالبات، در تحلیل کیفیت این رشد اهمیت دارند. از همین رو، در کنار رقم درآمد، بررسی حاشیه سود و توان شرکت در تبدیل فروش به منابع نقدی می تواند تصویر دقیق تری از وضعیت عملیاتی آن به دست دهد. درآمد بالاتر، همراه با مدیریت هزینه ها، می تواند منابع لازم برای حفظ ظرفیت و فعالیت های آتی را تقویت کند.

دانش فنی و کیفیت

در صنعت مواد اولیه دارویی، تداوم حضور در بازار به توان تولید محدود

نمی شود. رعایت استانداردهای کیفی، ثبات مشخصات محصول در نوبت های مختلف تولید و قابلیت ردیابی فرایندها، از الزاماتی است که اعتماد شرکت های داروسازی را شکل می دهد و امکان همکاری بلندمدت را تقویت می کند. در چنین بازاری، توسعه دانش فنی و کنترل پیوسته کیفیت می تواند به حفظ اعتبار تجاری و افزایش توان رقابت کمک کند. گسترش سبد محصولات نیز یکی از مسیرهای بالقوه رشد برای تولید کنندگان این حوزه است. شناسایی نیازهای در حال تغییر شرکت های داروسازی، ارزیابی امکان تولید محصولات جدید و استفاده از ظرفیت تحقیق و توسعه، می تواند زمینه ایجاد ارزش افزوده بیشتر را فراهم کند. تبدیل این ظرفیت ها به رشد پایدار، به سرمایه گذاری هدفمند، شناخت تقاضا و سنجش دقیق هزینه و بازده هر محصول وابسته است. بنابراین، رشد فروش ثبت شده برای تmad زمانی می تواند پشتوانه توسعه بلندمدت باشد که با تقویت توان فنی و حفظ معیارهای کیفی همراه شود.

مراقبت از کودکان طلاق؛ فراتر از رأی دادگاه

قانون حمایت از کودک را به رسمیت می‌شناسد، اما نبود معیارهای روشن مصلحت کودک، ارزیابی مددکاری و نظارت مداوم، اجرای مؤثر این حمایت را محدود می‌کند



کودکان طلاق و سیاست گذاری حدسی

اخبراً مقاله‌ای از مرکز پژوهش‌های مجلس درباره کودکان طلاق منتشر شده است؛ مقاله‌ای که مفهوم «مصلحت کودک» را به پرسش می‌گیرد و به‌جای حضانت انحصاری، والدگری مشارکتی را پیشنهاد می‌کند. نویسنده دستگاه قضایی و مدرسه را دو عرصه اثرگذار بر وضعیت کودکان طلاق می‌داند و برای هر یک پیشنهادهایی دارد. اینجا بن‌نا داریم مداخله‌های مقاله را ارزیابی کنیم؛ هرچند بحث مطرح شده مهم و درخور توجه است. مسئله آن است که برآورد نویسنده از شمار کودکان طلاق، به دلیل مقدمات و محاسباتی نه‌چندان دقیق، محل مناقشه است. در واقع، گسترش این پدیده را می‌توان حدس زد، اما از اندازه و ابعاد آن تصویر روشنی نداریم؛ نه فقط ما، بلکه احتمالاً نهادهای سیاست‌گذار نیز.

مقاله برای دستگاه قضا، وزارت آموزش و پرورش، نظام سلامت، بهزیستی و دیگر نهادهای مرتبط پیشنهادهایی مطرح می‌کند، اما روشن نمی‌سازد اجرای آن‌ها چه تعداد خانواده یا چه جمعیتی از کودکان را دربرمی‌گیرد. بدون چنین برآوردی، تعیین دامنه مداخله و سنجش نتایج آن نیز دشوار می‌شود. حتی توصیه‌های معقول، اگر بر شناختی روشن از ابعاد مسئله استوار نباشند، به‌سختی به برنامه‌هایی دقیق و قابل ارزیابی تبدیل می‌شوند. سیاست اجتماعی، پیش از هر چیز، به‌تصویری قابل اتکا از واقعیت نیاز دارد؛ تصویری که مسئله را از حد گمان فراتر ببرد و امکان سنجش آثار تصمیم‌ها را فراهم کند. بر پایه آنچه در مقاله آمد، دستگاه قضایی احتمالاً مهم‌ترین مرجع برای دستیابی به آمار کودکان طلاق است. این دستگاه می‌داند، یا می‌تواند بداند، در بازه‌ای مشخص چه تعداد زوج جدا شده‌اند و چه سهمی هنگام طلاق فرزند داشته‌اند. با این حال، محرمانه‌ماندن داده‌های پلیس یا قوه قضائیه اغلب بدیهی فرض می‌شود؛ گویی اصل بر پنهان‌ماندن اطلاعات است. اما این پیش‌فرض نیز باید به پرسش گرفته شود. محدودیت دسترسی به داده‌ها، سیاست‌گذاری را به تصمیم‌های کور و حدسی نزدیک می‌کند و دستگاه‌های اجرایی را از تحلیل کارشناسی محروم می‌سازد. در نتیجه، تصمیم‌گیری به جمع محدودی از متخصصان مورد اعتماد سپرده می‌شود؛ کسانی که نام و مبنای ارزیابی‌شان نیز گاه محرمانه می‌ماند. در چنین وضعی، برای جامعه نسخه می‌پیچند، بی‌آنکه روشن باشد توصیه‌ها بر چه شواهدی تکیه دارند و چه کسی مسئولیت پیامدهای آن‌ها را می‌پذیرد. بازپروری، حمایت‌های تربیتی و معاضدت‌ی و حتی مداخله قضایی، معمولاً حلقه‌های پایانی زنجیره مسائل اجتماعی‌اند؛ حلقه‌هایی پرهزینه که نتیجه‌دادنشان نیز گاه زمان می‌برد. اگر این زنجیره به‌طور کامل دیده شود، توجه به حلقه‌های پیشین و عوامل زمینه‌ساز موجه‌تر خواهد بود. درباره کودکان طلاق، شناخت دقیق ابعاد پدیده می‌تواند هماهنگی میان مدرسه، نظام سلامت، دستگاه قضایی و نهادهای حمایتی را ممکن کند و مبنایی برای سنجش آثار اقدامات باشد. سیاست‌گذار نباید تنها پس از آشکارشدن بحران وارد عمل شود.

ابراهیم الهی

روزنامه نگار

نیز به رسمیت شناخته شده است. حمایت از کودکان طلاق مسئولیت یک دستگاه نیست. قوه قضائیه در رسیدگی به اختلاف‌های خانوادگی و تصمیم‌گیری درباره حضانت نقش دارد؛ سازمان بهزیستی موظف به شناسایی و حمایت از کودکان در معرض خطر است و وزارت آموزش و پرورش از طریق برنامه نظام مراقبت اجتماعی دانش‌آموزان، موسوم به «نماد»، می‌تواند دانش‌آموزان آسیب‌پذیر را شناسایی و به خدمات مورد نیاز ارجاع دهد. وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی و وزارت دادگستری نیز متناسب با وظایف قانونی خود در این حوزه مسئولیت دارند. همکاری دستگاه‌ها باید به پیگیری مستمر وضعیت هر کودک بینجامد، نه صرفاً تبادل نامه‌های اداری. حمایت از مادران دارای حضانت نیز مهم است، زیرا جدایی می‌تواند هزینه زندگی را افزایش دهد. با این حال، قانون به‌تنهایی تضمین‌کننده حمایت مؤثر نیست. نبود تبادل اطلاعات و همکاری منظم، خانواده را به مراجعه‌های پراکنده وامی‌دارد و ممکن است کودک نیازمند را از چرخه خدمات جا بگذارد. گزارش همچنین می‌گوید برنامه‌های اجرایی، از جمله نماد و مراکز مهر خانواده، با نارسایی‌هایی در پوشش فراگیر و اثربخشی مداخلات روبه‌رو هستند.

خلأهای حمایت قضایی اجتماعی

یکی از چالش‌های اصلی، نبود معیارهای عملی و شفاف برای تشخیص «مصلحت کودک» است. بدون شاخص‌های دقیق، تصمیم‌گیری در پرونده‌های مشابه ممکن است متفاوت باشد. ارزیابی مصلحت باید امنیت جسمی و روانی، ثبات زندگی، نیازهای آموزشی و درمانی، رابطه با والدین و توان مراقبت هر یک را بسنجد. نظر کودک نیز باید متناسب با سن و میزان درک او شنیده شود، بی‌آنکه مسئولیت انتخاب میان پدر و مادر بر دوشش گذاشته شود. گزارش از نبود نهادهای تخصصی و متمرکز برای ارزیابی و نظارت مستمر بر حضانت انتقاد می‌کند. ارجاع پرونده‌ها به مددکار اجتماعی الزام فراگیر ندارد و ممکن است وضعیت روانی کودک و شرایط زندگی پس از جدایی در همه پرونده‌ها به‌طور یکسان بررسی نشود. بدون این ارزیابی، تصمیم دادگاه ممکن است به روایت‌های متعارض والدین متکی بماند و پیگیری وضعیت بعدی کودک دشوار شود. الگوی حضانت انحصاری، از جمله قواعد مربوط به حضانت مادر تا هفت‌سالگی و سپس اولویت پدر در شرایط مقرر قانونی، از محورهای مورد توجه گزارش است. محل نگهداری کودک و مشارکت والدین در تربیت دو موضوع جداگانه‌اند. حتی اگر کودک با یکی زندگی کند، رابطه سالم با والد دیگر مهم است؛ مگر آنکه برای کودک خطر داشته باشد. همچنین، وقتی اختلاف‌ها صرفاً در قالب دعوای حقوقی و با منطق برنده و بازنده دنبال می‌شوند، احتمال دارد کودک به ابزار فشار در منازعه تبدیل شود. میانجی‌گری و حل اختلاف‌های روانی و اجتماعی هنوز به شکل نظام‌مند و فراگیر در همه مراحل جان‌یقشاده‌اند.

راهکارهایی برای حمایت مؤثر

گزارش بر تدوین معیارهای روشن برای تشخیص مصلحت کودک تأکید می‌کند؛ معیارهایی که امنیت جسمی و روانی، نیازهای اساسی، ثبات محل زندگی، رابطه با هر دو والد و نظر متناسب با سن کودک را دربرگیرد. همچنین پیشنهاد می‌شود به‌جای تمرکز صرف بر حضانت انحصاری، مسئولیت مشترک والدینی تقویت و برنامه‌ای برای تربیت و مراقبت از فرزند تنظیم شود. این مسئولیت به معنای تقسیم برابر زمان اقامت نیست، بلکه مشارکت هر دو والد در تصمیم‌گیری درباره تحصیل، سلامت و هزینه‌های فرزند است. در شرایط خشونت یا خطر، امنیت کودک باید در اولویت باشد. از دیگر راهکارها، میانجی‌گری پیش از طرح دعوا، آموزش رایگان و اجباری والدین درباره فرزندپروری پس از طلاق و ایجاد نهادهای تخصصی برای ارزیابی حضانت، نظارت بر وضعیت کودک و ارائه بازخورد به دادگاه است. گزارش همچنین بر نقش مدرسه در شناسایی افت تحصیلی و تغییرات رفتاری تأکید دارد. تقویت برنامه نمود، حضور مشاوران و مددکاران اجتماعی و تدوین دستورالعمل‌ها ضروری است؛ به‌شرط آنکه محرمانگی حفظ شود و کودک بر چسب نخورد. ثبت داده‌ها با رعایت حریم خصوصی، همکاری دستگاه‌ها، پژوهش‌های طولی و اجرای آزمایشی راهکارها متناسب با شرایط ایران لازم است. موفقیت سیاست‌ها زمانی معنا دارد که کودک پس از جدایی، امنیت، ثبات و فرصت رشد داشته باشد.

انضباطی و ترک تحصیل از پیامدهای احتمالی است. کاهش درآمد خانواده نیز ممکن است دسترسی کودک به آموزش، تفریح و خدمات ضروری را محدود کند. در بزرگسالی، تجربه ناامن خانوادگی می‌تواند بر اعتماد به روابط عاطفی، نگرش به ازدواج و احتمال تشکیل خانواده اثر بگذارد.

کودک در میانه تعارض

پیامدهای جدایی والدین با سن کودک و شرایط خانواده تغییر می‌کند. کودکان پیش‌دبستانی ممکن است علت جدایی را درک نکنند و از تنهایی با از دست دادن والدین بترسند. کودکان دبستانی گاهی خود را مقصر می‌دانند یا برای آرام کردن خانه، مسئولیت‌هایی فراتر از سنشان می‌پذیرند. نوجوانان نیز ممکن است خشم، افسردگی، گوشه‌گیری یا رفتارهای پرخطر نشان دهند. واکنش‌ها به میزان تعارض و ثبات زندگی بستگی دارند. دختران ممکن است اضطراب و افسردگی را درونی کنند و پسران بیشتر پرخاشگری نشان دهند، اما این الگوها همگانی نیستند. کاهش توان والدین برای مراقبت مؤثر، عامل آسیب‌پذیری است. فشار عاطفی، مشکلات مالی و درگیری‌های قضایی می‌تواند پاسخ‌گویی به نیازهای کودک را دشوار کند. اگر اختلاف‌ها پس از جدایی ادامه یابد و بر سر ملاقات، هزینه‌ها، تحصیل یا درمان کشمکش شکل بگیرد، کودک ممکن است احساس کند ناچار است یکی از والدین را انتخاب کند؛ در نتیجه، به‌جای دریافت حمایت از هر دو، در میانه نزاع قرار می‌گیرد. کاهش درآمد، جابه‌جایی خانه، تغییر مدرسه و دوری از دوستان نیز ثبات زندگی او را برهم می‌زند. نگاه ترحم‌آمیز یا سرزنش گر اطرافیان و برچسب «فرزند طلاق» می‌تواند احساس شرم را تشدید کند. جدایی تصمیم بزرگسالان است و کودک نباید مسئول آن شناخته شود یا وضعیت خانوادگی‌اش به هویت اجتماعی او گره بخورد. حمایت پایدار و دور نگه داشتن کودک از اختلاف‌ها می‌تواند تا حدی از تشدید آسیب‌ها جلوگیری کند.

قانون و مسئولیت دستگاه‌ها

قانون مدنی، قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱ و قانون حمایت از اطفال و نوجوانان مصوب ۱۳۹۹، حقوق کودک و وظایف دستگاه‌های مسئول را مشخص کرده‌اند. اصل مصلحت کودک، حق ملاقات والدین و امکان تغییر حضانت در صورت زیان بار بودن نگهداری

کلی سعودی بوده است. در سال ۱۳۸۵ نیز حدود ۹۴ هزار طلاق ثبت شد؛ بنابراین، کاهش در یک مقطع را نمی‌توان به‌تنهایی نشانه پایان روند بلندمدت دانست. میانگین سن ازدواج و طلاق افزایش یافته، اما افزایش سن طلاق بیشتر بوده است؛ وضعیتی که می‌تواند با دوام بیشتر زندگی مشترک پیش از جدایی ارتباط داشته باشد. مقایسه سن طلاق با سن والدین هنگام تولد فرزند نیز نشان می‌دهد بسیاری از زوج‌ها در زمان جدایی، فرزند دارند. نبود داده‌های دقیق، امکان پیگیری وضعیت سرپرستی، خدمات دریافتی و نیازهای کودکان را محدود می‌کند. بدون شناخت درست، برنامه‌ها ممکن است به گروه‌هایی برسند که دسترسی بیشتری دارند و کودکان دورمانده از حمایت همچنان دیده نشوند.

پیامدهای جدایی بر کودک

طلاق برای همه کودکان پیامد یکسانی ندارد و بسیاری با کمک والدین، خانواده گسترده و مدرسه به شرایط جدید سازگار می‌شوند. با این حال، مطالعات جهانی مورد استناد گزارش نشان می‌دهد حدود ۲۰ تا ۲۵ درصد کودکان طلاق آسیب‌های جدی را تجربه می‌کنند. گزارش می‌گوید اندازه این ارتباط از برخی روابط علمی شناخته‌شده، مانند ارتباط مصرف دخانیات با سرطان، قوی‌تر گزارش شده است. این آمار به معنای آسیب دیدن همه کودکان نیست؛ کیفیت رابطه والدین و نحوه مدیریت اختلاف‌ها در نتیجه تجربه نقش مهمی دارد. در بعد جسمی، اختلال خواب، افت سلامت عمومی و برخی مشکلات جسمانی ممکن است در شرایط فشار روانی و بی‌ثباتی خانوادگی بروز کند. در حوزه عاطفی، اضطراب، افسردگی، احساس تنهایی، بدبینی به آینده و ترس از رهاشدن از پیامدهای احتمالی‌اند. بعضی کودکان خود را عامل جدایی می‌دانند یا می‌ترسند با ابراز علاقه به یکی از والدین، دیگری را برنجانند. گفت‌وگوی متناسب با سن کودک و اطمینان دادن به او که مسئول اختلاف‌های بزرگسالان نیست، می‌تواند از شدت این نگرانی‌ها بکاهد. گزارش همچنین به خطرهایی مانند رفتارهای پرخطر، مصرف مواد، بزهکاری، کار کودک، کودک‌آزاری و خودکشی در میان گروه‌های آسیب‌پذیر اشاره می‌کند. این موارد سرنوشت قطعی کودکان نیستند، اما تعارض مداوم و نبود حمایت می‌تواند خطر آن‌ها را افزایش دهد. در حوزه تحصیل، افت نمرات، غیبت، کاهش تمرکز، مشکلات

پایان زندگی مشترک دو بزرگسال، برای کودک ممکن است آغاز دوره‌ای از ناامنی و اضطراب باشد. خانه‌ای که تا دیروز پناهگاه او بود، به دو خانه و گاه دو جبهه درگیر تبدیل می‌شود. پرسش این نیست که کودک با کدام والد زندگی کند؛ مهم‌تر آن است که چه کسی امنیت روانی، سلامت، تحصیل و آینده او را تضمین می‌کند و این مسئولیت چگونه در زندگی روزمره و بلندمدت اجرا می‌شود. پژوهش مرکز پژوهش‌های مجلس با عنوان «حمایت از کودکان طلاق؛ تشخیص آسیب‌ها، بررسی سیاست‌ها و ارائه رهنمودها» نشان می‌دهد که حمایت از این کودکان، با وجود قوانین موجود، همچنان با موانع روبه‌روست. مشکل مهم، نبود آمار منظم درباره شمار فرزندان طلاق و وضعیت سرپرستی آنان است؛ خلأیی که شناخت ابعاد مسئله و ارزیابی سیاست‌ها را دشوار می‌کند. درباره کودکانی که به حمایت نیاز دارند، تصویر روشنی در دست نیست. مسئله به تصمیم دادگاه درباره حضانت محدود نمی‌شود. کودک به محیطی امن، رابطه‌ای پایدار با والدین، فرصت تحصیل و حمایت روانی و اجتماعی نیاز دارد. اگر جدایی با کشمکش، افت درآمد یا جابه‌جایی‌های پی‌درپی همراه شود، این وضعیت می‌تواند به محرومیتی ماندگار تبدیل شود. نظام حمایتی کشور باید از چنین پیامدی جلوگیری کند و نگذارد کودک هزینه اختلاف بزرگسالان را بپردازد.

آمارهای پنهان کودکان طلاق

برای شناخت وضعیت کودکان طلاق باید دانست چه تعداد کودک با این تجربه روبه‌رو هستند و پس از جدایی، چه کسی مسئول نگهداری از آنان است. با این حال، بنا بر گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس، در آمارهای رسمی مرکز آمار ایران و سازمان ثبت احوال و سالنامه‌های آماری، داده مستقلاً درباره شمار فرزندان طلاق و الگوی سرپرستی آنان درج نمی‌شود. از این رو، پژوهشگران برای ترسیم تصویری کلی ناچارند از داده‌های جایگزین و شاخص‌های غیرمستقیم استفاده کنند. نبود آمار منظم، فقط نقصی اداری نیست. بدون ثبت پیوسته تعداد کودکان و وضعیت زندگی آنان، تشخیص گروه‌های در معرض محرومیت، برنامه‌ریزی خدمات و سنجش اثربخشی حمایت‌ها دشوار می‌شود. گزارش برای بررسی روند طلاق، داده‌های سال‌های ۱۳۹۲ تا ۱۴۰۴ را در نظر گرفته است. بر اساس این داده‌ها، تعداد طلاق‌ها در سال ۱۴۰۳ نسبت به سال ۱۳۹۲ کاهش داشته، اما در بازه‌ای طولانی‌تر روند

مدرسه؛ پناهگاه روزهای دشوار

مدرسه برای کودک روبه‌رو با جدایی والدین می‌تواند بیش از محیط آموزشی باشد؛ جایی که نظم، روزانه حفظ می‌شود، دوستی‌ها ادامه می‌یابد و بزرگسالان قابل اعتماد در دسترس‌اند. دانش‌آموزی که ناگهان افت تحصیلی پیدا می‌کند، گوشه‌گیر می‌شود یا رفتارش تغییر می‌کند، ممکن است به حمایت نیاز داشته باشد؛ نه سرزنش، کنجکاوی درباره مسائل خصوصی خانواده یا برخوردی که او را از دیگران متمایز کند. مدرسه جای والدین یا متخصصان سلامت روان را نمی‌گیرد. وظیفه آن

یادداشت



راحله سمعی

عضو هیأت علمی دانشگاه اصفهان

از افزایش عمر تابهران مراقبت

سالمندی جمعیت، دستاورد پیشرفت پزشکی، گسترش فناوری، بهبود مراقبت‌های بهداشتی و افزایش امید به زندگی است؛ اما همین موفقیت، جوامع را با مسئولیتی روبه‌رو می‌کند. بر اساس تعریف سازمان ملل متحد، هرگاه سهم سالمندان از جمعیت کشوری از هفت درصد فراتر رود، آن کشور در شمار جوامع سالخورده قرار می‌گیرد. با افزایش جمعیت ۶۵ ساله و بالاتر در دهه‌های اخیر، سالمندی به روندی جهانی تبدیل شده است. برآوردها نشان می‌دهد تا سال ۲۰۵۰ شمار افراد بالای ۶۰ سال به دو میلیارد نفر و جمعیت افراد بالای ۶۵ سال به حدود یک و نیم میلیارد نفر خواهد رسید؛ از همین رو، می‌توان قرن بیست و یکم را قرن سالمندی دانست. کشورهای توسعه‌یافته مسن‌ترین جمعیت‌ها را دارند و بسیاری از آن‌ها چند دهه فرصت داشته‌اند تا ساختارهای خود را با این دگرگونی سازگار کنند. در کشورهای در حال توسعه و کمتر توسعه‌یافته، مسئله فقط افزایش جمعیت سالمند نیست؛ شتاب این تغییر نیز چالش‌آفرین است. جمعیت سالمندان ایران با سرعتی بیش از میانگین آسیا و جهان افزایش می‌یابد، حال آنکه نظام سلامت کشور هنوز آمادگی برای پاسخگویی به نیازهای آنان را ندارد. یکی از موانع مهم، ضعف آموزش است؛ دانش ناکافی درباره مراقبت از سالمندان، تشویق نشدن دانشجویان به ورود به این حوزه، کم‌میلی به سرمایه‌گذاری در تخصص‌های مرتبط و وابستگی به دانش و فناوری وارداتی، ظرفیت پاسخگویی را محدود می‌کند. این کاستی به دانشگاه‌ها و مراکز درمانی منحصر نیست؛ رسانه‌ها نیز در آماده‌سازی جامعه برای مواجهه با سالمندی نقش کافی ایفا نمی‌کنند.

بخش دیگری از مسئله ریشه در تغییرات فرهنگی و اجتماعی دارد. دگرگونی ارزش‌ها، گذار خانواده‌های گسترده و پرجمعیت به خانواده‌های هسته‌ای و کم‌جمعیت و رواج آپارتمان‌نشینی در واحدهای کوچک، توان خانواده‌ها را برای مراقبت از سالمندان کاهش داده است؛ زیرا این دوره از زندگی به مراقبت و امکان‌های ویژه‌ای نیاز دارد. هم‌زمان، فشار مراقبت، اشتغال هر دو همسر و محدودیت‌های مالی می‌تواند تنش و ناراضی‌تری را افزایش دهد و توافق بر سر شیوه نگهداری از سالمندان را دشوار کند. تداوم این وضعیت ممکن است شکاف نسلی را عمیق‌تر سازد، از جایگاه سالمندان بکاهد و بی‌تفاوتی در برابر آنان را گسترش دهد؛ روندی که در صورت نهادینه‌شدن، زمینه سالمندهراسی یا حتی سالمندآزاری را فراهم می‌کند. چالش سالمندی فقط بیرون از فرد شکل نمی‌گیرد. گاهی نگرش منفی جامعه در ذهن خود سالمندان نیز بازتولید می‌شود و احساس سرپاربودن، آنان را به طرد پیش‌دستانه خویش سوق می‌دهد. چنین برداشتی می‌تواند مطالبه‌گری را تضعیف کند و پذیرش ارزشمندی فرد و سالمندی به‌عنوان مرحله‌ای طبیعی از زندگی را دشوار سازد. ناآگاهی از دانش و فناوری‌های موجود و ناتوانی در همراهی با تغییرات اجتماعی و فرهنگی نیز ممکن است آسیب‌های فردی را تشدید کند.

سعیده شفیعی

روزنامه نگار



سالمندی جمعیت تغییری جهانی است که به‌سرع‌ت ساختار جوامع و مأموریت نظام‌های تأمین اجتماعی را دگرگون می‌کند. تقریباً همه کشورها این گذار را تجربه می‌کنند، اما چالش اصلی فقط افزایش شمار سالمندان نیست؛ سرعت این تغییر نیز اهمیت تعیین‌کننده‌ای دارد. با افزایش جمعیت سالمند، تقاضا برای حمایت‌های اجتماعی، مستمری‌های بازنشستگی، خدمات درمانی و توان‌بخشی، مراقبت بلندمدت، خدمات مراقبتی در منزل و پشتیبانی از خانواده‌ها بیشتر خواهد شد. هدف، پاسخگویی به این نیازهای متنوع، فراتر از ادامه الگوهای سنتی حمایت است و بازنگری در اولویت‌ها، شیوه‌های ارائه خدمات و نحوه تخصیص منابع را ضروری می‌سازد. سازمان‌های تأمین اجتماعی نقشی دارند: آن‌ها باید با طراحی و اجرای اقدامات ابتکاری، توسعه نوآوری‌های اجتماعی و تقویت هماهنگی میان خدمات، خود را با واقعیت‌های تازه سازگار کنند. هدف این تحول، تنها تأمین نیازهای روزمره سالمندان نیست؛ بلکه حمایت از خانواده‌ها، حفظ کرامت افراد، ارتقای کیفیت زندگی و فراهم کردن زمینه سالمندی سالم و مشارکت اجتماعی بیشتر نیز اهمیت دارد.

اهمیت سالمندی جمعیت

مجمع عمومی سازمان ملل متحد در دسامبر ۱۹۹۰، اول اکتبر (۹ مهرماه) هر سال را به‌عنوان روز جهانی سالمند نام‌گذاری کرد. در ایران که به دلیل آموزه‌های دینی و جایگاه ویژه سالمندان در خانواده و جامعه، بزرگداشت مقام سالمند به‌صورت هفته ملی برگزار می‌شود، شعار هفته ملی سالمندان (۴ تا ۱۰ مهر ۱۴۰۵) به این شرح اعلام شده است: «عصر زندگی طولانی‌تر؛ بازاندیشی در نظام برای زندگی بهتر». ایران با چنان سرعتی به‌سوی سالمندی جمعیت حرکت می‌کند که سهم جمعیت ۶۰ ساله و بالاتر، از ۱۱٫۷ میلیون نفر در سال ۲۰۲۵ به ۳۱٫۴ میلیون نفر در سال ۲۰۵۰ افزایش می‌یابد؛ یعنی حدود ۲٫۶۹ برابر می‌شود. در همین مدت، جمعیت ۸۰ ساله و بالاتر از ۱٫۱ میلیون به ۴٫۹ میلیون نفر خواهد رسید؛ یعنی بیش از ۴٫۲۷ برابر می‌شود و رتبه ایران از نظر سهم جمعیت سالمند، از ۹۱ به ۵۶ در میان ۱۹۵ کشور تغییر می‌کند.

یافته‌های کلیدی تجربیات بین‌المللی

سازمان‌های تأمین اجتماعی می‌توانند در چارچوب سیاستی چندبعدی، در جهت حفظ کرامت، ارتقای کیفیت زندگی، مشارکت اجتماعی، روابط بین‌نسلی، ادغام نظام سلامت، حمایت اجتماعی و خدمات مراقبتی برای ارتقای رفاه سالمندان اقدام کنند. مجموعه رهنمودهای اتحادیه بین‌المللی تأمین اجتماعی در زمینه «راهکارهای مدیریتی و اجرایی خدمات مراقبت بلندمدت» از توسعه سیستم‌های مراقبتی و استراتژی‌های ملی برای مقابله با چالش‌های ناشی از سالمندی جمعیت پشتیبانی می‌کند. این رهنمود بر نیاز به راه‌حل‌های اجرایی متناسب با کشورها و مناطق مختلف تأکید دارد و بر اهمیت ارائه طیف گسترده‌ای از خدمات

رسید. ۵- نظام مراقبت بلندمدت یکپارچه مکزیک: مؤسسه تأمین اجتماعی، نظام مراقبت بلندمدت یکپارچه را به‌عنوان بخشی از یک رویکرد جامع به سالمندی برنامه‌ریزی کرده است. این مدل شامل شش جزء کلیدی است: برنامه‌های سالمندی فعال، خدمات اجتماعی و تفریحی، باشگاه‌های اجتماعی، مراکز مراقبت روزانه، آموزش مراقبان و پلتفرم‌های یادگیری دیجیتال. بر اثر اجرای این طرح، ۳۱۰ هزار و ۸۶۹ نفر در برنامه‌های سالمندی فعال و ۵۵۷۹ نفر در باشگاه‌های سالمندان شرکت کردند. ۶- برنامه مراقبت در منزل مکزیک: این برنامه یک مدل مراقبت مبتنی بر فرد و مبتنی بر خانه را معرفی می‌کند که حمایت‌های پزشکی، روانی و اجتماعی را ادغام می‌کند. تیم‌های چندرشته‌ای خدمات را مستقیماً در خانه ارائه می‌دهند و ضمن تضمین تداوم مراقبت، نیاز به مراجعه به بیمارستان را کاهش می‌دهند. در نتیجه اجرای این طرح، ۷۱ هزار و ۶۵۰ ویزیت جمعی مراقبت در منزل در دوره ۲۰۱۵ تا ۲۰۲۴ و ۲۸۹۰ ویزیت مراقبت در منزل در سال ۲۰۲۵ انجام شد.

توصیه‌های سیاستی برای سالمندی

توسعه رویکردهای چندبعدی، اولین توصیه این

تجربه‌های جهانی برای مواجهه با سالمندی جمعیت

طرح‌های بین‌المللی از مشارکت بین‌نسلی تا منزل‌نشان می‌دهند پاسخ به سالمندی به خدمات یکپارچه، ارتباط اجتماعی و سیاست‌گذاری فردمحور نیاز دارد

سازمان است. تجربیات ارائه‌شده نشان می‌دهد که پاسخ‌های موفقیت‌آمیز به سالمندی، طراحی فردمحور، مشارکت فعال، ارتباط اجتماعی و هماهنگی نهادی را ترکیب می‌کنند و با رویکردهای بین‌رشته‌ای و ظرفیت‌سازی پشتیبانی می‌شوند. تقویت مشارکت اجتماعی و انسجام اجتماعی نیز از دیگر موارد مهم اشاره‌شده در این سند است. بازسازی پیوندهای اجتماعی و تقویت تعامل بین‌نسلی برای کاهش انزوا و بهبود رفاه سالمندان ضروری است. ادغام سلامت و مراقبت بلندمدت نیز از مواردی است که در این سند مورد توجه قرار گرفته است. از این‌رو، برنامه‌هایی که به پیشگیری از بیماری‌های شناختی، وابستگی و حمایت از مراقبان از طریق مدل‌های مراقبتی به‌طور فراینده یکپارچه می‌پردازند، باید در اولویت قرار گیرند. همچنین، تأکید بر هماهنگی و حکمرانی نهادی از دیگر توصیه‌های این نهاد است. ادغام خدمات و بازنگران، کلید دستیابی به تأثیر پایدار است؛ چه از طریق سیستم‌های ملی، مشارکت‌ها یا سازوکارهای هماهنگی داخلی. در نهایت، استفاده از فناوری و ارتباطات در جهت بهبود شرایط سالمندان توصیه شده است. ساده‌سازی فرایندهای درخواست، افزایش ارتباط بین ارائه‌دهندگان و ذی‌نفعان از طریق فناوری و استفاده از شبکه‌های منطقه‌ای برای بهبود دسترسی به مراقبت، از مواردی است که در این زمینه باید مورد توجه قرار گیرد.

سیاست‌گذاری یکپارچه برای سالمندی

تجربه‌های ارائه‌شده از سوی اتحادیه بین‌المللی تأمین اجتماعی (ایسا) نشان می‌دهد مواجهه مؤثر با سالمندی جمعیت، به یک اقدام منفرد یا گسترش محدود خدمات خلاصه نمی‌شود، بلکه به مجموعه‌ای هماهنگ از سیاست‌ها و برنامه‌ها نیاز دارد. در این تجربه‌ها، طراحی خدمات بر اساس نیازها و شرایط هر فرد، مشارکت فعال سالمندان، تقویت ارتباطات اجتماعی و هماهنگی میان نهاد‌های مسئول، در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند. رویکردهای بین‌رشته‌ای نیز با پیوند دادن حوزه‌های مختلف، از جمله سلامت، مراقبت و حمایت اجتماعی، می‌توانند به انسجام بیشتر پاسخ‌ها کمک کنند. اهمیت این ابتکارات در آن است که سالمندی را صرفاً مسئله‌ای جمعیتی یا هزینه‌ای برای نظام‌های حمایتی نمی‌دانند، بلکه آن را مرحله‌ای از زندگی می‌بینند که حفظ رفاه، کرامت و امکان مشارکت در آن ضروری است. این تجربه‌ها می‌توانند مبنایی برای توسعه نظام‌های تأمین اجتماعی یکپارچه، فراگیر و پایدار باشند؛ نظام‌هایی که با نیازهای متغیر جمعیت هماهنگ می‌شوند و کیفیت زندگی را در سراسر دوره عمر تقویت می‌کنند.



نوبل اقتصاد به ۲ آمریکایی رسید

رابرت ای. هال و مایکل وودفورد هفته گذشته جایزه یادبود نوبل در علوم اقتصادی را دریافت کردند؛ جایزه‌ای برای پژوهش‌هایی که پشتوانه مدل‌های مورد استفاده بانک‌های مرکزی و دولت‌ها برای مهار نوسان‌های اقتصادی است. کار این دو اقتصاددان آمریکایی به توسعه «امبانی خرد اقتصادی» کمک کرد؛ رویکردی که توضیح می‌دهد تصمیم‌های خانوارها و بنگاه‌ها چگونه در کنار هم به روندهای بزرگ اقتصاد شکل می‌دهند و سیاست‌گذاران چگونه می‌توانند از شدت فراز و فرودها بکاهند. جایزه علوم اقتصادی بانک مرکزی سوئد به یاد آلفرد نوبل، در سال ۱۹۶۸ از سوی بانک مرکزی این کشور بنیان گذاشته شد. هال، استاد دانشگاه استنفورد وزاده کالیفرنیا، و وودفورد، استاد دانشگاه کلمبیا و متولد ماساچوست، مبلغ ۱۲ میلیون کرون سوئد، معادل حدود ۱.۲ میلیون دلار، را میان خود تقسیم می‌کنند.

اهمیت این پژوهش‌ها از بحرانی در اندیشه اقتصادی برخواست. در دهه ۱۹۷۰، بحران‌های نفتی و رکود تورمی نشان دادند مدل‌های کینزی رایج برای توضیح هم‌زمان افزایش قیمت‌ها و رکود اقتصادی با دشواری روبه‌رو شده‌اند. این مدل‌ها برای مقابله با رکود، کاهش نرخ بهره و افزایش کسری بودجه دولت را توصیه می‌کردند؛ اما تجربه آن دوره محدودیت چنین نسخه‌هایی را آشکار کرد و بازنگری در چارچوب‌های تحلیلی را ضروری ساخت. پژوهش‌های جداگانه هال و وودفورد به احیای این مدل‌ها کمک کرد، بی‌آنکه تحلیل اقتصاد به متغیرهایی چون تورم، تولید و مصرف محدود بماند.

این دو اقتصاددان نشان دادند برای فهم مسیر اقتصاد باید به تصمیم‌های خانوارها و بنگاه‌ها و انتظارات آن‌ها از آینده نیز توجه کرد. مردم بر اساس برداشتی که از شرایط پیش رو دارند، درباره مصرف، پس‌انداز و سرمایه‌گذاری تصمیم می‌گیرند و بنگاه‌ها نیز برنامه‌های خود را با همین انتظارات تنظیم می‌کنند؛ مجموعه این انتخاب‌ها بر تولید و مصرف جامعه اثر می‌گذارد. از همین رو، اطلاع‌رسانی بانک‌های مرکزی و دولت‌ها درباره سیاست‌های آینده، بخشی از سیاست‌گذاری اقتصادی است، نه صرفاً توضیحی جانبی. وقتی برنامه‌ها روشن و باورپذیر باشند، بر انتظارات مردم و بنگاه‌ها اثر می‌گذارند و می‌توانند تصمیم‌های اقتصادی را باثبات‌تر کنند. جان هاسلر، رئیس کمیته جایزه علوم اقتصادی، گفته است این پژوهش‌ها آمادگی جوامع را برای مواجهه با شوک‌هایی مانند بحران انرژی یا تغییر ناگهانی مصرف خانوارها افزایش داده‌اند. آکادمی سلطنتی علوم سوئد نیز تأکید کرده است اجرای به‌موقع سیاست‌های پولی و مالی بر پایه این مدل‌ها می‌تواند روشی موثر برای رونق‌دهی اقتصادی را کاهش دهد و این چارچوب‌ها در مواجهه با رکودهای گذشته سودمند بوده‌اند.

جایزه علوم اقتصادی آخرین جایزه‌ای بود که اسمال در میان جوایز نوبل اعلام شد؛ پیش از آن برندگان رشته‌های فیزیولوژی یا پزشکی، فیزیک، شیمی، ادبیات و صلح معرفی شده بودند. ناوانتم «ناوی» پیلای روز جمعه جایزه صلح را برای فعالیت در مسیر ترویج صلح و حقوق بین‌الملل دریافت کرد. آن کارسون، شاعر و نویسنده کانادایی، نیز جایزه ادبیات را برای مجموعه آثاری به دست آورد که کمیته نوبل آن‌ها را جسورانه و خلاقانه توصیف کرده است.

حمیدرضا علی‌نیا

روزنامه نگار

از هم‌اکنون برای چنین آینده‌ای برنامه‌ریزی کنند؛ از جمله با گسترش خدماتی مانند مراقبت از سالمندان و کودکان که در آن‌ها نیروی انسانی آموزش‌دیده همچنان اهمیت زیادی دارد. به این ترتیب، پاسخ به گسترش هوش مصنوعی فقط توزیع درآمد نیست، بلکه ایجاد فرصت‌های شغلی تازه و بازنگری در سازمان‌دهی جامعه رانیز در بر می‌گیرد.

نابرابری، مهاجرت و محرومیت

نابرابری فقط به تفاوت درآمد افراد محدود نمی‌شود. وقتی برخی مناطق از فرصت‌های شغلی، سرمایه‌گذاری و خدمات عمومی محروم می‌مانند، ساکنان آن‌ها ممکن است احساس کنند دولت و جامعه فراموششان کرده‌اند. چنین احساسی می‌تواند به رشد گرایش‌های ضد مهاجرتی و حمایت از جریان‌های راست افراطی کمک کند. بانرجی معتقد است می‌توان حتی پیش از اجرای برنامه‌های بزرگ جهانی، اقداماتی عملی انجام داد؛ برای مثال، می‌توان سازوکارهایی برای کمک به جوانان مناطق محروم ایجاد کرد تا در صورت تمایل بتوانند به مناطق دیگر نقل مکان کنند و شغل پیدا کنند. او همچنین می‌گوید بخشی از مخالفت‌ها با مهاجرت بر این تصور استوار است که مهاجران هزینه زیادی به بودجه عمومی تحمیل می‌کنند. با این حال، مهاجران در سن کار می‌توانند با اشتغال، مصرف و پرداخت مالیات به اقتصاد کشور میزبان کمک کنند. به گفته بانرجی، پژوهش‌های او نشان داده‌اند ورود شمار زیادی از نیروی کار کم‌مهارت لزوماً دستمزدهای محلی را کاهش نمی‌دهد. این افراد با خرید کالاها و خدمات، تقاضای اقتصادی را هم افزایش می‌دهند و برخی از آن‌ها کسب‌وکارهایی ایجاد می‌کنند که به اشتغال‌رایی می‌انجامد. بانرجی همچنین بر اهمیت مدیریت مهاجرت تأکید می‌کند. او تجربه آلمان را در توزیع پناهجویان سوری در مناطق مختلف کشور، به‌جای متمرکز کردن آن‌ها در سکونتگاه‌های جدا افتاده، نمونه‌ای از تلاش برای تسهیل ادغام مهاجران در جامعه می‌داند. از نگاه او، مهاجرت باید موضوعی برای سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی باشد، نه مسئله‌ای که به دلیل حساسیت سیاسی از پرداختن به آن خودداری شود. در کنار آن، کاهش محرومیت مناطق مختلف و ایجاد فرصت‌های شغلی نیز برای کاهش تنش‌های اجتماعی اهمیت دارد.

مسکن ارزان و نقش دولت

بحران مسکن یکی از آشکارترین نشانه‌های نابرابری اقتصادی است. در بسیاری از کشورها، خرید خانه برای جوانان دشوارتر شده و برخی ناچارند مدت بیشتری با والدین خود زندگی کنند. ها-جون چانگ، اقتصاددان دانشگاه سواس لندن، معتقد است قایت ثروتمندان برای خرید املاک گران‌قیمت می‌تواند به افزایش قیمت‌ها در بازار مسکن دامن بزند. به گفته او، کاهش نابرابری بخشی از راه‌حل است، اما دولت‌ها باید سیاست‌های مشخصی نیز برای تأمین مسکن قابل پرداخت داشته باشند. چانگ تجربه سنگاپور را نمونه‌ای برای بررسی این موضوع معرفی می‌کند. به گفته او، دولت سنگاپور حدود ۸۵ درصد بازار مسکن را در اختیار دارد و از واحدهای کوچک اجاره‌ای برای جوانان تا آپارتمان‌های لوکس عرضه می‌کند. وجود این بخش عمومی، امکان انتخاب پیش‌ترتی برای مردم فراهم می‌کند و قدرت بخش خصوصی برای افزایش بی‌حدوحصر قیمت‌ها را محدود می‌سازد. البته مسکن عمومی نباید صرفاً به ساخت ساختمان‌های ارزان قیمت محدود شود. چانگ تأکید می‌کند که محله‌های مسکونی باید از فضای سبز، پارک و امکانات عمومی مناسب برخوردار باشند. در غیر این صورت، با بهبود وضعیت مالی ساکنان، احتمال ترک محل و افت کیفیت آن افزایش می‌یابد. او همچنین به افزایش سهم زمین‌های تحت کنترل دولت سنگاپور اشاره می‌کند؛ سهمی که از حدود ۵۰ درصد در سال ۱۹۶۵ به حدود ۹۰ درصد امروز رسیده است.

راهکارهای این هفت اقتصاددان، با وجود تفاوت‌هایشان، بر یک اصل مشترک استوارند: پیشرفت اقتصادی زمانی به بهبود زندگی مردم کمک می‌کند که منافع آن فقط در اختیار گروه کوچکی از صاحبان ثروت باقی‌نماند. مالیات عادلانه‌تر، سرمایه‌گذاری عمومی، حمایت از نیروی کار و برنامه‌ریزی برای آینده فناوری و مسکن، از جمله ابزارهایی هستند که می‌توانند در این مسیر به کار گرفته شوند. تحقق این پیشنهادها به منابع مالی، تصمیم‌های سیاسی و همکاری اجتماعی نیاز دارد؛ اما از نگاه این اقتصاددانان، مسئله فقط یافتن راه‌حل فنی نیست، بلکه اراده و توانایی دولت‌ها برای اجرای آن‌ها نیز اهمیت دارد.



کل برنامه منجر شود. دولت باید بتواند از تجربه‌های ناموفق درس بگیرد و در مجموع، مسیر توسعه اقتصادی را به شکلی مؤثر هدایت کند.

هوش مصنوعی و اشتغال

گسترش هوش مصنوعی این پرسش را مطرح کرده است که اگر ماشین‌ها بتوانند بخشی از وظایف انسان را انجام دهند، چه بر سر شغل‌های آید و منافع حاصل از افزایش بهره‌وری نصیب چه کسانی خواهد شد؟ دارون هم اوغلو، برنده نوبل اقتصاد، معتقد است جایگزینی شتاب‌زده انسان با ماشین لزوماً به افزایش واقعی بهره‌وری منجر نمی‌شود. به گفته او، هوش مصنوعی هنوز در بسیاری از مشاغل عملکردی ضعیف‌تر از انسان دارد. بنابراین، اگر شرکت‌ها فقط برای کاهش هزینه نیروی کار به سراغ خودکارسازی بروند، ممکن است انسان‌ها را کنار بگذارند، بی‌آنکه کیفیت یا کارایی کار به همان اندازه افزایش یابد. عجم اوغلو به ساختار مالیاتی آمریکا اشاره می‌کند که در آن، طبق پژوهشی در سال ۲۰۲۰، نرخ مؤثر متوسط مالیات شرکت‌ها بر نیروی کار حدود ۲۵ درصد و بر سرمایه حدود ۵ درصد بوده است. از نظر او، چنین تفاوتی می‌تواند استخدام انسان را پرهیزتر کند و شرکت‌ها را به استفاده بیشتر از ماشین‌ها سوق دهد. اصلاح نظام مالیاتی می‌تواند این انگیزه را متعادل‌تر کند. او همچنین پیشنهاد می‌کند دولت‌ها برای تأمین هزینه انتقال نیروی کار به مشاغل جدید، به‌جای وضع مالیات ویژه بر هوش مصنوعی، افزایش مالیات بر درآمد یا ثروت را بررسی کنند. دنی رودریک یادآوری می‌کند که مشکل توزیع ناعادلانه منافع فناوری، پیش از ظهور هوش مصنوعی نیز وجود داشته است. شرکت‌هایی مانند اوبر و آمازون شیوه فعالیت بخش‌هایی از حمل‌ونقل و خرده‌فروشی را تغییر داده‌اند، اما افزایش بهره‌وری درآمد شرکت‌ها لزوماً به بهبود متناسب شرایط کارکنان منجر نشده است. به اعتقاد رودریک، تقویت قدرت چانه‌زنی کارگران و فراهم کردن امکان مذاکره جمعی و صنفی می‌تواند به کارکنان کمک کند تا سهم بیشتری از منافع اقتصادی به دست آورند. آبهیجیت بانرجی، دیگر برنده نوبل اقتصاد، هشدار می‌دهد که حتی اگر هوش مصنوعی به جای حذف شغل‌ها، فقط بهره‌وری افراد را افزایش دهد، بازهم ممکن است فرصت‌های شغلی کاهش یابد. برای مثال، اگر یک حسابدار بتواند کاری را که قبلاً چند ساعت طول می‌کشید در چند دقیقه انجام دهد، لزوماً تقاضا برای استخدام حسابداران بیشتر نخواهد شد. بانرجی پیشنهاد می‌کند دولت‌ها

کردن گرمایش زمین به حدود ۱.۸ درجه سانتی‌گراد از نظر فنی امکان‌پذیر است؛ به شرط آنکه نظام مالی بین‌المللی اصلاح شود و سرمایه‌بیشتری به انرژی پاک، آموزش و بهداشت اختصاص یابد. برانکو میلانوویچ، اقتصاددان متخصص نابرابری، می‌گوید اهمیت اصلی این طرح در پیوند دادن مشکلات مختلف است. مالیات بر ثروت، کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای و افزایش سرمایه‌گذاری اجتماعی، اقداماتی جدا از یکدیگر نیستند و باید در چارچوبی مشترک دنبال شوند.

دولت و هدایت اقتصاد

ماریانا ماتزوکاتو، اقتصاددان ایتالیایی آمریکایی، معتقد است اندیشه‌های نتولیبرالی در دهه‌های گذشته نقش دولت را بیش از اندازه محدود کرده‌اند. در این نگاه، دولت به جای تعیین اهداف اقتصادی و اجتماعی، بیشتر به تسهیل فعالیت شرکت‌های خصوصی و جبران پیامدهای منفی بازار پرداخته است. ماتزوکاتومی گوید دولت باید از ابتدا برای ایجاد ارزش اقتصادی و تحقق اهداف عمومی برنامه داشته باشد. او برای توضیح این دیدگاه به رقابت فضایی دهه ۱۹۶۰ اشاره می‌کند؛ زمانی که ناسا هدف فرستادن انسان به ماه را تعیین کرد و شرکت‌های هوافضا برای تحقق آن به رقابت پرداختند. دولت هدف را مشخص کرد و فعالیت شرکت‌ها را در مسیر دستیابی به آن قرار داد. در همین چارچوب، دولت می‌تواند برای حمایت از صنایع، وام و منابع عمومی در اختیار شرکت‌ها بگذارد، اما در مقابل از آن‌ها تعهدات مشخصی بخواهد. برای مثال، یک شرکت فولادسازی ممکن است در صورت دریافت وام دولتی موظف شود مصرف مواد اولیه و منابع را در فرایند تولید کاهش دهد.

از نظر ماتزوکاتو، چنین سیاستی زمانی موفق است که دولت خود در پژوهش، آموزش، بهداشت و زیرساخت‌ها سرمایه‌گذاری کرده باشد. دولتی که امکاناتی برای عرضه ندارد، نمی‌تواند به‌آسانی شرکت‌ها را به پذیرش تعهدات اجتماعی و زیست‌محیطی وادار کند. دنی رودریک، اقتصاددان دانشگاه هاروارد، هم از سیاست صنعتی دفاع می‌کند؛ یعنی برنامه‌ریزی دولت برای توسعه صنایع و فناوری‌های مورد نیاز جامعه. او تجربه چین در توسعه انرژی‌های خورشیدی، بادی و باتری را نمونه‌ای از این رویکرد می‌داند. به گفته رودریک، حمایت مالی دولت، سفارش‌های عمومی و سرمایه‌گذاری در شرکت‌ها به کاهش هزینه این فناوری‌ها کمک کرده است.

البته همه پروژه‌های صنعتی موفق نمی‌شوند. رودریک معتقد است شکست بعضی طرح‌ها نباید به کنار گذاشتن

جهان امروز با مجموعه‌ای از بحران‌های به‌هم‌پیوسته روبه‌روست. هزینه مسکن افزایش یافته، فاصله میان ثروتمندان و فقرا همچنان مسئله‌ای جدی است، تغییرات اقلیمی آینده را تهدید می‌کند و گسترش هوش مصنوعی نگرانی‌هایی درباره امنیت شغلی به وجود آورده است. در چنین شرایطی، بسیاری از مردم نسبت به آینده احساس ناامنی می‌کنند؛ وضعیتی که می‌تواند زمینه رشد جریان‌های راست افراطی را فراهم کند.

اما آیا برای این مشکلات راه‌حلی وجود ندارد؟ روزنامه اسپانیایی ال پائیس برای پاسخ به این پرسش با هفت اقتصاددان برجسته، از جمله توماس پیکتی، دارون عجم اوغلو، دنی رودریک، ماریانا ماتزوکاتو، آبهیجیت بانرجی و ها-جون چانگ گفت‌وگو کرده است. دیدگاه‌های این اقتصاددانان متفاوت است، اما در یک نکته اشتراک دارند: بازار به تنهایی نمی‌تواند همه مشکلات اجتماعی را حل کند و دولت باید نقشی فعال‌تر در هدایت اقتصاد داشته باشد.

نابرابری و بحران اقلیم

توماس پیکتی، اقتصاددان فرانسوی و پژوهشگر نابرابری، معتقد است مقابله با بحران اقلیمی و کاهش فاصله طبقاتی باید هم‌زمان انجام شود. به گفته او، اگر دولت‌ها برای حفاظت از محیط زیست مالیات وضع کنند، اما بخش عمده هزینه آن را بر دوش کارگران و طبقه متوسط بگذارند، ممکن است با اعتراض اجتماعی روبه‌رو شوند. اعتراض‌های «جلب‌قه‌زدها» در فرانسه نمونه‌ای از این مسئله بود. یکی از زمینه‌های اعتراض، مخالفت با مالیات کربنی بود که می‌توانست فشار بیشتری بر گروه‌های کم‌درآمد و طبقه متوسط وارد کند؛ درحالی که ثروتمندان توان بیشتری برای تحمل هزینه‌ها داشتند. پیکتی و گروهی از پژوهشگران در قالب «پروژه عدالت جهانی» پیشنهاد کرده‌اند که کاهش نابرابری، حفاظت از محیط زیست و گسترش خدمات عمومی در یک برنامه مشترک قرار گیرند. بر اساس این طرح، مالیات‌ستانی بیشتر از ثروتمندان می‌تواند منابع لازم برای سرمایه‌گذاری در انرژی‌های پاک، آموزش و بهداشت را فراهم کند و به کشورهای فقیرتر هم در مقابله با پیامدهای نابرابری جهانی کمک کند. این برنامه اهداف بلندپروازانه‌ای دارد: کاهش ساعات کار در سطح جهان تا پایان قرن، افزایش سهم هزینه‌های عمومی آموزش و بهداشت از ۱۳ درصد تولید ناخالص داخلی جهان به ۳۸ درصد و افزایش درآمد بخش بزرگی از جمعیت جهان. نویسندگان طرح معتقدند محدود

گرانی مسکن، نابرابری، تغییرات اقلیمی و گسترش هوش مصنوعی، بحران‌هایی جدا از یکدیگر نیستند. این مسائل می‌توانند احساس ناامنی را افزایش دهند و اعتماد عمومی را تضعیف کنند.

هفت اقتصاددان، با وجود اختلاف‌نظر در راهکارها، بر محدودیت بازار در حل مسائل اجتماعی تأکید دارند. آنان معتقدند دولت باید با مالیات‌ستانی

راه‌حل بحران‌های درهم‌تنیده

عادلانه، سرمایه‌گذاری در آموزش و بهداشت، حمایت از نیروی کار و توسعه مسکن عمومی، مسیر اقتصاد را فعالانه‌تر هدایت کند. سیاست‌های صنعتی و مدیریت مهاجرت نیز باید با برنامه‌ریزی همراه شوند. هدف، متوقف کردن پیشرفت اقتصادی نیست، بلکه توزیع منافع آن و تبدیل رشد به بهبود ملموس زندگی مردم است.

دستمزدهای جهانی میان رشد و شکاف مزدی

گزارش سازمان بین‌المللی کار از بازگشت رشد واقعی دستمزدها خبر می‌دهد، اما تورم و توزیع نامتوازن پرداخت‌ها همچنان مانع بهبود فراگیر معیشت کارگران در جهان است

درصد از مزدگیران کمتر از نیمی از دستمزدساعتی میانه کشور خود را دریافت می‌کنند. داده‌های سال ۲۰۲۱ نیز نشان می‌دهد که ۱۰ درصد پایین جامعه کارگری برای یک کار تمام‌وقت، کمتر از ۲۵۰ دلار در ماه بر اساس برابری قدرت خرید درآمد داشتند؛ این رقم برای ۱۰ درصد بالای جامعه بیش از ۴۱۹۹ دلار بود.

چهره بنهان کارگران بی‌مزد

بخش مهم دیگری از گزارش به شاغلانی اختصاص دارد که مزدگیر محسوب نمی‌شوند؛ از جمله خویش‌فرمایان، کارفرمایان خُرد، کارگران تعاونی‌ها و کارگران منزل که حدود ۴۸ درصد جمعیت شاغل جهان را تشکیل می‌دهند. افزودن این گروه به محاسبات درآمدی، تصویر متفاوتی از وضعیت نیروی کار ارائه می‌کند. در کشورهای کم‌درآمد و با درآمد متوسط، این افراد بخش غالب نیروی کار را تشکیل می‌دهند و بیشترین‌ها زن هستند. برای مثال، در کشورهای کم‌درآمد، سهم کارگران کم‌درآمد مزدگیر بین ۱۷ تا ۲۶ درصد است؛ اما با احتساب کارگران بدون دستمزد، این رقم به ۱۹ تا ۴۷ درصد افزایش می‌یابد. این شاغلان عمدتاً در بخش‌های غیررسمی فعالیت می‌کنند، از حمایت‌های قانون کار برخوردار نیستند و شرایط کاری نامناسب‌تری دارند. نادیده گرفتن آن‌ها در سیاست‌گذاری اقتصادی، ارزیابی وضعیت معیشتی نیروی کار را ناقص می‌کند و دامنه اثرگذاری برنامه‌های اصلاحی را محدود می‌سازد.

گام‌های ضروری کاهش نابرابری

با وجود کاهش فاصله مزدی در بسیاری از کشورها طی ربع نخست قرن بیست‌ویکم، وضعیت کنونی همچنان نامطلوب است. اصلاح این شرایط مستلزم سیاست‌هایی است که علاوه بر تعیین دستمزدها، عوامل ساختاری مؤثر بر درآمد و اشتغال را نیز هدف قرار دهند. تقویت نهادهای تعیین دستمزد، رسیدگی به علل پرداخت‌های پایین، رسمیت بخشیدن به اقتصاد غیررسمی، ترویج برابری جنسیتی و سرمایه‌گذاری در نوآوری‌های فناورانه، از جمله اقدامات ضروری هستند. چانه‌زنی دسته‌جمعی و گفت‌وگوهای سه‌جانبه اجتماعی نیز باید بستر اصلی تعیین حداقل دستمزدها باشند؛ فرایندی که در آن، هم نیازهای کارگران و خانواده‌هایشان و هم شرایط اقتصاد کلان در نظر گرفته شود. توزیع مجدد ثروت از طریق نظام مالیاتی کارآمد و پارانه‌های اجتماعی هدفمند نیز می‌تواند به حمایت از پایین‌ترین دهک‌های درآمدی کمک کند. البته گستردگی اقتصاد غیررسمی در کشورهای در حال توسعه، کارایی این ابزارها را محدود می‌کند. ائتلاف جهانی برای عدالت اجتماعی فرصتی برای هماهنگ‌سازی تلاش‌ها و تبدیل سیاست‌های اصلاحی به اقداماتی ملموس در زندگی میلیون‌ها انسان است. تحقق این هدف به سیاست‌هایی نیاز دارد که رشد اقتصادی را با بهبود واقعی دستمزدها و شرایط زندگی نیروی کار همراه کنند.



امین مازندرانی

روزنامه نگار

است. در سال‌های ۲۰۲۲ و ۲۰۲۳، کشورهای بیشتری حداقل دستمزدها را تعدیل کردند؛ اقدامی که از واکنش سیاست‌های مزدی به افزایش قیمت‌ها حکایت داشت. با این حال، این افزایش‌ها در اغلب موارد برای جبران هزینه‌های فراینده زندگی کافی نبود. بحران هزینه‌های زندگی در سال‌های ۲۰۲۱ و ۲۰۲۲ فشار بیشتری بر خانواده‌های کم‌درآمد وارد کرد؛ زیرا این خانوارها بخش عمده درآمد خود را صرف کالاهای اساسی و خدماتی می‌کنند که قیمت آن‌ها سریع‌تر از شاخص میانگین قیمت مصرف‌کننده افزایش یافته است.

شکاف در درآمد‌های جهانی

بررسی‌ها نشان می‌دهد فاصله دستمزدها از آغاز قرن بیست‌ویکم در حدود دوسوم کشورها کاهش یافته است؛ با این حال، سهم گروه‌های مختلف کارگری از مجموع پرداخت‌های مزدی همچنان تفاوت چشمگیری دارد. در سطح جهانی، ۱۰ درصد از کارگرانی که کمترین دستمزد را دریافت می‌کنند، تنها حدود ۵۰ درصد از کل صورت‌حساب دستمزدها را به خود اختصاص می‌دهند. در مقابل، سهم ۱۰ درصد از کارگرانی که بیشترین حقوق را می‌گیرند، به حدود ۳۸ درصد می‌رسد. این فاصله در کشورهای مختلف یکسان نیست. کشورهای کم‌درآمد، به‌طور میانگین، بیشترین شکاف مزدی را دارند، در حالی که اقتصادهای پردرآمد از فاصله کمتری میان دستمزدها برخوردارند. در کشورهای کم‌درآمد، تقریباً ۲۲

نبوده و در بسیاری از کشورها، رشد دستمزدها نزدیک به صفر باقی مانده و در برخی نقاط همچنان منفی بوده است. کاهش شدید نرخ تورم در اقتصادهای پیشرفته، یکی از عوامل اصلی این بهبود جهانی بود. اقتصاد جهان پس از همه‌گیری کرونا، با وجود دشواری‌های مهار تورم، تاب‌آوری قابل توجهی نشان داد. رشد اقتصادی در سال ۲۰۲۳ به ۳.۳ درصد رسید و پیش‌بینی می‌شد در سال ۲۰۲۴ با کاهش اندک به ۳.۲ درصد برسد. دستمزدهای واقعی جهانی نیز که در سال ۲۰۲۲ با افت ۰.۹ درصدی مواجه شده بودند، در سال بعد ۱.۸ درصد رشد کردند. با حذف چین از محاسبات، به دلیل تأثیر رشد سریع دستمزدهای این کشور بر میانگین جهانی، نرخ رشد واقعی دستمزدها از منفی ۱.۵ درصد در سال ۲۰۲۲ به ۱.۲ درصد در سال ۲۰۲۳ رسید. داده‌های اولیه سال ۲۰۲۴ نیز از رشد ۲.۷ درصدی در سطح جهان حکایت داشتند؛ رقمی که بالاترین میزان در بیش از ۱۵ سال گذشته به شمار می‌رفت.

سایه تورم بر دستمزد‌ها

بهبود میانگین جهانی به معنای افزایش قدرت خرید همه کارگران نیست. داده‌های موجود برای ۱۶۰ کشور نشان می‌دهد که حداقل دستمزدهای واقعی در ۵۵ درصد آن‌ها افزایش یافته، اما در ۴۵ درصد دیگر، رشد دستمزدها از تورم عقب مانده است. این وضعیت به معنای کاهش توان خرید کارگران کم‌درآمد در بخش بزرگی از جهان

کاهش نابرابری و ریشه‌کن کردن فقر، از بزرگ‌ترین چالش‌های بشر در مسیر دستیابی به عدالت اجتماعی است. برای بیشتر خانواده‌ها در سراسر جهان، درآمد حاصل از کار، اصلی‌ترین و گاه تنها منبع امرار معاش به شمار می‌رود. از این رو، تحولات بازار تأثیری مستقیم بر وضعیت اقتصادی جوامع دارند. بیش از نیمی از کارگران جهان مزدگیر هستند و به همین دلیل، سیاست‌های مزدی یکی از ابزارهای مؤثر برای بهبود توزیع درآمد به شمار می‌روند. این اهمیت در سند توسعه پایدار ۲۰۳۰ سازمان ملل، به‌ویژه در هدف دهم که بر کاهش نابرابری در درون و میان کشورها تأکید دارد، به رسمیت شناخته شده است. با این حال، عدالت مزدی تنها به نحوه توزیع درآمد محدود نمی‌شود؛ سطح کلی دستمزدها نیز در تأمین زندگی شرافتمندانه خانواده‌ها نقشی اساسی دارد. گزارش اخیر سازمان بین‌المللی کار نشان می‌دهد اقتصاد جهانی پس از تجربه سال‌های دشوار، در حال عبور از مرحله‌ای حساس است، اما بهبود شاخص‌های اقتصادی هنوز به‌طور یکسان در زندگی کارگران منعکس نشده است.

بازگشت رشد دستمزدهای جهانی

پس از افت نگران‌کننده دستمزدها در سال ۲۰۲۲، داده‌های سال ۲۰۲۳ و دو فصل نخست سال ۲۰۲۴ از بازگشت رشد واقعی دستمزدها به محدوده مثبت حکایت دارند. با این حال، این بهبود در همه مناطق جهان یکسان

“

با وجود افزایش

دستمزدهای

واقعی در

مقیاس

جهانی،

عقب‌ماندن

حداقل مزدها

از تورم در

۴۵ درصد

کشورهای

بررسی شده

نشان می‌دهد

آثار این بهبود

فراگیر نیست

ناامنی شغلی؛ هزینه نوآوری دیجیتال

اقتصاد گیگ با وعده آزادی رشد کرد، اما فقدان حمایت اجتماعی پرسش هزینه انسانی نوآوری را به میان آورده است

کار هستند و نباید بهانه‌ای برای دور زدن یک قرن دستاورد و مبارزه در زمینه حقوق کارگران باشند. از نگاه آنان، کنوانسیون ۱۹۳ گامی اساسی برای بازگرداندن کرامت انسانی به اقتصاد دیجیتال است.

خطر ورشکستگی برای استارت‌آپ‌ها

در سوی دیگر این میدان، صنعت فناوری و مدیران استارت‌آپ‌ها واکنشی به شدت تدافعی داشته‌اند. غول‌های سیلیکون ولی و شرکت‌های نوپای محلی هشدار می‌دهند که کنوانسیون ۱۹۳ می‌تواند حکم انحلال مدل کسب‌وکار پلتفرمی را امضا کند. پایه‌های اقتصاد گیگ بر چابکی، هزینه‌های سرپار پایین و نیروی کار منعطف استوار است. اجبار شرکت‌ها به پرداخت حق بیمه و به رسمیت شناختن این افراد به عنوان کارمندان تمام‌وقت، هزینه‌های عملیاتی را به شدت افزایش می‌دهد. بنیان‌گذاران استارت‌آپ‌ها ادعا می‌کنند که این هزینه‌های تحمیلی در نهایت به مصرف‌کنندگان منتقل خواهد شد و با گران شدن خدمات، تقاضا کاهش می‌یابد و کل صنعت دچار رکود می‌شود. پلتفرم‌های کوچک‌تر نگران‌اند زیرا بار این مقررات سنگین کمر خم کنند و در نهایت، بازار به انحصار چند آبرشکرت درآید که توانایی هضم این هزینه‌ها را دارند. لابی‌گران فناوری با صدای بلند فریاد می‌زنند: «شما از مشاغل محافظت نمی‌کنید، بلکه در حال نابودی‌شان هستید!» از نگاه آن‌ها، حاشیه سود پلتفرم‌ها بسیار شکننده است و این فشارها می‌تواند موتور نوآوری را خاموش کند و فرصت‌های درآمدزایی را از بین ببرد.

اگر راننده‌ای بیمار شود، درآمدی نخواهد داشت. الگوریتم‌ها نرخ‌ها را تعیین می‌کنند، برای رد کردن درخواست‌ها جریمه در نظر می‌گیرند و معیشت این افراد را با شفافیتی نزدیک به صفر کنترل می‌کنند. فقدان بیمه و تأمین اجتماعی به این معناست که یک روز بد یا یک حادثه کوچک می‌تواند یک خانواده را به ورطه نابودی مالی بکشاند. در چنین شرایطی، فعالان حقوق بشر معتقدند که این مدل، نوآوری نیست، بلکه نسخه به‌روزشده‌ای از برده‌داری است که در کدهای کامپیوتری پنهان شده است.

تصویب کنوانسیون کار شایسته

با درک این شرایط وخیم، سازمان بین‌المللی کار در ژوئن ۲۰۲۶ دست به کار شد و کنوانسیون ۱۹۳ را به تصویب رساند. این سند یک پیام روشن دارد: کارگران پلتفرمی شایسته برخورداری از حقوق بنیادین کار هستند. این کنوانسیون به‌طور مشخص دولت‌های عضو را موظف می‌کند چتر حمایت‌های اجتماعی (شامل بیمه سلامت، بیمه بیکاری و مستمری بازنشستگی) را بر سر کارگران پلتفرمی بگسترانند. این مصوبه طبقه‌بندی نادرست کارگران به عنوان «پیمانکاران مستقل» را به چالش می‌کشد؛ ترفندی حقوقی که سال‌ها به پلتفرم‌ها اجازه می‌داد از زیر بار مسئولیت‌های کارفرمایی‌شان خالی کنند. برای اتحادیه‌های کارگری و فعالان مدنی، تصویب این کنوانسیون حکم اعلامیه‌ای رهایی‌بخش را دارد. آن‌ها معتقدند فناوری و اپلیکیشن‌ها تنها ابزارهایی برای تسهیل

در مواجهه با بحران رو به رشد اقتصاد پلتفرمی، سازمان بین‌المللی کار (ILO) تصمیم گرفت به این منطقه خاکستری ورود کند. در ژوئن ۲۰۲۶، نقطه‌عطفی تاریخی رقم خورد: کنفرانس بین‌المللی کار، کنوانسیون ۱۹۳ با عنوان «کار شایسته در اقتصاد پلتفرمی» را به تصویب رساند. این کنوانسیون دولت‌ها و پلتفرم‌ها را ملزم می‌کند دسترسی کارگران پلتفرمی به تأمین اجتماعی را تضمین کنند. اما تصویب این سند، تازه آغاز یک دوئل تمام‌عیار جهانی بود؛ نبردی بی‌امان میان فعالان حقوق کارگر که آن را «پایان برده‌داری الگوریتمی» می‌خوانند و غول‌های فناوری که از «افزایش سرسام‌آور هزینه‌ها و مرگ استارت‌آپ‌ها» وحشت دارند.

روای آزادی: کابوس الگوریتم

وعده اولیه اقتصاد گیگ بسیار فریبنده بود: انعطاف‌پذیری. شعار این بود که «رئیس خودت باش و هر زمان که می‌خواهی کار کن». برای بسیاری، این به معنای رهایی از قیدوبندهای مشاغل سنتی و ساعات کاری خشک بود. اما این رویا خیلی زود برای کارگران پلتفرمی به یک کابوس مدرن تبدیل شد. رئیس‌های انسانی حذف شدند و جای خود را به الگوریتم‌هایی سرد، بی‌رحم و محاسبه‌گر دادند. رانندگان تاکسی‌های اینترنتی و پیک‌های موتوری دریافتند تمام خطرات کسب‌وکار مستقل را به دوش می‌کشند، بی‌آنکه از مزایای آن بهره‌مند شوند. اگر یک پیک تصادف کند، پلتفرم هیچ مسئولیتی نمی‌پذیرد.

تکنه

امپساو عبور از دیوار بوروکراسی

در کشوری که نزدیک‌ترین شعبه بانک ممکن است کیلومترها با محل زندگی مردم فاصله داشته باشد و دسترسی به نهادهای مالی رسمی نیز آسان نباشد، سخن گفتن از پس‌انداز بازنشستگی یا بیمه درمانی دشوار به نظر می‌رسد. کنیا برای پاسخ به این مسئله، به جای گسترش پرهزینه زیرساخت‌های بانکی، از ابزارهای بهره‌گرفت که در دسترس بخش بزرگی از مردم بود: تلفن همراه. پلتفرم «امپسا» که در آغاز برای انتقال مبالغ خرد از طریق پیامک طراحی شده بود، به تدریج از خدمات پرداخت فراتر رفت و به بخشی از سازوکار اقتصادی و رفاهی این کشور تبدیل شد. تجربه کنیا نشان می‌دهد غیبت زیرساخت‌های سنتی لزوماً به معنای محروم ماندن از خدمات مالی نیست؛ فناوری موجود، اگر با نیازهای واقعی جامعه پیوند بخورد، می‌تواند راهی کوتاه‌تر برای گسترش دسترسی به این خدمات فراهم کند.

بخش بزرگی از نیروی کار کنیا را کارگران غیررسمی، کشاورزان خرد و دست‌فروشان تشکیل می‌دادند که نه قرارداد شغلی داشتند و نه فیش حقوقی منظمی دریافت می‌کردند.

برای این گروه، حساب بازنشستگی و پوشش تأمین اجتماعی اغلب امتیازی دور از دسترس بود؛ زیرا بسیاری از سازوکارهای متعارف بیمه‌ای بر درآمد ثابت، مدارک رسمی و مراجعه حضوری تکیه دارند. امپسا با گسترش خدمات خود، بخشی از این فاصله را کاهش داد. از جمله، سرویس «ام‌تیب» امکان پس‌انداز دیجیتال برای هزینه‌های سلامت و استفاده از پوشش‌های خرد درمانی را فراهم کرد. کاربران می‌توانند مبالغی بسیار اندک، حتی در حد چند سنت، کنار بگذارند تا هنگام نیاز برای خدمات پزشکی از آن استفاده کنند. محدود بودن مصرف این اعتبار به هزینه‌های سلامت نیز به خانواده‌ها کمک می‌کند منابعی را برای زمان بیماری حفظ کنند و در برابر هزینه‌های ناگهانی درمان، آمادگی بیشتری داشته باشند. همین منطق به حوزه بازنشستگی هم راه یافت. طرح‌هایی مانند «امباو» به شاغلان بخش غیررسمی امکان داد با پرداخت روزانه مبالغ خرد و از طریق تلفن‌های ساده، حتی بدون اتصال به اینترنت، برای سال‌های پیری خود پس‌انداز کنند. نقطه قوت این مدل تنها پایین بودن مبلغ پرداختی نبود؛ سهولت استفاده، امکان مشارکت تدریجی و دریافت پیامک تأیید، تجربه‌ای ملموس‌تر از پس‌انداز را در اختیار افرادی گذاشت که ممکن بود از فرم‌های اداری طولانی یا سپردن پول به صندوق‌های رسمی استقبال نکنند. در این سازوکار، تلفن همراه به ابزار ثبت و پیگیری پرداخت‌ها بدل شد و هر تأییدیه پیامکی می‌توانست نشانه‌ای روشن از انجام تراکنش باشد. به این ترتیب، پس‌انداز برای دوران سالمندی از فرایندی دشوار و دور از دسترس، به اقدامی تدریجی و متناسب با توان مالی خانوارها تبدیل شد.

تجربه کنیا برای کشورهایی که با اقتصاد غیررسمی گسترده و دشواری دسترسی گروه‌های کم‌درآمد به خدمات مالی روبه‌رو هستند، یک نکته سیاستی مهم دارد: گسترش حمایت اجتماعی همیشه از مسیر ساخت نهاد‌های بزرگ و پیچیده نمی‌گذرد. این کشور نشان داد برای ایجاد چتر حمایتی، ضرورت ندارد الگوهای پرهزینه کشورهای غربی عیناً تکرار شوند؛ گاهی می‌توان با تکیه بر فناوری فراگیر و شناخت شیوه زندگی مردم، راهکاری ساده‌تر برای پس‌انداز درمانی و بازنشستگی طراحی کرد.

زوال حافظه در آلزایمر؛ آغاز دشواری‌های روزمره است

در مراحل اولیه ممکن است نشانه‌ها شبیه حواس‌پرتی باشند؛ با پیشرفت بیماری، فرد در مدیریت امور مالی، گفت‌وگو و مراقبت از خود با دشواری بیشتری روبه‌رو می‌شود



همراه است. سیگار کشیدن، آسیب سر، افسردگی و کم‌شنوایی نیز از عوامل مرتبط‌اند. هیچ‌یک از این موارد به‌تنهایی به معنای ابتلای حتمی نیست؛ بااین حال، کنترل بیماری‌های زمینه‌ای و پیگیری سلامت می‌تواند اهمیت داشته باشد.

۵ مرحله بیماری آلزایمر

آلزایمر به‌تدریج پیشرفت می‌کند، اما مرحله‌بندی آن آینده هر بیمار را دقیق پیش‌بینی نمی‌کند. نشانه‌ها ممکن است همپوشانی داشته باشند و در افراد با شدت و زمان‌بندی متفاوتی ظاهر شوند. این مرحله‌ها هم تصویری کلی از تغییراتی هستند که از مشکلات حرکتی و مراقبت از خود برسند. در بسیاری از بیماران، فاصله تشخیص تا مرگ حدود ۸ تا ۱۰ سال گزارش می‌شود؛ بااین حال، سن هنگام تشخیص، بیماری‌های همراه و سرعت پیشرفت می‌توانند این فاصله را تغییر دهند. در مرحله نخست، اختلال حافظه ممکن است بسیار خفیف باشد و حتی اطرافیان آن را به‌حواس‌پرتی معمول نسبت دهند. فرد وسایلش را گم می‌کند یا در جای نامناسبی می‌گذارد، هنگام گفت‌وگو برای یافتن واژه درست مکث می‌کند یا درک کامل مطالب شنیده و خوانده‌شده برایش دشوار می‌شود. در محیط ناآشنا ممکن است سردرگم شود و عملکرد شغلی یا روابط اجتماعی‌اش افت کند. کاهش انگیزه و خودانگیختگی نیز از تغییرهای احتمالی است. بعضی افراد از موقعیت‌هایی که توانایی‌هایشان را به چالش می‌کشد فاصله می‌گیرند و گوشه‌گیر، مضطرب، بدخلق یا افسرده می‌شوند. گاهی نیز از وجود مشکل آگاه نیستند یا ناکامی‌های خود را به دیگران نسبت می‌دهند.

روزمرگی در مراحل نخست

در مرحله دوم، مشکلات حافظه و تفکر برای اطرافیان آشکارتر می‌شود. فرد در به‌خاطر سپردن اطلاعات تازه مشکل دارد، رشته‌گفت‌وگورا گم می‌کند یا رویدادهای روز و بخشی از خاطرات شخصی‌اش را به‌یاد نمی‌آورد. مدیریت امور مالی، پرداخت قبض‌ها و انجام کارهایی که به برنامه‌ریزی نیاز دارند دشوار می‌شود. افسردگی نیز ممکن است پررنگ‌تر شود. برخی بیماران، با وجود خطاهای خطرناک، همچنان اصرار دارند کارهایی مانند رانندگی یا آشپزی را بدون کمک انجام دهند.

گاز، پله‌ها و داروهای در دسترس را جدی بگیرد. با کاهش توانایی‌ها، کمک بیشتری لازم می‌شود، اما فعالیت‌هایی را که فرد هنوز می‌تواند ایمن انجام دهد، از او نگیرد. مراقبان نیز به استراحت و حمایت اطرافیان نیاز دارند. اگر تغییر رفتار ناگهانی یا شدید باشد، ارزیابی پزشکی مهم است؛ زیرا ممکن است علت‌هایی مانند عفونت یا درد در میان باشد. مراقبت از خود مراقب نیز بخشی از مراقبت درست از بیمار است.

گفت‌وگو ممکن است تقریباً از میان‌برود و فرد برای نیازهای روزمره به مراقبت کامل وابسته شود. حرکت، نشستن، جودیدن و بلع دشوار می‌شود و کنترل ادرار و مدفوع ممکن است از بین‌برود. اختلال بلع خطر ورود غذا یا مایعات به مجاری تنفسی و بروز ذات‌الریه را افزایش می‌دهد. بی‌حرکتی طولانی نیز می‌تواند به زخم‌بستر و عفونت منجر شود. ذات‌الریه و عفونت‌ها از علت‌های مهم مرگ در مراحل پیشرفته‌اند. این روند برای خانواده فرساینده است و نشان می‌دهد مراقبت از بیمار فقط به یادآوری دارو محدود نمی‌شود؛ تغذیه، جابه‌جایی ایمن، خواب و پیشگیری از عفونت نیز اهمیت دارند.

داروها چه کمکی می‌کنند

در حال حاضر درمان قطعی آلزایمر وجود ندارد، اما داروهایی ممکن است برخی علائم شناختی را موقتاً کاهش دهند یا تثبیت کنند و به بیمار در یادآوری اطلاعات و انجام کارهای روزانه کمک کنند. میزان فایده در افراد یکسان نیست؛ این داروها سلول‌های عصبی از دست‌رفته را باز نمی‌گردانند و بیماری را درمان نمی‌کنند. از داروهای رایج برای مشکلات حافظه و تفکر می‌توان به دونپیزیل، گالانتامین و ریواستیگمین اشاره کرد. این داروها بر مواد شیمیایی‌ای اثر می‌گذارند که انتقال پیام میان سلول‌های عصبی را امکان‌پذیر می‌کنند و معمولاً در مراحل خفیف تا متوسط تجویز می‌شوند؛ دونپیزیل ممکن است در مراحل شدیدتر هم به کار رود. ممانتین داروی دیگری است که بیشتر برای مراحل متوسط تا شدید استفاده می‌شود. ترکیب دونپیزیل و ممانتین نیز در برخی کشورها با نام تجاری نامزاریک عرضه می‌شود. انتخاب دارو به مرحله بیماری، وضعیت عمومی، عوارض احتمالی و نظر پزشک بستگی دارد. بیمار نباید بدون مشورت پزشک دارو را شروع کند، قطع کند یا مقدار آن را تغییر دهد. در سال‌های اخیر، داروهایی که پروتئین بتاآمیلوئید را هدف می‌گیرند نیز مطرح شده‌اند. لکناصاب، با نام تجاری لکمبی، برای برخی بیماران در مراحل اولیه بیماری کارسرد دارد و با تزریق تجویز می‌شود. هدف آن کاهش رسوبات آمیلوئید و کند کردن افت شناختی است، نه بازگرداندن حافظه به حالت پیش از بیماری. این درمان برای همه مناسب نیست و نیازمند تشخیص دقیق، انتخاب بیمار بر اساس شرایط پزشکی و پایش تخصصی است؛ زیرا می‌تواند عوارض جدی، از جمله تورم یا خونریزی‌های کوچک مغزی، ایجاد کند. اثربخشی و خطرهای درمان باید برای هر بیمار جداگانه سنجیده شود. داروی آدوکانوماب با نام تجاری آدهلم که در منابع قدیمی‌تر از آن نام برده می‌شود، از سوی شرکت سازنده در سال ۲۰۲۴ از مسیر توسعه و عرضه کنار گذاشته شد؛ بنابراین نباید آن را هم‌ردیف گزینه‌های در دسترس امروز معرفی کرد.

کنترل نشانه‌های رفتاری

آلزایمر علاوه بر حافظه، ممکن است اضطراب، افسردگی، تحریک‌پذیری، بی‌قراری، پرخاشگری، توهم و اختلال خواب ایجاد کند. پزشک باید علت تغییر رفتار را بررسی کند؛ درد، عفونت، کم‌آبی، تغییر محیط یا ناتوانی در بیان نیازها می‌توانند بی‌قراری را بیشتر کنند. محیط آرام، برنامه روزانه ثابت و جمله‌های روشن و کوتاه کمک‌کننده‌اند. اگر این اقدامات کافی نباشد، پزشک ممکن است داروهای ضدافسردگی را برای افسردگی، اضطراب یا برخی مشکلات رفتاری تجویز کند؛ این داروها گاهی به خواب، اشتها و تعامل اجتماعی نیز کمک می‌کنند. در موارد خاص، تثبیت‌کننده‌های خلق مانند دی‌والپروکس سدیم، گاباپنتین یا لاموتریزین هم مطرح می‌شوند، اما انتخاب باید فردی باشد. داروهای ضدروان‌پریشی گاهی برای علائم شدید مانند هذیان، توهم، خصومت یا بی‌قراری خطرناک تجویز می‌شوند، اما به‌دلیل عوارض بالقوه جدی باید با احتیاط فراوان مصرف شوند. بعضی از این داروها می‌توانند کندهی حرکت، لرزش، سفتی عضلات، راه‌رفتن دشوار یا حرکات غیرارادی ایجاد کنند. آریپیپرازول، اولانزاپین، کوئتپاین و ریسپریدون از نمونه‌های این گروه‌اند؛ حتی داروهای جدیدتر نیز بی‌خطر نیستند و خطر و فایده آن‌ها باید با پزشک سنجیده شود. هیچ‌یک از این داروها نباید خودسرانه برای آرام کردن بیمار مصرف شوند. دوز، مدت مصرف و نیاز به ادامه درمان باید مرتب بازبینی شود. هدف درمان، فقط خاموش کردن یک رفتار دشوار نیست؛ باید علت ناراحتی بیمار، امنیت او و کیفیت زندگی فرد و مراقبانش هم در نظر گرفته شود.

سلامت



هر فراموشی به معنای آلزایمر نیست

برای بسیاری از ما پیش آمده است که وارد اتاقی شویم و ناگهان به یاد نیاوریم برای چه آمده‌ایم. این اتفاق پرسشی نگران‌کننده به ذهن می‌آورد: آیا حافظه‌ام روبه‌زوال است و به آلزایمر مبتلا می‌شوم؟ با این حال، چنین لغزش‌هایی در هر سنی رخ می‌دهند و به‌تنهایی نشانه بیماری نیستند. گاهی ذهن درگیر موضوعی دیگر است یا حواس‌پرتی اجازه نمی‌دهد هدف ورود به اتاق ثبت شود؛ در این حالت، بازگشت به نقطه آغاز ممکن است دلیل فراموشی را روشن کند. بسیاری از فراموشی‌های روزمره بخشی از روند طبیعی پیری‌اند و معمولاً نشانه مشکلی جدی نیستند. مسئله اصلی، شناخت مرز میان این لغزش‌ها و نشانه‌های احتمالی آلزایمر یا دیگر انواع زوال عقل است؛ مرزی که همیشه به‌آسانی قابل تشخیص نیست.

می‌توان حافظه را نظامی برای بایگانی اطلاعات دانست. لوب‌های پیشانی مغز نقش متصدی بایگانی را دارند: تجربه‌های روزانه را سامان می‌دهند و امکان بازیابی آن‌ها را فراهم می‌کنند. با افزایش سن، کارایی این بخش‌ها ممکن است کاهش یابد و به یاد آوردن نام‌ها، جزئیات یا واژه‌ها بیشتر طول بکشد. البته پیری تنها عامل این لغزش‌ها نیست؛ استرس، خستگی، کم‌خوابی، اختلالات خلقی و برخی داروها، از جمله داروهای ضدافسردگی، بنزودiazپین‌ها، داروهای کنترل‌بی‌اختیاری ادرار و قرص‌های خواب‌آور، نیز بر حافظه اثر می‌گذارند. فراموشی موقت یک اسم یا جزئیات، کم کردن وسیله‌ای که با مرور مسیر دوباره پیدا می‌شود و لحظه‌هایی که واژه‌ای «نوک زبان» است اما به یاد نمی‌آید، از نمونه‌های رایج‌اند. گاهی تکرار اطلاعات با فرصت آغاز به‌دروستی ثبت شده باشند، معمولاً با گذشت زمان یا در یافت سروشنی بازیابی می‌شوند. این نوع فراموشی‌ها به‌خودی‌خود نشانه زوال عقل نیستند. وضعیت زمانی نگران‌کننده‌تر می‌شود که مشکل فقط در یافتن اطلاعات ذخیره‌شده نباشد، بلکه ثبت اطلاعات تازه نیز مختل شود. هیپوکامپ، بخشی از مغز که می‌توان آن را کم‌د بایگانی حافظه دانست، معمولاً به اندازه بخش‌های دیگر از پیری طبیعی اثر نمی‌پذیرد؛ اما در آلزایمر ممکن است بر اثر پلاک‌های آمیلوئید و کلاف‌های پروتئینی‌ای آسیب ببیند. این رسوبات با اختلال حافظه ارتباط دارند و می‌توانند به فراموشی سریع بینجامند. در آلزایمر، حتی تکرار اطلاعات با ارائه سرخ نیز ممکن است به‌یادآیی آن‌ها کمک‌کنند. فرد ممکن است در به‌خاطر سپردن اطلاعات تازه مشکل پیدا کند. البته یک نشانه به‌تنهایی تشخیص آلزایمر نیست و ارزیابی پزشکی دقیق برای روشن شدن علت تغییرات حافظه اهمیت دارد.

نشانه‌های هشداردهنده فراتر از فراموشی نام‌ها و قرارها هستند. تکرار پرسش‌ها یا روایت یک داستان در یک گفت‌وگو، گم کردن مسیر در مکان‌های آشنا، گم کردن یا جا گذاشتن مکرر وسایل آشنا و بروز مشکل تازه در برنامه‌ریزی یا حل مسائل، همگی نیازمند توجه‌اند. دشواری در کارهای روزمره، مشکل جدید در انتخاب واژه‌ها هنگام حرف زدن یا نوشتن و ناتوانی در نام بردن اشیای آشنا نیز می‌توانند مهم باشند. گاهی تغییرات رفتاری زودتر به چشم می‌آیند: کناره‌گیری از فعالیت‌های شغلی و اجتماعی، دگرگونی خلق و‌خو یا شخصیت، گیجی، بدگمانی، ترس، اضطراب و زودرنجی، به‌ویژه هنگام دور شدن از

بحران اعتماد در عصر اسکرین شات

در جهان پرشتاب ارتباطات دیجیتال، اسکرین شات‌ها به یکی از ساده‌ترین و پرکاربردترین ابزارهای روزمره تبدیل شده است؛ قابلیتی که با فشردن چند دکمه، گفت‌وگویی خصوصی را به سندی ماندگار و بالقوه قابل انتشار در فضای عمومی تبدیل می‌کند.
باین حال، پشت این عمل ظاهراً ساده، مسئله‌ای عمیق درباره اخلاق، مسئولیت و حقوق سایبری نهفته است. هنگامی که مکالمه‌ای دونفره بدون رضایت طرفین در معرض دید دیگران قرار می‌گیرد، آنچه آسیب می‌بیند فقط حریم خصوصی نیست؛ اعتماد، به‌عنوان یکی از پایه‌های ارتباط انسانی، نیز در معرض فروپاشی قرار می‌گیرد. در فضای مجازی، فاصله میان خلوت شخصی و عرصه عمومی روزبه‌روز کمتر شده است. کاربران گاهی پیام‌های خصوصی را برای اثبات حقانیت خود، پاسخ‌دادن به انتقادات، انتقام‌جویی یا حتی سرگرم کردن مخاطبان منتشر می‌کنند؛ بی‌آنکه به پیامدهای احتمالی این اقدام بیندیشند. حال آنکه خصوصی‌بودن یک گفت‌وگو، صرفاً به محتوای آن وابسته نیست؛ شرایط شکل‌گیری مکالمه و انتظاری که طرفین از محرمانه‌ماندن آن دارند نیز اهمیت دارد. انتشار بدون اجازه چنین محتواهایی می‌تواند به اعتبار اجتماعی، آرامش روانی و روابط شخصی افراد لطمه بزند. از منظر حقوقی نیز، نقض حریم خصوصی و انتشار غیرمجاز اطلاعات شخصی، بسته به شرایط و قوانین حاکم، ممکن است مسئولیت قانونی در پی داشته باشد.
باین همه، نمی‌توان مسئله را صرفاً با وضع قانون و تعیین مجازات حل کرد. بخش مهمی از بحران، به تضعیف هنجارهای اخلاقی در ارتباطات آنلاین بازمی‌گردد. اسکرین شات‌ها معمولاً تکه‌ای جداشده از یک گفت‌وگوی گسترده‌ترند؛ تصویری محدود که ممکن است لحن، زمینه، انگیزه و سابقه رابطه میان افراد را بازتاب ندهد. انتشار چنین تصاویری می‌تواند زمینه‌ساز سوءتفاهم، قضاوت‌های شتاب‌زده و تحریب شخصیت شود. مخاطبان نیز اغلب پیش از آگاهی از تمام ماجرا، درباره افراد داوری می‌کنند؛ داوری‌هایی که گاه آثارشان مدت‌ها پس از حذف تصویر از شبکه‌های اجتماعی باقی می‌ماند.
تبدیل اسکرین شات به سلاحی برای فشار، تهدید یا بی‌اعتبار کردن دیگران، فضای ارتباطی را به محیطی آکنده از بدگمانی تبدیل می‌کند. وقتی هر پیام خصوصی ممکن است روزی علیه‌فرستنده به کار گرفته شود، افراد به‌تدریج از بیان آزادانه افکار و احساسات خود فاصله می‌گیرند و امنیت روانی گفت‌وگوها کاهش می‌یابد. بازسازی اعتماد در چنین فضایی، مستلزم بازنگری در آداب حضور دیجیتال است. پیش از انتشار هر پیام خصوصی، باید درباره ضرورت آن، رضایت افراد درگیر و پیامدهای احتمالی تصمیم گرفت.



همبستگی کارگران در برابر غول آمازون

مستند «اتحادیه» لحظه‌ای تاریخی را ثبت می‌کند که کارگران انبار آمازون در برابر قدرت اقتصادی عظیم برای حق تشکل ایستادند

هیوا جهانگرد
روزنامه نگار

تاریخ سینمای مستند همواره آینه‌ای از مبارزات انسانی برای احقاق حقوق اولیه بوده است. در سال ۲۰۲۴، اثری پا به عرصه وجود گذاشت که بار دیگر قدرت اتحاد و همبستگی در برابر سرمایه‌داری بر‌رحم را به تصویر کشید. مستند «اتحادیه» (Union)، محصول سال ۲۰۲۴، تنها یک فیلم ساده نیست، بلکه سندی تاریخی، پرالتهاب و به‌شدت تأثیرگذار از یکی از مهم‌ترین رویدادهای کارگری در قرن بیست‌ویکم است. این فیلم داستان گروهی از کارگران انبار شرکت آمازون در منطقه استتن آیلند نیویورک را روایت می‌کند که تصمیم می‌گیرند در برابر یکی از ثروتمندترین و قدرتمندترین ابرشرکت‌های تاریخ جهان قد علم کنند و نخستین اتحادیه کارگری مستقل این شرکت را در ایالات متحده پایه‌گذاری کنند. فیلم با رویکردی ژورنالیستی، جسورانه و بدون سانسور، مخاطب را به درون جلسات مخفیانه، بحث‌های داغ خیابانی و لحظات پراسررس کارگران می‌برد و تصویری عریان از سرمایه‌داری مدرن ارائه می‌دهد.

نبرد نابرابر در آمازون

روایت مستند «اتحادیه» به شکلی حیرت‌انگیز، دستکاری نشده، زنده و نفس‌گیر است. دوربین در این فیلم تنها یک ناظر منفعل نیست، بلکه همچون یکی از اعضای جنبش، دوشادوش کارگران در خیابان‌ها، ایستگاه‌های اتوبوس و کافه‌های ارزان قیمت حرکت می‌کند. ما با انسان‌هایی روبه‌رو هستیم که روزانه ساعت‌های طولانی در شرایطی طاقت‌فرسا و با دستمزدهایی نا کافی کار می‌کنند و حالا تصمیم گرفته‌اند به جای تسلیم‌شدن، سرنوشت خودشان را تغییر دهند. فیلم به‌خوبی نشان می‌دهد که شرکت

آمازون با استفاده از تاکتیک‌های پیچیده ضداتحادیه‌ای، استخدام مشاوران گران قیمت، ایجاد فضای رعب و وحشت و حتی اخراج کارگران پیشرو، تلاش می‌کند صدای این اعتراض‌ها را در نطفه خفه کند. با این حال، مقاومت و اراده پولادین کارگرانی که چیزی برای از دست دادن ندارند، لحظاتی به‌شدت دراماتیک و الهام‌بخش را در طول داستان خلق می‌کند که تماشاگر را تا انتها روی صندلی میخکوب نگه می‌دارد.

خالقان و افتخارات جهانی

استیون مینگ و برت استوری، دو کارگردان تحسین‌شده و دغدغه‌مند، سکان هدایت این پروژه عظیم را بر عهده داشته‌اند. استیون مینگ که پیش از این با مستندهای جسورانه‌اش شناخته می‌شد، در کنار برت استوری که‌نگاهی عمیق به مسائل اجتماعی و جغرافیای سیاسی دارد، توانسته‌اند گروهی بی‌نظیر برای ثبت این واقعه تاریخی تشکیل دهند. این مستند که در سال ۲۰۲۴ به نمایش درآمد، بلافاصله توجه منتقدان و تماشاگران را به خود جلب کرد. «اتحادیه» در جشنواره معتبر ساندنس به‌نمایش درآمد و موفق شد جایزه ویژه هیأت داوران را برای «هنر تغییر اجتماعی» از آن خود کند. علاوه بر این، فیلم توانست در وب‌سایت‌های معتبری چون راتن تومیتوز، امتیازات بالایی (بیش از هشتاد درصد نقد مثبت) دریافت کند که نشان‌دهنده کیفیت بالای فرمی و محتوایی این اثر است. منتقدان جهان این فیلم را پیروزی بزرگی برای سینمای مستند توصیف کرده‌اند.

رهبری کاریزماتیک در میدان

یکی از جذاب‌ترین بخش‌های این مستند، تمرکز بر شخصیت‌های کلیدی این جنبش، به‌ویژه کریس اسمالز است. اسمالز که پس از اعتراض به شرایط ناامن کاری در

دوران اوج همه‌گیری کرونا از آمازون اخراج شد، به جای انزوا، به چهره و نماد اصلی مقاومت کارگران تبدیل شد. فیلم به شکلی استاندارد، مسیر تبدیل‌شدن یک کارگر ساده به رهبری کاریزماتیک، باهوش و خستگی‌ناپذیر را به تصویر می‌کشد. او با لباسی غیررسمی، کلاه بیسبال و ادبیاتی که از دل خیابان‌های نیویورک می‌آید، در برابر مدیران کت‌وشلواوری آمازون می‌ایستد. مستند نشان می‌دهد که سازماندهی کارگری تنها شعار دادن نیست، بلکه شامل ساعت‌ها گفت‌وگوی چهره‌به‌چهره با کارگران خسته، توزیع غذا، جمع‌آوری کمک‌های مالی خرد و مقابله با ناامیدی‌های مداوم است. دوربین مینگ و استوری لحظات تردید، خستگی و حتی اختلافات داخلی میان رهبران اتحادیه را نیز پنهان نمی‌کند و همین صداقت، به ارزش ژورنالیستی و اعتبار فیلم می‌افزاید.

درسی برای جنبش‌های کارگری

مستند «اتحادیه» فراتر از یک گزارش تصویری از رویدادی خاص، مانیفستی تصویری برای تمام جنبش‌های کارگری در سراسر جهان است. این فیلم به‌وضوح نشان می‌دهد که حتی در عصر دیجیتال و در برابر الگوریتم‌های پیچیده و نظام‌های نظارتی دقیق، قدرت همبستگی انسانی همچنان برنده‌ترین سلاح است. در نهایت، پیروزی تاریخی کارگران انبار استتن آیلند نه‌تنها دستاوردی بزرگ برای آن‌ها بود، بلکه موجی از امید را در دل میلیون‌ها کارگر دیگر در سراسر جهان به وجود آورد. این مستند با لحنی انتقادی اما امیدوارکننده، به مخاطب یادآوری می‌کند که حقوق مدنی و آزادی‌های اساسی انسان‌ها به دست نمی‌آیند، بلکه نیازمند مبارزه‌ای مستمر، آگاهانه و جمعی هستند. برای علاقه‌مندان به اقتصاد سیاسی، تماشای این مستند تجربه‌ای فراموش‌نشدنی خواهد بود.

افسانه طبیعی بودن

انتطابق در جهانی بیمار

در روزگاری که اضطراب، خستگی مزمن، افسردگی و بیماری‌های مرموز جسمی به بخشی جدایی‌ناپذیر و بدیهی از تجربه زیسته انسان مدرن تبدیل شده‌اند، گایور ماته، پزشک و اندیشمند برجسته کانادایی، با انتشار کتاب تحسین‌شده و جریان‌ساز «افسانه طبیعی بودن»، آینه‌ای بی‌رحم، شفاف و درعین حال عمیقاً شفاف‌بخش را در برابر جامعه معاصر قرار می‌دهد.

ماته در این اثر سترگ و چندلایه، مرزهای محدود روان‌پزشکی و پزشکی بالینی سنتی را با جسارتی مثال‌زدنی می‌شکافد و با رویکردی پیوندخورده با جامعه‌شناسی انتقادی و نثری به‌شدت ادبی و نافذ، ریشه‌های فرهنگی و ساختاری دردهای فردی ما را کالبدشکافی می‌کند. او در همان صفحات نخستین کتاب، با طرح پرسشی بنیادین و رادیکال، ذهنیت مخاطب را به چالش می‌کشد و می‌پرسد: آیا آنچه ما امروز در این جهان پرشتاب، رقابتی و بی‌رحم به‌عنوان یک زندگی کاملاً «عادی» پذیرفته‌ایم، در حقیقت همان عامل اصلی و نهان بیماری‌های روان‌تنی و فروپاشی‌های روحی ما نیست؟ ماته با ظرافتی کم‌نظیر و استدلال‌هایی مبتنی بر سال‌ها تجربه بالینی نشان می‌دهد که نظام سرمایه‌داری مدرن با تأکید افراطی، بیمارگونه و توقف‌ناپذیر خود بر موفقیت‌های فردی، مصرف‌گرایی بی‌رویه، انباشت ثروت و بیگانگی از ریشه‌های طبیعت انسانی، محیطی به‌شدت سمی و ناسازگار با نیازهای تکاملی انسان آفریده است. در این ساختار فرهنگی کلان، سرکوب مدام احساسات، نادیده‌گرفتن نیاز به تعلق خاطر و گسست از پیوندهای اصیل و گرم انسانی نه‌تنها تقبیح نمی‌شود، بلکه به‌عنوان هنجار و رمز موفقیت ترویج می‌گردد. ما در طول سالیان متمادی آموخته‌ایم که برای بقا و پیشرفت در این نظام سلسله‌مراتب‌محور، بخش‌های مهمی از وجود اصیل خود را قربانی کنیم، غافل از آنکه بدن انسان، برخلاف ذهن شرطی‌شده، حافظه‌ای بسیار دقیق و فراموش‌نشدنی دارد و این ترومای پنهان و فشارهای انباشته را در نهایت به شکل التهاب‌های مزمن، اعتیادهای ویرانگر، بیماری‌های خودآیینی پیچیده و فروپاشی‌های ناگهانی روانی بروز می‌دهد.

قلم گایور ماته در این کتاب به‌هیچ‌وجه شبیه به یک گزارش خشک و بی‌روح علمی یا نسخه پزشکی ساده نیست، بلکه بیشتر شبیه به مرثیه‌ای پرشور ادبی، تحلیل جامعه‌شناختی عمیق و کیفرخواستی کوبنده علیه تمدنی است که سلامت جسم و روان انسان‌ها را در پیشگاه خدایگان سودآوری و کارایی فدا کرده است. او با استفاده هنرمندانه از روایت‌های واقعی و تکان‌دهنده بیمارانش و ترکیب ماهرانه آن‌ها با جدیدترین یافته‌های عصب‌شناسی، روان‌شناسی رشد و تحلیل‌های کلان فرهنگی، اثری خلق کرده است که خواننده را به بیداری درونی و بازاندیشی دردناک اما ضروری دعوت می‌کند.

نویسنده به‌روشنی ادعا می‌کند که برچسب‌زدن به افراد به‌عنوان «بیمار روانی» در بسیاری از موارد صرفاً تلاشی تقلیل‌گرایانه برای پنهان کردن واکنش‌های کاملاً طبیعی انسان به محیطی به‌شدت غیرطبیعی و آسیب‌زا است. در واقع، علامتی که ما آن‌ها را بیماری می‌نامیم، اغلب رنگ خطرهای دستگاه عصبی ما برای فرار از شرایطی هستند که با ذات انسانی‌مان در تضاد مطلق قرار دارند.



افسانه طبیعی بودن

- نویسنده: گایور مته
- مترجم: مهدی رضانی
- قیمت: ۱,۲۸۲,۵۰۰ تومان